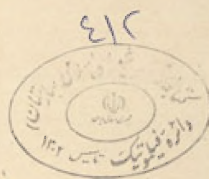


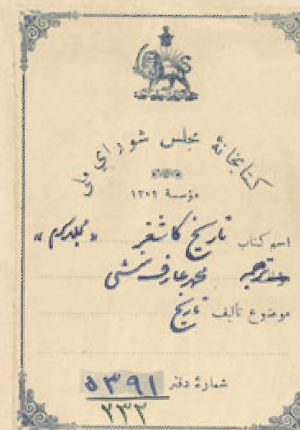
۱۹۳

بازدید شد
۱۳۸۱



۶۷

بازدید شد
۱۳۸۱



بازرسی شد
۶۳ - ۳۷



بسمه تبارک و تعالی

مقدمه

ترجمه و تکمیل مجلد سوم جلد اول کاشغر که با تألیف و ترجمه سایر کتب در سال هفتم
مستقبل از چند سال با نظر فکرها گریه تقویت و تاخیر شده و با انجام نرسیدن
ترجمه آن در حقیقت باعث تأسف فقیری بضاعت شده بود امری که مصداق
یوم چهارشنبه سوم ماه شعبان بعظم سال یکوفال هزار و سیصد و نه هجرت
فخر سالت است چون فرغی بخارنده فقیر دست داد و از غیب تا زیاده
شوقی او را بنوخت انکاف و نفعات سرمدیه صدی و التاج معاونت قدسیه
احدی کرده شروع ترجمه و اتمام تکمیل کتاب مذکور نمود و من الله التوفیق و جوی نعم
محمد علی قزوینی ترجمه و تکمیل

بخارا

انگاه که عطف نظر بملکت بخارا نمایم می بینیم که هر چند این ملکت نزد دیگر کاشغر نبوده

و فکر اتفاق و اتحاد هم در دله اولی تحریک و تشویق نظر اله خان که بمنا سبت
حمیت اسلامی و صلابت و فیه بر مقام خوانین آسیا تقویت داشت بطور
پیوسته است اما از آنکه خان مشایره در آن هنگام تازه بر سرند حکمرانی
بخارا نشسته و هنوز حکومت خود را بر یک اساس استواری مونس و مستحکم
نموده و با نخبه تعرض بخارج را موقوف حال و زمان یافته شویست امداد
بکاشغریان نماید .

ازین سببها بود که مملکت کاشغر را واسطه سیر و هم از هیچ طرفی امداد و معاونت
ندید : باینم با بیاض احوال حکومت خوقند .

و قایع خوقند را دستن بسیار لازم است زیرا تعلقی و ارتباط کلی بوقایع مملکت
کاشغر دارد احکام عهدنامه که چینیان با خانی خوقند عقد کرده بودند مدت سال
(۱۸۴۳ تا ۱۸۵۹) از جانب حکومت خوقند محافظه گردید از آنکه تا اینجا مذکور
در مسند خانی خوقند محمد علیخان سیاه انداخته و عهدنامه مذکور هم در زمان خانی
اوبسته شده بود اما بعد از این پنج مذکور احکام عهدنامه معهود از درجه اعتبار سقوط
یافت و بسباب سقوط آن هم ظهور محاربات مدتها و اختلافات متوالیه در خوقند

در سال (۱۲۸۳ - ۱۲۸۹) بود که نصرالله خان امیر بخارا بر داری کین اردو منظم
 هجوم بخو قند کرد و در و بلد اولی محمد علیخان جلوس نصرالله خان را کرده شش ماه تمام از
 مقابل او قدمی عقب نگذاشت ولی از آنکه بیشتر از نصف قشون او دین جنگها
 مقتول شده و قوت کل بقوت قاهره دشمن متولی و بقیش گرش پریشان و گریزان
 شد باین جهت نصرالله خان غالب آمد و مملکت خو قند را استیلا و الحاق بخارا
 نمود و محمد علیخان را هم با اولاد و خویش و دانش بدست آورده بهمراست
 بخارا عودت کرد .

مدت مدیدی از عودت نصرالله خان بخارا نگذشته بود که امانی خو قند علم اخلاص
 برافراشته نامورین و حکام و ساخلوهای حکومت بخارا را قهر و جبراً از مملکت
 خو قند بیرون کرده از بخارا قطع علاقه نمودند و شیر علیخان نامی را که از بایر خویین
 قدیمه خو قند بوده برسد امارت جلوس دادند .

چون این شیر علیخان تار و تریکه نامل این دولت غیر مترقبه گردید و میان قبایل
 قچاق و دیکو وضع پریشانی زندگی می نمود فقر و ضرورت را با مجبور بالفت و لذت
 و مسکنت کرده و از شعار مقصیه حکمرانی بی بهره نموده بود با نجهت مقصد با داره

امر حکومت و موقش برضایت امر او رعیت نشده مدتی نگذشت که جمعی از ارباب
 و اعیان از در بنجیده و از برای خلع و دفع او و عقب بهانه و فرصت میکشیدند
 و سال دوم حکومتش بود که خان مومئی ایه از برای صید و شکار از خو قند بیرون
 رفته و در براری و صحاری مشغول بصید و شکار بود که مخالفین غیبت او رعیت
 شمرده مراد خان نامی را که مطر و دا در بخارا بود و دعوت بامارت مملکت کرده
 در سند حکمرانی جلوس دادند .

امان روز که خان مشاییه در سند حکمرانی استعاری داشت جمعی از برای شکار
 شیر علیخان با طراف و اکلاف فرستاد و شکار چیان او را در شکارگاه بی بدست
 آورد و شکار نمودند .

این حادثه را که مسلمان قویلی خان از خویین قچاق که سالهای دراز شیر علیخان
 در تحت حمایت او سر میبرد شنیدند ظاهر بعزم کشیدن اشقام شیر علیخان دستیار
 خدا را ^{خدا را} فرزند او در سند حکومت و باطناً بعزم ضبط مملکت و امارت خو قند بهمراهی
 جمع کثیری از خویینان قچاقیان متوجه خو قند شدند .

مراد خان که اطلاع از قصد مسلمان و یولخان بهم رسانید فهمید که جمعیت قبیله

که در همه اش بودند نمیتواند در دفع تعرض مسلمانان قولیان اقدام نماید روز
هفتم اما ترش بود که شبانه از خود بیرون شده باز آنجا حکومت بجای نمود .
این مراد خان با اینکه بسیار جبان و از مقامی عزایت و حقیه حکمرانی محروم بود
زبان و از حد حرجی از برای تحصیل امارت و هشت با انجامت طالب امارت
شدن او نه از برای خدمت معجوریت مملکت و نه سعادت حال مالی و غیرت
بود بلکه از برای این بود که در هنگام حکومت اوقات خود را بچونشی بگذراند
و از برای ایام کمبختی نیز ثروت و دولت ببندد و در این آرزوی نفسانی
نه تنها این مرد معیون گفت خانه خیال مرا و اعیان هر ملت بخصوص رجال و
خواین و وزیر بل اوئی غنیت قطعه بسیار استیلا نموده آتی از آنها جلع میشود .

الغرض : مسلمانان قولیان حقیقه متقی یکت مرد مسلمان بود و ابد امل به
انروشن مال نمینمود ولی اگر آنکه مخیر است اقوام و اعوایش از و برنجد هر چه
مال و دیوانرا آنها میچایند اغراض میکرد و حفظ منافع شخصی طرفداران او را چنان
باستعمال وسائل و بیعت امارت مسلمانان قولیان نمود و آنها نیز استقلال
او را در اداره حکومت اقدام و سایل یافته خان مشایره را توثیق باستبداد

۱ مسلمانان قولیان که قدم بعزالت امارت
هفتاد نهاده دست خدا یا در خان معاکم
مخلان که فرزند حاکم شمس علیخان بود
که خیر بر مسند امارت نشاند و از مردم
بیعت گرفتند تا بیکی او را بقول اداره
حکومت را بدست آورد . اگر چه

کردند نهایت خواستید مسلمانان قولیان را بدرجه رسانید که خدا یا رخان در تحت
یک نظارت شدید و احوال گردانید و حال اینکه چاره هیچوقت مدخلی با مرئی نکرد و هر چه
با و میدادند قناعت نموده بود .

بعد از آنکه خدا یا رخان در تحت نظارت گرفته شد تمام حرکات او همیشه محقق و محسوس
میکردید و محض اینکه برای خود طرفدار و هوخواهی پیدا نماید نه دیناری برای مخارج با و
میدادند و نه احدی را میگذاشتند که با و ملاقی شود و باعث این شدت و سبکیهای این
بود که خدا یا رخان نتواند رسیدگی بحسابات اموال و املاک راجعه بحکومت نماید
و مبادا قدرتی بدست آورد که اداره مملکت را از دست مسلمانان قولیان گرفته بشنجه
مصدر کار شود .

خواب در اینجا است که عبدالرحمن خان فرزند همین مسلمان قولیان بر خلاف ای
پدر او خواهد خدا یا رخان شده و مخفی از همه همیشه بخان مشایره مبلغ مقدی فرستاد
او را از هر جهت آسوده کرده بود .

اما این رفتار بخان مشایره آسوس که باعث گرفتاری مصائب و اذیت و بلا خیز
سبب قتل و اعدام پدر برزگوار و خویشاوندان و یهودا را و شد که تفصیل این فاجعه

نیز نشاء آله در محل خود معروض خواهد شد .

در بیان حکومت محمد امین خان در کاشغر

در سال (۱۸۳۵ تا ۱۲۶۲) بود که محض است خادوه از ضعف چینیان خوبه فریزان
بنای ترو در دوزخه کاشغر و در حدود مغربی چین گذاروند .

محمد خان که بعد از عالمشاه از جانب حکومت خودتغیر بود و حال اینکه منع تقاول فریزان
در مقابل مبلغ خفیری که از چینیان گرفته تعهد نموده بود و در قیاب متبش بدیری که
فریزان از چپاول منع نماید نشاء .

در سال (۱۸۳۶ تا ۱۲۶۳) بود که محمد امین خان قه توره نامی از خوجکان محض اینکه
از برای خود بهو خواهی بدست آورد بهر ای هفت نفر از خوجکان از خودتغیر کرد و
از طرف بقدر مقصد سوار هوا دار و تحت علم خود جمع نموده قدم بکوته سات تاشان

تصحیح

چون موافقین روس و فرانس اسم خان مشایله را در تواریخشان (خواجه دویا) ضبط
کرده اند لازم آمد که در قیاب اطلاع کاملی داده تصحیح اسم مشایله بپردازیم اسم
خان مشایله محمد امین خان است و کاشغریان محض تعظیم اسم او را (خواجه قه توره) میگویند

و از ترکیب قه توره) جغتائی معنی سید جلیل مفهوم میکرد و مخدک در تاریخ ترکی

عربی کاشغری اسم خان مشایله خواجه محمد امین خان قه توره ضبط است (اشقی) .

القصه : محمد امین خان بعد از اینکه جمعی از فریزان را با خود ساخت بکاک خودتغیر
و پس از مدتی از قریه (اوش) که قریه بزرگی است در شرقی مرغلان (مرغیان) و در

عربی کاشغر واقع به بزم استراحت کاشغر حرکت نمود .

در بهم حرکتش بود که قلعه که چینیان از برای پیش قراولان در موقع (مین لیل)
هزار راه ساخته بودند رسیده بعد از جنگ جزوی فاعه را در باضه و تمام کسرها غوی

چینیان را قتل و غارت نموده قدم فاخته را براه کاشغر نهادند .

انگاه که کاشغر رسیدند سه هزار نفر از سکیان چین که در سکی کاشغر ساخلو بودند بی کج

کشت دشمن وقت خودشان را موازنه کرده حیات را از دست ندهند از قلعه بیرون
شده و کمال شدت حمله بکاشغر محمد امین خان نموده اما حلی نمانشید که اندرزم یا قه مجبور

بجشن در قلعه یکی شهر کاشغر گردیدند محمد امین خان دره اولی عاصره چینیان را موافق
استلحاکات خود بدست اول و اول اقدام تمیز شکر کنه کاشغر نمود .

بعضی برآنند که چون امالی اسلام شهر کاشغر کنه ایزن قبیله قایل بسیار دیده و ایزن رو

ماند و جان و عرضا گرفتار انواع لطافت و تعذبات گشته متنبه شده بودند و آنجا بجهتین خان
جواب مطلق دادند که تا یکی شتر افش نمایند شهر خود مان را بشناسیم نخواهیم کرد و باینجهت
خان مجبور مجامعه یکی شتر شد .

با اینکه فتح و ضبط یکی شهر معلوم شد که باین روی میسر نخواهد شد و قشون هم غریق بادیان
و قوهر گشت . چیزی ماند و در آن روزی او شورش پیدا شد و لشکریانشان را که در آنجا بودند
کاشف از آن بگویند و نیز لغت خان که در آنجا کاشف از جانب حکومت نوحه سفیر بود اتفاق
تجارت نوحه که در آن شهر اودوسته و اقامت داشته نموده قرار دادند که این شهر را
مجدد این خان تسلیم نمایند و بنا باین قرار در میشت و رو و خان مشایه کاشف بدون
الطاع االی بعد از مجامعه مجدداً این خان شبانه در آن شهر کشته شد و تسلیم بجان شایه
کردند و مجدداً این خان که داخل در شهر شد همان آن توسط جارجیا حکومت و امارت
خود را با مالی اعلام نمود و چند نفر از تجار چین که در شهر مانده بودند آنها را گشته اموال و بهائیان
قتل کردند .

اما این روایت صحیح نیست و حقیقت مطلب این است که در هنگام ورود مجدداً این خان بکاشف
و بعد از آنرا هم یافتن چینیان االی کاشف در آنجا کشته شد و مجدداً این خان را با استقبال

و اصل در شهر نمودند . بعد از وقوع این سانحه شروع مجامعه یکی شتر کردید اگر چه
چینیان کافی است باقی جانب پارانه اقدام بدفاع نمودند و جمعی از چینیان را که در شهر
بودند بقتل رسانیده جمعی را هم اسیر کردند .

بعد از این سانحه مومی الیه منوجه شتر یکی حاضر شده شتر مذکور را هم محاصره کردند و بنا بقولی
شتر مذکور را هم در آنک زمانه فتح نمودند اما بعضی بر آنند که مجدداً این خان همان تذکره
از برای فتح یکی شتر کاشف بکار برده بود و درین شهر هم رجوع با جرای آن تدبیر نمود ولی
چینیان با ابطال تدبیر مذکور و جانب پارانه چه و چه کرده خان مومی الیه را مجبور بر آن
نمودند که آنها را مدتی از دور محاصره نماید .

در حالیکه محاصره شتر مذکور امتداد داشت و هر روز جنگ و جدال میبود و بارش شتر مذکور
میسر نشد چه محصورین در دفاع هجومهای سردانه ثبات و خیرت نموده آتی از حرکات
حربه دشمن غفلت نمی ورزیدند .

چون دالی و هایت قوبله از حرکات متوالیه مجدداً این خان اطلاع بهرسانید بود حکام
سخت برای (خای دوی ، جانجون ، مائشال) حکمران (لاروجیه) و برای (دوداق) حاکم قزو
شتر که از روسای ایل (قالماق) بود فرستاد که مقدار کافی از قشون ابوبکچی خودشان را

بر داشته سهرت تمام اقدام سرخ طایان محمد این خان نمایند و جمع کثیری را بکوی
خود را نیز بفرماندهی یکی از (جنگل سرت) از تعاقب آنها روانه ساخت
این سه سردار در قریه شهر بهر یک رسیدند آنچه میکنند در محنت فرمان آنهاست
هزار نفر بود و صبح بخت تمام ابوابی آنها عبارت از دوازده هزار نفر بود .

محمد این خان که اطلاع از ورود اعدا چنان یافت بفرم ایستگاه اعدا آنها را قبل از
وصول به نیکی حصار استقبال نماید لشکر خود را از خط محاصره برداشته متوجه قریه کوکره
والکه در سمت مغربی یارکند و در طرف مشرقی کاشغره واقع و عبارت از شصت
خانوار است شده و شش قریه مذکوره را میدان محاربه معین کرد .

بعد از یک ساعت و نیم از ورود آنها لشکر اعدا به چین وارد میدان جنگ
شده بدون اینکه رفع خستگی نمایند حمله ببلشکر محمد این خان نمودند این محاربه سه ساعت
امتداد یافته جمع کثیری از طرفین افتاده متعاقب یکدیگر شده هر دو لشکر در مقابل
و مقابل یکدیگر روگردان نشده از کشته پاشته ایضا میشد .

اما افسوس که این همه سعی و اقدام لشکر اسلام مقصد فائذی نداشت مغلوب
چنینان گشته محمد این خان که مغلوبی لشکر خود را دید یقین کرد که من بعد قدرت

معارضه و مکافه با چنینان ندارد و در کاشغره محصور شدن هم فایده نخواهد داشت بقیه
السیوف لشکر خود را از مرکز کاه لعلگون برداشته بیک سرعت فوق العاده بجاگ
خود گذر بخشت .

چون (غای دوی) باجنون) ما و در از میان برداشت لزوم تعاقب فرایان
ندیده متوجه نیکی حصار شد و چند روز بعد از خارج خستگی کرده بکاشغره آمده و غایت در آنجا
با کرده سردار چینی را بیک حرمت فوق العاده استقبال و پوشش از تعمیرت ضروری
خودشان نمودند و او نیز جمع کثیری از معتبران اسلامیه را بهیانه ظرداری خواجگان قتل و
اعدام و املاک و اموال آنها را منهب و هتاسام کرده از سر نو بنیاس حکومتان شروع
و موقوف شده لشکر زیاده از لزوم را بجهل با موریشان اعاده کرده و ازین روز تا هفت
سال در مملکت کاشغره غلبه و ضد حکومت دولت چین ظاهر گشت .

روایت دیگری است راجع با سباب محو و اندر اسی حکومت و انهدام لشکر پر جمعیت
محمد این خان که آنرا هم بیان کرده بعد شروع بعضی فایع مملکت کاشغره خواهیم نمود .
را بیان این روایت بر آنست که محمد این خان بعد از آنکه از ضبط نیکی حصار یا یوس گشت
لشکر خود را برداشته بفرم استرداد متوجه یارکند شد و یکی از خواجگان را که رفیقش بود

بهرای پنج شش هزار نفر از لشکریان بفرم استر و او بطرف (اتصو) روانه ساخت
ولی بجهت اینکه یک اردوی بیت هزار چینیان را که از اتصو بطرف کاشغر می‌رفت
دیدند از عزم خودشان برگشته متوجه کاشغر شدند .

از چینیان تا شهر موسوم به (مال باشی) رفته در آنجا اردو زده چنیا قشلاقی نمودند آنگاه
که امانی کاشغری این اردوی چینیان به مال باشی آمده و محمد امین خان
جرات پیش پسر روشن نداده و اگر دخل در شهر و محصور هم باشد عاقبت مغلوب
چینیان خواهد شد لهذا در واره بار بسته بجان مشایله و اردوی او راه و دخل شهر
ندادند و سبب دیگر این بی وفائی حرکات لایق خان مشایله بود چه در اول ورود
باین مملکت تمامی مناصب عالی لشکری و کشوری را بخو قذیه ها داده آنها را بر همه ممتاز
و مختار ساخت و معدک نمودن حکومتش استقرار یافته و در اداره امور مملکت استقلال
بهم رسانیده بنای کوش مالیات زیاده از حد معمول را نهاد و این رفتار ناانگار بر همه
معلوم گشت که عده مقصود خان مشایله تحت کردن رعیت و خراب نمودن مملکت
این بود که مردم را زور و گردان شدند و دیر بی تدبیری قلم او بار و زوال برد و قتر
اقبال و استقلالش کشید

اگر چه مقدار لشکر خان مشایله در مرتبه بود که بتواند دخل در یک جنگ بزرگی
شود یعنی عبارت از هجده هزار نفر بود ولی چه فایده که تمامی این لشکر را شش و نظام
و انتظام نمی بهره و از افاعت و تربیت عکبریه محروم بودند و این شهره لشکر او را از
واقعیت استناد آن فنون حربیه دور می انداخت .

چون چینیها دیدند که خان مشایله آنها را تعاقب نکرد این حرکت را حل بر بی جراتی
او کرده یک فرقه عکبریه که مقدار آنها عبارت از شش هزار نفر بود بجنگ خان فرستاد
فریقین که به یکدیگر تاقی شده شروع بجنگ و جدال نمودند نصف بیشتر لشکر محمد امین
خان که امانی کاشغری از بد رفتاری او رنجیده بودند از دل اقدام بجنگ نکرده
منهزم شدند خان مشایله که انهم از اردوی خود را دید یک اسارت لشکر صا
خود را از مقام چینیان عقب کشیده بیک سرعت فوق العاده متوجه سرحد خود شدند
امانی اردو که اطلاع از فرار خان مشایله بهرسانیدند منهزم شدند و لشکریان کاشغر
نیز بخوف اینکه اولاد و عیال و اقوام آنها از جانب چینیان قتل عام خواهند کرد و مجبور
شدند که بطرف خو قذیه فرار نمایند . (اشی)

در هر حال : بنا برین پیشانی قرب صد هزار نفر از کور و اناث کبر و صغیر از امانی کاشغر

نه سورت سر و نه مستور برف بودن را هما را بنظر حرم و حیات بنا ورده بالایی فو
اینکه غم شمشیر غدر چینیان شوند و بخت خود کرده از عقب اردوی منظم محمد امین
خان براه افتادند .

مهاجرین از سنگ (تبرک دوان - تبرک دابان - تنون کوه) که راه میانرا کاشغر خود
داراوش صد پنج کیلومتر دور است بعدیت و سرما را بنظر نیارده متوجه او شش شدند
حال اینکه راه مرز نور را برف پر کرده و عمق برف را یک ذرع و نیم الی ده ذرع رسیده
و از برای این چاه کان بسیار راه خطرناک ساخته بود بواسطه اینکه در عقبتد فی درجائی
توقف نموده محمد امین خان که بهر ای دو هزار نفر از لشکر صافان خود تا در صوفی گران
ناخته بودند در موقع مذکور فهمیدند که احدی آنها را تعاقب ننماید قدری در آنجا
توقف نموده شانزده بار شتری از نقد و شش را که جنبر و قهر از امانی کاشغر گرفته بود
فیما بین خواجهکان و هواخوانان خود قسمت میکرد که از جانب خودند تا که آنرا بسته
از قباخان مانند بلای آسمان ظاهر شدند و بلا افاقت وقت بر سر ایندازیمه شروع
با دانه شمشیر قاهر نمودند .

اگر چه لشکر محمد امین خان در اول حرکت اقدام بمقابله و مقابله نمودند ولی بعد از آنکه

قبا قها را زیاده از خودشان دیدند فهمیدند که نمیتوانند از حمله آنها بر ایندازیم
و افعال را حتی محمد امین خان را ترک کرده گریختند قبا قها تمام نقد و اشیاء که در دست
قسمت بود ضبط و هتنام و باخان مشارالیه اشخاصی را که راه گیر نیاشد و را بجا مانده
بودند اسیر و در بنجر کرده تحت الحفظ بنحو قذا غرام نمودند .

اما مهاجرین کاشغر که جمع قلیلی سواره و جمع کثیری فقیر و پیاده احمال و افعال بر
دوش و آن سختی سرما برف را کوبیده افتان و خیزان راه می پیمودند از اینها
کسانی که پیش از سایرین حرکت کرده بودند روز و نیم یوم حرکت خودشان
بیکت خسارت جزوی از سنگ (تبرک دوان) عبور کرده و اصل او شش شدند .
ولی بعد از روز و نیم در هوا تغییر حاصل شده بدت تمام بنای باریدن برف
و بوران را که اشت را هما در زیر برف مستور شد و بچاره مهاجرین مجبور شدند
که تا کمزور برف رفته از آن سنگ ابل عبور نمایند .

هر فردی از این بچاره کان که گرفتار این فتن جانور آسمانی شده بودند از قدرت
پیوندن راه برافرا ده بخوابست که قدری توقف و تجدید تنفس نموده باز براه
بفستند بعد از چند دقیقه از شدت سرما خشکید جان را بجان آفرین سپرده بغش او

در زیر برف که متصل میاید ستور میماند !

چون مهاجرین مذکوره بغرم اینکه زود بمقصد برسند شب و روز نگهسته مشغول بکوشش برف قطع مسافت مینمودند جمعی از آنها نیز شبها راه لکم کرده از پرتگاهی پرت و تلف میشدند !

کوبیا مصائب مذکوره برای این چپاگران کم بود که بلیه قحط و غلامم از غلبه اینها استقبال نمود با اینکه از برای یک سیر نان و یا دو سیر (بولاج) - آتش او (ماج بی روغن) یک پوتین داده میشد باز این نعمت جهان نیت بآسانی بدست نمیاورد ! این بلیه قحط و غلام برجه رسید که پدر از پسر زن از شوهر برادر از برادر در روگردان و این برف نوردان از برای تذاکر قوت لایموت خود حیران و سرگردان میبودند !

کوبیا تعاقب و توالی بلیات و مصائب از تحقیقات قانون طبیعت است که در آشنای این بسنگامه قیامت علامه سسته از حشرات چا پو لیان مانند آفت جان غا هر شده اقدام باخت و تازی این چپاگران نموده که من گل الوجوه محتاج اعانت و سراد ار محنت میبودند .

این خداران بی ایمان که کوبیا مسلمان و انسان بودند مثل کرک کرسته آنها که از تاثیر شدت سرما و یا از کرسکی مرده یا آنکه از خستگی یا کرسکی بحالت نزع آمده هر کسی را که میدیدند استمداد مینمودند بی اینکه مرحمت بحالت آنها بنهند در یکت وضع جلادانه حلقه بر آنها برده نقد و جنس هر چه بر آنها می یا هشد بر میداشتند تسلط خارتگران که منقح بلیات سرما و شقت سفیه و کرسکی شد فوری چپاره مهاجرین را استیلا کرده از هر جهت مایوس از سلامت برسیدن مقصد شدند و بواسطه همین مصائب و بلیات گذرگاه قافله مهاجرین پرا خراب و برهنه رجال و نساکیر و ضعیفان این منظره رقت افزا در مرتبه و مشتاک بود که هر شاعر و مصوری میدید اعتراف غر از توصیف و تصویر این پرده هولناک مینمود .

بنامها جرت کاشغریان اول تا اول اجرای ده معامله که از تقاضای شعایر خوقندیان بود بدون تأخیر بموقع اجرا گذاردند :

معامله اول محمد امین خان را کرفش و اموال و اسباب از امصاد و ضبط کردن بود که بر منوال معروف موفق با اجرای آن شدند .

معاذله نایب خیر و قایت و صیانت از خلیع و تلف اموال و بشیای مهاجرین بود
که دست از آوهای بسیار این خودشان ... فرستاده نفوذ و بشیای حتی
لباس اجناد اسلامی را تنب و عارت نمودند مهاجرین چاره از چنگ پلوت
سرا و کرسکی را ندیدن از تکالیف آنها چون زیر این معاظه از وفا یافت
انسانیه بخصوص از وجایب اسلامی بودند از تکالیف آنها : . . .
از میان آنها فقط حاکم مرغلان (مرغنیان) از او شس با یصد سب چند نفر
از آوهای خود فرستاده بعد تر شش نفر آنها را از مرکت را بند و در عالم
تو این پنج بیوت رسانید که در میان خود خد غیر از شخص خود احدی نمیدانست که
دسگیر می ضعف از وجایب انسانیه بخصوص اسلامی بوده است .
چه غیر از این شخص از هیچ طایفه اعدا و معاوشت با آن چهارگان نشد و احد
نوفس آنها در زیر برف مدفون مانده عظمه و جوش و طپش گشت . . .
باعث وقوع و قایع موسسه معروفه محمد امین خان است که منولیت مغویه
آن نیز با و رابع است .

انتقادات و محکات راجعه باین وقایع را عجلاله و راجعاً نخواهم گذاشت تا

در مجله مناسبی خواهم نوشت که راجع این وقعه و قضا بقدر و احتیاج حال !
با نظار معالعه کنسته کان قادم برساند .

مرغنیان

شهر بزرگ است واقع در شرق بخوبی شهر خند و غرب بخوبی اوش واقع و دارای
مساجد و مدارس عالیله و باغات و مزارع عامه و مسکن بیت مزین است و لی
دویت خود که از جانب دولت روس منسوب و بیشتر می نشیند و کتب بخوبی
عالیه اسم این شهر را چنانچه زیاده است مرغلان اما در کتب جغرافیه و جوامع قدیمه مرغنیان
ضبط کرده اند . انشی

اگر چه خلاف معاده ظهور خد اعلی کاشتر موجب فتح معاده منعقد فیما بین چینیان و
خو قندیان شده و چینیان را از قوه می که بر ضد این معاده داشته بودند غافل کرد
منعقد داشته بود ولی چینیان با با صطی ظهور این فاعله اعلی بعد م طلاع و رسالت فست
حکومت خود قند نمود و قیام تجدید معاده که در سال (۱۲۶۷ و ۱۲۶۸) بسته بودند نمود
چه حکومت چین مبد است که در میان و حکومت عهد نامه (دولتی باشد) بنا شد فست
ملکت کاشتر از بهم سیلاب احتمال که در سمت خود بر بخیزد را لی بخشد و انجام کار

حکومت چنینه واقع و کما شرف از سیاست گذر تا اودی اقتراض خواهد بود .

چون حکومت خود را بر این غرض و بهر از اینسان و بدفع از احتیاجات معاهده قریه تمام
بجایات بعضی اعتبارات صریح نموده حتی به اموریت سیاسی کاشف از جهان نیست
نصب و تعیین نموده و چنانکه شایسته شد که خان مشایخ و شمشیر علی چینیان بود
تیریزه با اینکه مقبره تریل خان و حکومت خود را در آن عهد ناممقر کرده بود
بعد از مدتی بقضا با جرای حکام این شهره نموده و بالعکس در حق خان و حکام حرمت رعایت
و برنج نکرد .

در بیان وقایع خودی بعد از سال هزار و دویست و هشت و نه

مسلمانان قویان که در سبب او ثانی شده بودند و علی کشید که خانه خلالت
بر سبب او او کشید علی این واضح و مجربست که دولت و اقبال تعلیق که در حقیقت
بر کمال حقیقی داشته اند امتداد نیافته و بدل او بار شده و آنها نیز برای جزای خودشان
رسیده اند .

چون االی خودی دیدند که غلبه بر سلطان قویان ره زبر و زرق دارد و کاشکان
او که بی و اندر اموال دولت را غصب و غارت میکرد و در حق آنها بازخواستی نیست لهذا

از مسلمانان قویان سخت بخیله بر داشتند و چون اتفاق نموده و جمعی از بزرگان
حکومت را با صراحت نام بهاشکند که برانده و در آنجا یک جمعیت اختیاری تشکیل کرد و علم
عصیان را برانداخته عجب این است که عبدالرحمن خان پسر مسلمان قویان در دست
این جمعیت که در ضد پدر و اقوام او تشکیل کرده بود و مع الاضمار افکار و جو میسر کرد
و خداید خان نیز در معنی غیر نشینان جمعیت بود که حقیقه از برای منصف او تشکیل کرده بود
آنجا که مسلمان قویان روز بروز وسعت یافتن و اثره اقبال او بدینهم اینک این شهر
اقبال را که هنوز در سایر نقاط مملکت شعله ور شده خاموش نماید بهر ازی مقدم
کافی از سرگریان خود متوجه حاکم شده و خدایار خان را هم در برابر خود آورده حاکم
محاصره و بسته و محاصره کرد و لی شورشیان مردانه مقاومت و محاربت کرده شرف
بهمان مشایخ تسلیم نکردند و خان نیز از استرداد حاکم بپوش شده بخود خود
عدم موفقیت خان مشایخ با خاندان این تنش اقبال و سخت بدایره آن داد و
خدایار خان نیز فرقی بدست آورده از خود که بخت و علی بشویشان شد .

خو خدایان که حلاج اگر کیش و علی بشویشان شدن خدایار خان بهر سبب بدو بسته
و سه علی جمعیت بشویشان شده قوت این جمعیت بدینهم رسانیدند که اقدام به اقبال

مسلمانان توپخان نمایند

در سال ۱۲۸۰ (۱۸۶۱ م) خدایار خان و عبدالرحمن خان بهرزی شورشیان متوجه
خود شدند مسلمانان توپخان که از توبه و عزم شورشیان و تکرار خود قتل و غارت
بهرسانید بقیض شد که بتواند بر بری با آنها نماید و بهر شدت با برین خدایار خان
بی اینکه معارف مشکوک و عاصیات شود با کمال جلال و عظمت اهل در وقتند شد
بآن آن از برای درستی مسلمانان توپخان بتعاقب خان مشایخ روانه ساخت
مقتضی بنان مشایخ رسیده بعد از ده و خور و جری او با باجهانش اسیر و در بنجر
کرده و بخت آرد و نه و حسن کردند

خدایار خان که در سنده خانی است قهر بهرسانید فرمود که هر روز دستهایان و بهر
خود قتل و در حیات حکومت بقیضت و عاقبتی حاضر کرده و مسلمانان توپخان را هم در آن
مجاها متعلقه بهر سنده نشاند و بعد از صرف غذا با نرود الی بیت نفوز جهان و بهر
و بهر امان مشایخ را که در زندان کرده و مقدار آنها عبارت از شصت نفر بوده و در
حصه او با پنج و بهر باشند

اجرای این حکم خان مشایخ دو ماه و چند روز پناه یافت و بعد از آنکه آمان شریفه کاه

مقتول گردید و نوبت بانداون مسلمانان توپخان رسید امر او جهان و برین خدا
خانی که خدایار و مات و ضحاف با مسلمانان توپخان انحصار عبارت گردید بعد از
نامار مظلوم و خدایات و خیانات کما ششکان خان مشایخ و انحصار و حرکت
مستبد او علی روس اسناد مذکور ساخته حکم بقتل او دادند

این شخص شیر ابداننا اثر حکم قتل خود شده آفتاب و لکن جو بسته و خود گرفت
و بعد از او ای دو یکت نماز هزاره بجای آورد و جلاد بی امان سل سیف خرد نموده
در حالتی که مشغول بناوت قرآن بود بیک ضربت کار او را ساخت و در
بعد از قتل خان مشایخ شروع با آنکه وجود و بجا تمام نموده شد که زیاده از حد
حرکت کرده و بیک طور کشانه داخل با مور حکومت میشوند

خدایار خان که بدون مانع موفق با محای وجود و رقیبانش از هر گونه قید بقیض
آزادگی حاصل کرده و بر سنده خانی کار مرقی یافته شروع بکارانی نمود

ولی در جای اینکه خدایار خان جد و جهد با آنکسبسات سابقه نماید بالعکس بی
قیدی و انجاک بلذات شهوانی را پیشه کرده و بعد از این تاریخ در امور حکومت
مرفوع سوء استقامات ظاهر شد

چند روز خدا یار خان را جمعی از اشراف خاص مدائن و مرآت و مرکب و فردایه
احاطه کرده و همین از ازل و او با شش بیشتر و بدتر از سلاف خودشان
یعنی از نژاد و قریای مسلمان قولنجان در چا پیدن مال امارت افتد رشوت
و ابطال حقوق و تحريم دولت و تمدن و از عايج فقر و ضعف و امت نمودند .
آنکه که مالی خود را اداره حکومت جدید را ظاهر از اداره حکومت سابقه
ویدند مجبور بکلی مشهور (رحمة الله علی نباش الاول) شدند .
و همین ایام بود که درین مملکت حادثه بطور پیوست که لازم است درین
تاریخ ثبت شود این حادثه بی مقدمه ضبط قصه (آق مسجد) از جانب
روسهاست که تعلی حکومت خود داشت .

چون این شرحه تعلی تمام باین تاریخ دارد حکامات مفصله آنرا بجلد ثالث ترک
کرده و حجت آنکه همین قدر معروض میدارم که :

در آن زمان حکومت آق مسجد مفوض بعمده یعقوبخان مرحوم بود که مؤخر امارت
بس معتبری در کاشغریه تاسیس بکشی نمود و دولت روس بعزم استیلای
شهر مذکور مقدمه کار کافی از لشکریان خود را بر داری (جنرال پروفسکی) از (اورانویچ)

بود ای سیحون فرستاد و جنرال مثالیه هم اول (قاضی علی - قازلی) را استیلا
کرده متوجه آق مسجد شد خان مثالیه مدتی با لشکر روس جنگید ولی فزید که
در مقابل اسلحه جدید و لشکر متق و معلم عقیده استوار کی نماید مجبور شد که
بشرایط چند شهر مذکور را صلی جنرال مثالیه تسلیم نماید و نمود .
اما ضبط و استیلای آق مسجد باعث جاکیر شدن و صاحب نفوذ کشتن روسها
در آنجا شد و مخدکات تسلیات لازم را از برای ضبط و استیلای سایر مملکت
آسیای وسطی بدولت روس هدیه نمود .

- آق مسجد -

قصه بیت واقع در ساحل شمال شرقی رود سیحون (سیر دیا) و اکنون موسوم
به (پروفسکی) است اول امانی آن عبارت از چهار هزار نفوس بود اما اکنون
ممكن پانزده هزار نفوس است و روز بروز معمورتر میشود از نقطه نظرین حرب
شهر مذکور یکصد آسیای وسطی و مرکز سوق لجش و دلقه های جدید قلعه شماره
دوم نگاشته شده است که تفصیل این قصه را مترجم فقیر در سفرنامه مسیو ماگان
امریقانی در حقوق نوشته است . (اشقی)

باز محمد امین خان

بعد از آنکه محمد امین خان کاه ذلیل کاهی عزیز قرب هفت سال اوقات خود را
در خندق گذرانید و در سال (۱۲۷۰-۱۲۸۵) بود که جمعی را با خود ساخته در وضعه
دوم قدم بجایگاه کاشغر نهاد و در واقع است رابع بمقدار سکر خان مشایله
بعضی بر آنند که مقدار سکرش هشتصد بود جمعی هم بر آنند که خان مشایله باز
با قرغیز اتفاق نموده آرا داشت نه هزار مرد جنگی را با خود ساخت ولی آنچه
من بعد از تحقیقات فهمیدم تمام قوین او زیاده از چهار و کمتر از چهار هزار بود
خلاصه : مشایله که وارد کاشغر شد باز با ترغیب و التوی نعمت خان
در و بلد اولی شکر کنه کاشغر را بدون حصار و تحت جنگ و جدل و شترانه آزار
نیز با مقاومت و محاربت سکر سلطوی چین بعد از مدتی استراحت و ضبط نموده
از آنجا مشوجه شهر گنجی حصار شده هر چه خواست که امانی ملک را بدون نزاع
تسلیم نمایند نکردند و خان مشایله نیز مجبور بحصار شده بنای جنگ و سترا
گذاشت چون ایام محاصره امتداد یافت سکر و امانی بجهت ماندن آذوقه
در خیال تسلیم شمر بودند که ناگاه خبر رسید که یک اردوی پنج هزار نفری چین

بر درازی (رالیله- جاجون) از قصبه (اروچی) واقع در شمال شرقی کاشغر
حرکت کرده سرعت تمام بطرف کاشغر میآیند خان مشایله که این خبر بدست
اثر را شنید فهمید که قدرت مقابله و مقاومت با چنینان ندارد هنوز این اردو
بکاشغر نرسیده بود که محمد امین خان کاک خطا محاصره کرده باز بطرف خندق
گرججه باز و دیگر شونت باز بکاشغر بیاید .

بنابرین واقعه جمع کشری از امانی اسلامی کاشغر بقت و بدخل بودن
درین کار طعمه شمشیر عزیز چینیان گردید و در حقیقت ورود محمد امین خان کاشغر
باعث خرابی ملک و سبب هلاکت چندین هزار نفوس شریفه شد .

(رالیله- جاجون) که قبیلات لارمه را اجزا کرده سی هزار نفر از او بجمعی خود را قسم
بمشکریان نمود که در قش و یار کند و جنگی حصار و کاشغر ساخلو بودند باقی میت
هزار نفر را بدشته معاودت به (اروچی) کرد

دربیان احوال ولایت یوننان

در سال (۱۲۷۳-۱۲۸۵) بود که ظهور یک آفت ناکامی دولت یونان عظمی
دولت چین را برزده انداخت : این آفت نیز شورش امانی اسلام ولایت

ایون - نان) بود و اگر چه بنابر بعضی تصانیف چنین پنداشته میشود که شهر مسلمانان
ولایت یون - نان خارج از موضوع ماست ولی بعد از آنکه سبب حدوث و قیام همیشه
اخیرا کاشف از شخص بنایم خواهیم دید که خرمن آسایش کاشغریان از سراره حیدر آتش شورش
یونان سوزان شده و میتوان گفت همین آتش اختلال سبب اختلال مسلمانان آن
محال گشته است .

چه سوره شش و شصت سال (۱۸۶۰-۱۸۷۰ م) دوره پادشاهی در ایالت یونان ظاهر شد
و از آنجا سرایت به دور خانیان کرده و در چشم و کاشغریا گرفت مهند اراک که ایالتی مسکونه
انواریت اسلامند و حقیقت و قیام آنها همچو بیانات شده و مضبوط در تواریخ اسلام
هم نیست و سبکی نداریم که هر روز زمان و قیام مذکور را ببنیای سنیان خواهد انداخت
خارج از حقیقت اسلامی و صحبت خویم است که قیام آنها را خارج از موضوع بنایم آنها
مناسب دیدیم که قیام مذکور را بطور مختصا بر عرض مطالع کنندگان عظام برسانیم .

یونان

در زبان چینیان لفظ نان معنی مسکن عربی و ستان فارسی و یورت ترکی را دارد و لفظ ایون
محقق از یونان است و یونان اسم یونان بزرگی از افریقا نامهای شرقی است

که در سال (۱۸۶۰-۱۸۷۰ م) (یونان - کانج) یعنی (یونان - کانج) نامی ازین طایفه
تحت و چین شکل سلطنتی کرده و بعد از و پتیراز او لادش و دین حاکم پادشاهی
منوره در سال (۱۸۶۰-۱۸۷۰ م) متعرض شدند چون من القیم مسکن ایالت یونان
مذکور بود و چینیان آنها را موسوم به (یونان - آن) یعنی مسکن طایفه یونان نامیدند
الغرض ولایت مذکوره در جهت جنوب غربی مملکت چین و فیما بین (۲۲) و (۳۰) در
عرض شمالی و (۹۵) و (۱۰۰) درجه طول شرقی واقع و در شرق با ولایت (قوانج - سی)
و (تونی - چه نوا) و در شمال با ولایت (سی - طون) چین و در شمال غربی با ولایت (خام)
تحت و در غرب و غرب جنوبی با مملکت ایران و در جنوب با مملکتین (انام) و (سیام)
محدوده است .

چند سلسله از سلاسل کوه (همالایا) طرف غربی این مملکت با از شمال جنوب متعاقب
منوره و باین جهت دره ها و دشتهای محصور نیز حاصل کرده و از منابع متعدد و جبال مذکور
نیز منبت رشته رودخانه با قیام بزرگ برخاسته بعضی کلنج بنگال یعنی هم بدیای چین
منصب میشود .

و ستان این ایالت عبارت از سیصد و هفتاد هزار و صد و شصت و دو کل و مربع و مقدار

ای که میگویند آن نیز از نظر قبول چینیان یا زده کرده و بسبب و بیت و سر و زرش و صد و
 و نظر قبول علای جزایای و رنگ سی و شش کرد و نفس است اما آنچه چینیان با و کرد و کمتر
 از بعد و بیشتر از بیت کرد و نفس در آن ولایت نیست .

و شهرهای (هانفو) و (توئینگ - چو) و (فوا) و (یونگ - چایق) و (فوا) و (شون - تیغ) و (فوا)
 و (یکینگ - فوا) و (یانگ - سا) از بلاد مشهوره و شهر تیغ - یونگ تیغ و (یون - فان)
 فوا و (یونگ - کانگ - تیغ) از دوارلکهای این مملکت است و لفظ فو معنی آباد دارد

- استطراد متبعم -

چون اسی مملکت نیست و اتمام و سیام و بیران و در فوق مدون افتاد و در آن
 که مختصر اطلاعی از وضع جزایای ممالک مذکوره داده بعد شروع بعضی مضموم نموده شود

- تبیت -

اگر چه علای جزایا و ادب و شعری اسلام اسم مملکت مذکوره و در ایشان تبیت ضبط
 کرده و از بنودن اعراب همی (تبیت) و همی (تبیت) خوانده و اکنون هم از بنوی از
 ادبای قدما مملکت تبیع اسم مذکور را ضعیف و ندرید کار از قبول ضبط تمام و امیلارند
 ولی از آنکه بعد از بنودن صحت لفظ و املائی یک لفظ تبیت بعد ای بی خبر مملکت عقل

و نای صاحب است انداره و بلد او لی تبیع اسم مملکت مذکوره پر و نشاء بعد شروع بعضی
 جزایای فان بنایم .

بسم مملکت مذکوره (Thibet) طیبیت است و در تمام نقشه های جدید کتب
 جزایا و سفر نامه با همان اسم و املا ضبط شده است زیرا که در طیبیان مملکت خودشان
 بان اسم موسوم ساخته و در بیاب چینیان هم با آن مملکت تبیت کرده اند و از این
 اسم این مملکت (استقامت) گذارده و در لفظ از اجتماع کاف و نون یک نون چینی
 حاصل کرده و تفاوت میکیند .

این مملکت با قبا کبیر و صغیر منقسم بدو قسمت است مرکز آن در دلبیت کبیر (شهر لاداق)
 و مرکز آن در دلبیت صغیر (شهر لاسه) است مقدار تمام آن بی آن دو ارد و کرد و است
 و بدوایی هستند و با نشان مشابهت کلی زبان چینی دارد ولی برخلاف چینیان
 در کلمات زبان نشان حرف (را) بکثرت یافت میشود چه زبان اینها مرکب از چینی و چوئی
 و مغولی و ترکی و سانسگری است و خط را هم مثل چینیان از بالا پایین میخوانند و عمود میخوانند
 و این مملکت از شرق الی غرب و در مرکز همیشه و عرض آن نیز از شمال جنوب همفرد
 چهل کلوتر و دارای معادن زیا و است در شرق ولایت (سی - چوان) و در جنوب

شرقی ولایت (یونان) چین و در جنوب مملکت ایران و یونان و شمال هند
و در غرب مملکت کشمیر و شمال مملکت کوه کوه (فرد) و این مملکت محدود میسازد
چون رستان این مملکت بسیار سخت و در همه جا حار است و در یک درجه است لهذا
زراعت آن بوقی مطلوب نشود اما اگر کثرت مراتع حیوانات اهلیه از حد افزون و
صنایع نخیه و اعلایه اش نیز بقدر کفایت است

- آن نام -

این مملکت در سمت شرقی هند یعنی واقع در تحت یک حکومت مستقل است حد و اندازه
در شرق و شمال دریای چین و در غرب مملکت سیام و بریان و در شمال ولایات
(یونان) و (قوانغ سی) و (قوانغ تونغ) چین محدود میسازد
پای تحت این مملکت شهر (هوی) و دارای منصب الی حد هزار سکنه و قلعه استوار است
وسعت این مملکت عبارت از چهار صد و چهل هزار و پانصد کلو متر مربع و دارای معادن
زیاده و با برکت است اگر چه قفق از راهی ولایات توکن و لالوون و توشین
علی راجع حکومت این مملکت است اما تمامی از راهی ولایت توشین سفلی و جزایر
(پولی قوندور) و دخل در تحت اداره حکومت جمهوری فرانس است

الی این مملکت کما ولایت پرست و مقدار نفوس آنهاست و چهارالی سی کروست
اگر چه در هنگام حرب بتواند بقدر صد و پنجاه هزار نفر مرد جنگی حاضر نماید ولی اسلحه
آنها قدیم و خودشان بی نظم و شش نظامی ندیده اند

- سیام -

این مملکت در هند یعنی واقع است حد و اندازه در شرق مملکت (آن نام) و در غرب
مملکت ایران و در شمال ولایت (یونان) و در جنوب بحر محیط هندی محدود میسازد
پای تحت این مملکت شهر (پانقون) و سکن چاه هزار نفوس است و مساحت
سطح مملکت سیام عبارت از هفتصد و بیست و شش هزار کلو متر مربع و مقدار
نفوس آن مرکب از دوازده هزاره است اگر چه این دولت قشون منظمی ندارد
ولی هنگام لزوم تمامی الی میل و رضا بدفاع دشمن حاضرند

چهارده فروند کشتی بخاری دولتی از برای محافظت سواحل مملکت در ساحت
و محاذ و پنج فروند کشتی بادی و بخاری الی مشغول تجارت است معالوف تجارتی
این دولت در عرض سال پانزده هزاره کرد و دولت هزار تومان است که از آن
نخج کرده و یکصد هزار تومان اذخالات و ده کرده و یکصد تومان هم اخراجات

معاون حیوانات، فخر دین مملکت و فخر دارد.

حکومت سیام و سال ۱۸۰۰ (۱۲۱۰ هجری) بنای معاویه با دول اروپا و پناه و چهل کرد
فرانک که عبارت از شش کرد، تومان ایران باشد است قرض نمود و اراضی
شمالی شبه جزیره و ملوک (مالاکا) و اراضی غربیه مملکت (کامبوج) و بخشی از
مالاکا متصرف شد.

امانی سیام عموماً خوب رو و موش مهان نوازند از آنکه مملکت آنها از هر طرف
رو و خانه با سینه نموده غالباً خندان و خانه های آنها را ویران میکند محض ش
خسارت خندان میاه خانه های خودشان را از فی مخصوص هند وستان برای
میجهای چوبی که بر زمین کوبیده اند ساخته اند.

امالی و غنیت حق مشایده ویدار حکمرانان دارند و امنای دولت هم که
بخصوص میروند باید که مثل ما خزینده و دخل حضور حکمران شوند مذیب سبی دولت است

سیریان

این مملکت در هند چین واقع و در تحت اداره یک حکومت منطقه است حدود
آنرا در شرق مملکت (آن - نام) و (توکیان) و در شمال شرق وایت (یون - نان)

و در شمال مملکت (طیبت) و در غرب ممالک هندیه دولت نخلین و جنوب
خلیج (و انکون) محدود و بسیار.

مساحت سطح این مملکت عبارت از دو کرو و میت هزار کلو متر مربع و مقدار زمین
آن نیز شانزده کرو است و از المملکت این مملکت شهر (ماندالای) است که
نصف امالی آن اسلام و باقی بت پرستند.

اراضی غربیه و جنوبیه این مملکت مستور بحال جنگلهای با نفع که از هر یکی چندین
معدن نمودار و آنها کثیره نیز از هر دره جاری و جنگلهای پر از حیوانات مفترسه و
از راحت مملکت رو و ترقی است عموم امالی پیرو مذیب بودائی هستند و
قرب یک کرو اسلام هم دین مملکت ساکن و در کمال آزادی سر میزنند. اراضی
سیانیم بر مطلب:

سکنه و لایت (یون - نان) که موسوم به (پاناسی) اند اگر چه بمساعی فوق العاده
اولاد عرب که سزاوار توصیف مرشد مل و نادوی امم هستند قبول دین مسیح
اسلام نموده اند ولی در کدام سال بدولت که ام نادوی بیحال کله طبعیه شهادت
جاری ساخته اند معلوم نیست.

اما نظیر بعض آثار تاریخی و اشارات قبوریه میان حدس زد که دین تبیین اسلام
در واسطه نامه دوم هجری و اصل دین مکتب شده است .

الغرض دولت چین که بقای سلطنت و استقلالیت خود را مثل بعض حکمرانان
در نشر عدالت و مساوات و حریت ندانسته در اتحاد و یاریت می پندارد .

در سال ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ قیام با ابطال امتیازات منو که خاقانهای چین از

زمان خاقانی (قبلی قآن) تا سال مذکور بخت اسلام داده و اقله با مورد رعایت

آنها میگردید و علاوه برین بنای جود و تعذبات گوناگون را در اسلام نهاده

و ملت اسلام نیز بسته آمده اگر چه گاه و بگاه علم طغیان و عصیان را بر میآورد

اما این طغیانها هم و عمومی نبود و بر جمعی از مسلمانان از طغیان و عصیان گناهی محسوسه

و انجبت چینیان به دولت موقتی برقع غشاش میشدند و همان آن که پیش

چنگال را خاموش میگردند و در جهلیم و تعدی را افزوده آنچه لازمه عداری بود

بعل میآورد نهایت کار را بدینجه رسانیدند که در جای صد تومان مالیت

صد و پشاد پنج تومان مقرر گردید و هر چه امانی اسلام استعدای تخفیف میکرد

میدانید چه جواب میگردید ؟ تخفیف مالیات ممکن نیست و معذکات حکم است

که هر سال مالیات شما بیفزایم مگر اینکه از دین اسلام برگشته است پرت شود .

مسلمانها که این جواب را می شنیدند اشتنا کردند و کج دار و مرزباده می شدند

و دولت چین دید که مسلمانان را از دین بدر کردن و دخل آئین چینیان نمودن

بجستجوی ممکن نیست کجی سخت بجای آمدن نیان (فو) که (لیکبان فو) بهم میانه

فرستاده امر نمود که بهر ضرورت و تدبیر و حیل باشد مندرجات حکم را بموجب اجرا

کندارد و مسلمانها را از دین اسلام باین چینیان بر گرداند

حاکم که این حکم را گرفت محض انفاذ حکم سالکات مسلک جلد شده علی بنابر

دین اسلام با قبول کرد و تخفیف مالیات داده بنای عدالت نهاد اما از آن

طرف قیام با غفلت جلد امانی نموده بنوسط بعض علای دینا پرست با فساد

عقیده جهلای اسلام پروخت و لی این اغفالات جز اینکه عداوت مسلمانها را

بیفزاید مفید هیچ نماند فی نشد زیرا یکی از اعظم علای دین از دین کانه شهرت یافت

که در دین دین نام داشت و در مقام ولایات اسلام نشین معروف و مرغی نام

بود بدولت و کاهوت نظیر از حرکات ابله فریبانه حاکم مملکت طغیت شمر

آمال شیفت اشتغال آن شده بنای مخالفت شدید را بعد از افلات مخالف

حاکم شایسته کشته

استطلاح مندرج

در بر شهری از بلاد چین که امالی اسلام متوطن است از زمان خاقانی (عبدی
قانون) مقرر شده بود که دوازده نفر از علمای اسلام در آن شهر سکونت
یافته محافظت امور دینی مسلمانان بر دارند

جناب دودیده شو که معنی مقتدی را دارد موسوم به سلیمان و از امالی مقبره
شهر خالیغو (بود) لفظ فومچی آمده کرد شهر را دارد و در اوایل عرش هم جایست
میکرد و هم در حلقه مدرسین یکی از علما مشغول تحصیل علوم عالیه و الهیه بود بعد از آنکه
تحصیل را تکمیل کرد و بقدر کفایت معیشت و دارای ثروت و دولت شد خست
اقامت را بشهر (نیانفو) که اکنون فو) هم می نامند کشیده و بجای او افاضه را گزید
و شروع برودیت حقوق و مصالح مسلمین نمود کلمات عظیمه و تفصیل اخلاقه که
در پشت در اندک مدتی مرتبت او را نخستین پایه حاکمیت رسانید و نام
نامی اویسمع تمام مسلمین چین و خوارسبیده مرجع خاص و عام و مرکز احوال
اسلام شناخته شد (اشی)

انقض و دودیده شو در جبهه فامت مدخلات مکررین ملک را که در باب تبدیل و تغییر
احکام و جبهه نمود و بواسطه تعلیقات خفیه تمام امالی اسلام ملک این زمان
و غیره بلام کرده و در ضمن این تکلیف نمود که هر کس غیرت حفظ احکام دین را دارد
و تبدیل مذمب را قبول نماید در فکون نقطه واقع در جوار شهر خالیغو (نیانفو) انکه احداث
و وقف حرکت خودشان نمایند جمع شوند

امالی اسلام که سالهای سال از جور و آزار چینیان برآورد شده بودند و دولت دودیده
شو سلیمان را منت جان ششده بهرم اینکه رفته فاما دولت چین را از تبعیت
و اطاعت خودشان دور اندازند و در مدت سده و ده ساله از مرد جنگی در نقطه مذکور حاضر
شده بشهر خالیغو هجوم بردند و بی اینکه قطره خون بریزند شهر را ضبط کرده بعنوان
سلیمان شاه اول جناب دودیده شو را از برای تعقیب خودشان پس از جناب بودند
شاه سلیمان که کار را باین درجه رسانیده بای عدل و داد گذارده و محاکمات خرد
اسلامیه را منظم ساخت و متوجه شهر (نیان) فرستاده محاصره نمود و مهاجرات لنگر
اسلام را که حاکم شهر مذکور بود قدرت دفاع و خود نیافته چنانچه محصوریت نمود
بمقامت پرده خست اما بعد از مدتی آذوقه او تمام شده و فکر آن بود که بچه وضع

شهر تسلیم نماید شاه سلیمان او را مصلحت از جانب دمال و خیال خود او کرده تسلیم شهر
تحت شرایطی نمود و او هم این سخت شاه سلیمان را نرفت جان شمرده شهر را تسلیم و مکه را
شاه شایسته با بقا عده چینیان نقد بقی کرده اموال و خیال و اتباع خود را برده بسته
موجود و غلام ملک چین شد این حادثه را که در بار و پیکین (شاید بعضی اخبار است)
احوال و تناسل لشکر کران بجنگ شاه سلیمان اعزام کرده اما شاه سلیمان لشکر
چینیان را مرده استقبال کرده بعد از کشتن و کوشش بسیار تمام لشکر چینیان را
و منهدم ساخت .

دولت چین که این نبرست را شنید با لشکر فرستاد و از شکست یافتن بازین دولت
شاه ایما محض اینکه دانه و جانش و دست نیاید از ارسال لشکری غفلت کرد و
لشکر اسلام هم از جنگ چینیان خسته شده و این عداوت باعث ظهور محاربات
داخلی در ملک دیون . نان . گشت .

و بسبب امتداد جنگ و جدال طریقت چیده شده بود که در سرحد غربی و شمالی ملک
ایون . نان . متفرقا با دود پیاپی شده زیرا محض یافتن و تار کردن می آید و غل و دزدی
اسلام و جمعی نبرد غل اردوی چینیان شده و بغایت هر دو را میفرودند و غل

اینها بار و می طرفین امتداد و نرمان و وسعت میدان محاربه داد اگر چه در بعضی جنگها
مسلمانان شکست چینیان خوردند ولی در نتیجه چینیان غریب شکست را ندیدند که دولت
بآن عظمت چین از حولت لشکر سلیمان رسیده چون مناسب دید که اول در میان
آنها تفرقه انداخته بعد از آن بمقتضای آنها نماید محال است که اسوق لشکر صرف نظر نمود .
در آن مکه شت که شاه سلیمان لشکر بر شهر (مومینان) واقع در سرحد (سیریا) کشیده
آنها را که از هر جهت ایمنی داشت و تحت تصرف خود در آورده .

محال است این اطلاع را به دال دیون . نان . که معروضاتش کافی است باشد از آن
بعد از عرض و قانع محمد کاشغر که در هنگام جنگ یونانیان ظهور آمده احوال ملک
دیون . نان . و آنچه کار شاه سلیمان را در موانع نازد عرض خواهد نمود .

در بیان دزدان و یونان توره بهرامی علی بنکاشی کاشغر

در سال (۱۸۵۵-۱۸۵۶) و یونان توره نامی از خواجهکان موقوف در خندق جمعی از
سرو و پائین را با طرف خود جمع کرده متوجه سرحد کاشغر شد و خواست که از آنکه دخل
جنگ شود سرحد داران چین متبطل حرکت نموده او را مجبور بفرار کردند چون خان شایه
در آن سفر نایل مقصود نشده ناچار مراجعت کرد در سال (۱۸۵۶-۱۸۵۷) با جمعی

با خود ساخته بار دوم منوچهر سرور کاشغری اینده نیز از قتل احوان و کثرت سرخوردگان
موقوف با جزای آمال خود گشته و بجزای امان و رسالت (۱۰۷۳ + ۱۰۸۰) بنا
با تبااهی که از تاجرب سابقه خود حاصل کرده بود احوان زیادی قلع کرده و قدم براده‌ها
و شبنامه پیچیده روزگار و او بیای دور از آباء و پنهان شد آنکه که بقدر سرقت
و امان رسید آنها را غافل آورد و خود یافته قلعه را تصرف نمود و تمام قلعیان را شمشیر
شمشیر ساخته بی ملاحظه و پیکاه شکر کاشغری برشته و مالی را با طاعت خود و خود
نموده آنها هم و حوت آنها را بدین شهر تسلیم کردند .
درین سرق قلی بیکباشی و رعیت و لیجان توره حضور داشت این بان قلی بیکباشی
که با او را می شناسیم و می دانیم که سی سال قبل ازین همین شخص با بزرگم تهمیر کاشغری باین
مملکت آمده بود .

- استظهار مترجم -

این قلی بیکباشی صد و یک سال عمر کرد و در مقام عمر مثل مردمان سی ساله صبح الوجود
حرکت نمینمود و در وقت منوچهر نیز بهر ای یعقوب خان اتان غازی کاشغری آمده و مدت
مدیدی هم در رعیت ساکنه می خدمت می شد و هست که تفصیل آن در نقل مخصوص بعضی ملاحظه

ملاحظه کنندگان کرام خواهد رسید . (اشی)

اردوی و لیجان توره از شش صی مشرب بود که سر یکی بیک و عددی و نقل این اردو شده
و اسلحه و اسباب جمعی از آنها را قلی بیکباشی تارک کرده بود

بعد از آنکه در جنگ و جدال خصل شرفیم کاشغری شده امارت و حکومت خود را اعلان
نمود و شروع به جمع لشکر کرده مقدار هفتشت هزار نفر از مالی کاشغری و سایر راه
طلبان که از تو قند و غیره آمده بودند جمع و شروع به حاصره و تفتیش شهر نو کاشغری نمود
ولی از آنکه چنان مصانت قلعه افزوده و پیش ازین تعویت داده بودند و قلعیان
مردانه مقاومت کرده پای ثابت را از مدافع غلبه نگذاشتند و لیجان توره دست
از جنگ و جدال کشیده بعد از هفت یا هشت روز خانه را که از گنار قلعه جاری می شود
بداخله قلعه جاری ساخته بچین تبریز چینیان را مجبور تسلیم شهر نمود .

بعضی از متوهمین بر آنند که در آسای تسلیم نمی شهر و هزار سکر چینی با مدد و حضورین آمده
امداد باین از پشت و محصورین از پیش لشکر اسلام را میان گرفته شروع به جنگ کردند
این جنگ در میان شهرکنه و یکی شد واقع شد اگر چه سکر هلاک و درین جنگ مردانه
خبر و جسد کرده و نه تنها بکشته و در کشته نیستند و ساکنه ولی از آنکه چون مقدار قوتون چینی

نمایا و از سبب نجات یافتن هزار بود و نصف بیشتر لشکر اسلام
شراب شادان نوشید و قورقوگلی بلگر اسلام رسیده منزه و پریشان شدند
و لیغان توره نیز بخود که ریخت آن این روایت بکلی از حدیث عاقل و باطل است
زیرا ما می بینیم که حکومت و لیغان پیش از چهار ماه و صد و بیست و هفت تن
و لیغان که سبکی شمر کاغذ را ضبط نمود و مالی قزاقی کاغذ کاغذ بجزو خان سارایه آمد
عرض الحاح و قبول و تعجیب نمودند و از سایر جاها که در بی ملکات هم می از اسلام
عیسای عیسی و لیل اردوی خان شده اقداماتش افزونند

بعد از آنکه خان مشاییه توش را بیفروزد (یکی حصار) را هم به زنجیر و شفت محبت
مصرف خودشان در آورده تا بر این مأمور مخصوص بهتر متن و با کینه و اعتد و ستاد
تسلیم شرای مذکور از مخفیجان ساغولای چینی خواست ولی چینیان جواب داده
مدتی گذشت که خان مشاییه بنای جرد و آزار را که داشته معاطه نواز شکارانه را به
بقداری نمود مالیات از آن مخفیجان که مروج از ادای آن میبوه آمده بودند زیاد
میکشفت اما لی چاره آنیکطرف برسانیدن سیورسات اردو و از طرفی تیر بادای
پیشکش و تعارف به بی سرو بیان خفته محصور کردند .

از همه محترم گردان خزانة خان بود که تا خبر این عفره را اولیای آموزش ابداً روانی
داشتند سوای این در کارهای نقد و حبس بیچاره کاشتران جهانم آسودگی ندانسته
جنگیدن و باستان ساختن و نقب زدن و دودخانه برگردانیدن و شهرها جاری
ساختن و دودبارهای قهبات بسوزان کردن خلاصه تمام کارهای سخت و دشوار را
بجا آوردن از عهده تکلیف آنها بود با اینچه این امالی را بیسته در سخت عمارت گناه
داشتند و از مناصب و مأموریتهای عهده محروم میشوند . . .

درین اثنا خان مشاییه حکم کرد که هر چه ظروف و اسباب من و حج و وضع مالی
دارد گرفتار بلا صاعه توپ بریزند و حقیقت این حکم را که از خان گرفتار غنی و فقیر
کشف خانه هر شخصی که از غلات مذکوره یا چند تخته عشر معاریش بقورخانه تسلیم نموند
چون عدم کفایت ظروف و اسباب فلزی عند الحساب معلوم شد یا منتهی از غلات
مذکوره برای مالی خرج کرده یا چوب و فلک بجهت اقام نمودن بیچاره مالی ملجا
باصایع شده بر آنچه قدیان نهضه و جلاکس کرده بودند خریدار بولایان دادند
بعد از اجرائی اینصه خداری خان مشاییه در مدت حکومت خود که عبارت از چهار سال است
موفق با صاعه هشت هزار توپ شد اما این هشت هزار توپ بصرف تیرت

مستحق عراده توپ عالیله بوجود آمد چه از نبودن آلات و اودات و نه که هرگز
در کارخانهات توپری معمول است شفت مستحق عراده توپ را باستان
و علمه و حیوانات داد آنها که تحمل مشاق و لطات و پختن و سر و تنش و سوار کردن این
توپها شده بودند باز همان ایالتی چهار بود که زجر و بیکاره باین کار واداشته بودند
مستحکام امر با ایالتی دیگر که عادت و رسوم قومیه خویشان با حرکت کرده عادت
و رسوم خودمندان را پذیریدند و بر شخصی مخالف امر حرکت میکرد و بدست مواظبه تنه
میکرد و به خان مثالیه مقام را بدیده رسانیده بود که هر روز بهای ایالتی کوکاکون
جمعی را بقتل رسانیده امورشان را بمصا و میره و از سرای بریده آنها میفرمود و در کتا
ر و خانه خود میبایستاد.

چون ایالتی کاشغر از مقام این عذر بسته آمده بودند لشکری که بجهت دفع
او از قوچله (کاشغر) فرستاده بود بحال اقصان استقبال کردند
خان مثالیه لشکر چینیان را استقبال کرده و بیکند آنها و قتی هتیه که لشکر او را بدیده
انهرام است فرار را مبذل بفرار نموده متوجه خود قند شد مدت حکومتش چهار ماه و چند
روز است و حرکات ظالمانه و خوارانه او اقبال او را مبذل با و بار نمود.

ایند فخر انبوهی از ایالتی کاشغر و یکی حصار که از لشکریان او مصدوم بودند بواجبه
اینگو چینیان خوانند گشت مجبور و اختیار بجزت نموند مقدار این مهاجرت را پانزده
هزار ضبط کرده اند اگر چه این مهاجرین مثل مهاجرین پیش این و نقد گرفتار و غصب
خط و سراننده اند ولی باز جمعی از آنها تحمل مشاق سفریه شده و عرض راه مانده اند
ایالتی کاشغر و یکی حصار که چینیان را با کمال اقصان استقبال نموده بودند چینیان
این اقصان و استقبال آنها تحمل بخیره و لایه نموده و در حق ایالتی چهاره قیام بر تریب
کیفر کردند و هر شخصی که در زمان حکومت و بچان مصدوم می بود به با تخری بدست
آورده با انواع شکنجه و عقوبت کشیدند.

علاوه برین حیوانات و حیوانات عموم ایالتی را از دستشان گرفتند و مساجد و معابد
مسلمین بجهت مقابله و اچکان آتش زده خراب کردند.

مکافات این و قند چینیان که در حق کاشغریان بموقع اجرا گذارده بودند بیش از
صد مرتبه مکافاتهای سایر و قند بود و نیز هر زن اسلام را که بچه بدست میآورد
پرده ناموس او امید میدادند و از ایالتی بر شخصی بجهت مانع این کار زشت شوا
مستوجب حرمت هم میبود نگاه حرمت او مانده نشد و در معابر بر زمین انداخته بجزای

میزند که یا میزد یا بحالت حقنار میرسد که از او دست بر می داشتند اشخاصی
که ابتدا سودای اقبال نداشته یا در زمان حکومت ولیخان دخل و ازمه با هم
کرده بود اگر غازی غیر کرده بهستانی بیست تمان آن او را حبس کرده و یا بکشتن
میکشیدند آنها که بی تقصیر بودن خودشان را از آنها رسیده استند از برای اینکه تقصیر نکرده
خودشان را از او نمایند آن چهارگان با انواع شکنجه تا بعدی اید و بعد از آن که محض
اینکه از شکنجه خلاص شوند تقصیر نکرده خودشان را از اعراف میگردانند ازین بعد چه کردند
چه خواهد مثل متهمین بکنفر میرسدند

چون کفر جنیان نسبت بدو تقصیر است بعضی ازین مظلومین را بعد از زدن قاریانه
محدودی میکشیدند و بعد بعضی را مفصل مفصل میریدند برنجی را از پا او میخند از میان
دو پا تا سر و دپاره میکردند بعضی را زنده در دیکت پراکند شده در تن میخند
خلاصه بعد از کشتن تقصیرین سر بریده های مقتولین را در قضاای همین منصب
بستونها که بهر دو طرف راههای مثنی بدو ازمه های شهر کر کرده بودند کدهشته
نمایند و در مکان نشان میدادند که شیوع و انتشار بایشان شدت عیش
و اشت و ترس سایرین شود .

عالمه

مقصود خوابگاه آنرا بدن کا شفر علی الظاهر عبارت ازین بود که ملت اسلام را
از مظلله حجابانه جنیان را نمایند و در خط ترکستان که سکنه اش نمایان است
یک حکومت اسلامی تاسیس و تشکیل نمایند اگر چه این مطلب بسیار مهم و عالی و
عظم آنها هم سرور و ادانی و اعلی است ولی آنکه که جریان و تابع راجع تشبیهات
آنها را که از حق و دقیق و استقامت بکنایه خواهیم دید که همه آمال آنها ازین تشبیهات
عبارت ازین بود که بیاری و باوری کردی از بی سر و پیمان بغوان ناجی یا
رمانده باین قطع زمین آمده بجا بند و در مسکام مدافع جنیان امانی بدست
پادشاهت در بغل و مظلله کاه جنیان گذارده بگریزند اگر مقصودشان این نبود
متشبهات این کار نمیشدند چه میدانشند که در جلو لشکر یک دولتی مثل دولت
چین اسپاده سالها جنگیدن بیاری و باوری پنج شش هزار و او طلب میرزا
که عده مقصودشان ناقت و تار است مکن میت و فقط بموفقت امانی
یک شهر صیوان حکومتی تاسیس و تشکیل نمود که در مقابل دولت چین خود واری
بلی شاید این مقصود آنوقت جمال خود را نمایان کند حضرت خوابگاه

اول یک استناد سکا معتبری از خارج پیدا کرده عجله نجاه هزار تفکات جدید
لاضرائع یا لوازم آنها بدست بیاورند بعد از اقل میت هزار نفر از آنها مسلح
کرد و در هنگام دخول محکمت بواسطه حسن معامله و سیاست مالی را با خود سازند
و باقی اسلحه را بدلیان مالی داد و آتش سوزش را از هر طرف این قطعه بسیم
ایضا و در شکرچین را که مسلح با اسلحه قدیم بل تفنگهای خفیه دارد و تیر و گانه در یک
حلقه ایشان و از محکمت ابعاد نمایند و بعد از آنکه موفق بحصول این مطالب شدند
آنوقت بنای امارت را که از او تدریج تباریس حکومت بردارند و حصول این
اسباب هم در آن هنگام ممکن بود زیرا دولت روس که خیال شاهنشاهی تمام
استیلا را بخصوص بسیاری مرکزی و هندوستان و چین را دارد و یک جهت
و یادآوری این معاونت و یاری را درین میگرد .

اما اشخاصی که خزانه و شن مال خیال دیگرند همیشه باشند یا ممکن است که صرف
زمن و فکر بهستصال و سایل مذکوره نمایند ؟ . . . اشخاصی که در فکر تاسیس حکومت
باشند آیا با نظور رمانا نمایند که حضرات میخوانند ؟ . . .

آیا مالی کا شفرم نمیدانند که بیاری و یادری چهار پنج هزار تنهائی بی سروپایان

مقصود بسیار مهم حاصل نخواهد شد اگر چه تقریباً بگوئیم که بنان فریب بخیزد و عاری از
سوء نفقات و لی این واضح است که حیشه و خصوصی که چرخ آتش تجارب عریضه نمیدهد
نباید فریب بخیزد ! محمد امین خان حق بیکیاشی و دنده کاشتر آمدند و جرد و هم بی
نیل مقصود مجبور بفرستند بگوئیم که در سفر اول آنها کان بروند که اینها آدمی هستند
که مقصود عمومی نمیتوانند از خود موقع فعلی اجرا کنند و تبعیت واحد او کردند و بی حرکت
بار دوم این مالی چه باید گفت که بعد از آنکه گرفتاریها و خسارتی مالی و جانی بسیار
نمود و مخصوصاً مال و عرض و جان از تبعیت آنها استکفاف و ابا کردند و باز خودشانرا
بدرقه طاقت انداختند . . .

افسوس برادران افسوس که از عدم تعقل و تفکر و تمییز از تجارب هر چه اقدام با بقا و این
آتش فتنه و فساد کرده اند و جز سوزاندن خانه های خویشان منتفی نمیزوند . . . استی
خلاصه : این دنده چینیان در یک وضع مسالمانه جایگزین شده و بیشتر آنچه لازم بود
در مالی قدرت حرکت کنند و دنده معیذ از معاهداتی که در باب منع تجاوز و احوال
با حکومت فرقه عقد کرده بودند چون تجارب عریضه نمیدهند از معاهدات آنها شرمه
بحصول نمایند ایندفعه معامله را بر کرده اند مثل اینکه با خود قذیان ابدان مساهلت سمیه

نه هشتاد حرکت کرده اقدام تجدید عهد نام سال هزار و دویست و چهل و هشت نمودند .
 اما از آنکه ابن بیاضی چینیان مغایرتی مع حکومت خود بود و سال ۱۰۰۰ هجری
 نصرالدین سرکار نام مرد معتبری از خاندان امیر خرقه از برای تجدید معاهده کاشغر فرستاد
 نصرالدین سرکار که وارد کاشغر شد از وقوع حادثه کاشغریان ناگفته بگذشت
 که اگر سلطنت خاقانیه اقدام تجدید معاهده سابقه نماید حکومت خود معین قطعا تعهد
 خواهد نمود که بعد از امدادی از خوجکان و سایر اطفال جوین را بگذارد که قدم بجا
 کاشغر نماید باعث ایفای فساد شود .

چون در نزد نامورین چین محل اعتقاد نبودن تعذبات حکومت خرقه با تجربه ثابت شد
 بود اول تنها با موریث نصرالدین سرکار نگردند اما بعد از آنکه محض اینکه تجدید تجربه
 در آغل همین وسیله مدتی هم بی حجت و مایل اوقات خود را بگذرانند روی
 موافقت تجدید عهد نامه نمودند بعد از امضا و مبادله عهد نامه نصرالدین سرکار با هم بجا
 گذاری کاشغر پذیرفتند .

از آنکه مسلمانان کاشغریان بابت توالیه و اندیشه ظلم و تعذبات چینیان مفلوک
 و پریشان و تمام مردمان کار آمد آنها مقتول یا مجسوس ابدی چینیان شده و جمع گری

از علی و سادات و شیای محض حفظ ناموس نفوذ و سباب سهل النفل خود سازند
 هر دهم با اولاده عیال چنان بجزرت کرده بودند میتوان گفت در میان آنها دگر
 نمایند بود که از و کاری ساخته شود .

اجرای انواع ظلم و تعذبات که خدا از چینیان و برخی این مسلمانان روا میداشتند
 امدادی در بساط نبود که بحیثیم شفقت و بزره چاره بنگر نماید باسم حکومت اسلام نیز
 در نزد یکی آنها مفلوک حکومت خود بود که کوشش رحمت آن هم محض و نهایت شفقت
 خود آنها فریاد استمداد این ملت بی صاحب را می شنید :

در آن زمان آسیا مشایه مرتعی بود که صاحبش بلا داشت مرده و هر شخصی آنطرف
 اینطرف و دیده ولی نمیتوانست در جاییکه سکونت یافته متصرف شود در آن
 حکام هر یکی از آنکه از آن بسیاری و مصلی خیال میداد و شسته و بیحکمی منافع دیگری را که
 بقای منفعت خود بسته بقای منفعت او بود و ملا خطیر بنمود و منفعت یک بیحکمی دارا
 آن قوت بود که خود را بفریاد استمداد کاشغریان رسانیده بدولت چین بطور مستغلام
 خطاب نماید که (بس است جور و جفای خدیو منکبش) و گرنه آخر کار خودت هم آتش
 ظلم و تعذبی بدیده رسید که اهل اسلام مجبوراً دست از دینت و وفات کشیده

قرار داد که در یک فقره ذلت امرا و اوقات نمایند چه واضح شده که هر چه
کشیده و جوکشی کرده و زراعت و فلاحیت نمایند برای خوشان و صلتی ندارد
با بنود مذروید و شکستن حیوانات خودشان را و زراعت آنها میسر نیست یا از خرمن برای
کفر سناوی با هم جریه برداشته و دیوانه بشد .

بجهت اینکه قوای امانی مقدار ذرات هیئت و اداری مایات نباشند طای
بیشتر که حکم پاره خودشان را بهشت نه هزار دیار مدت یکسال بگوئی یا در حکم
چینان یاد و تمدن اسلام و ادب شده مایات خودشان را بر دارند .

و تمدن اسلام و شخصی از امانی کاشع بود که مأمور بجهت معنی آلت اجرای مرفوع
ظلم و مفسدی شده و بودند چون خلاف قانون دولت چین است که از مأمورین
بستگانش مایات بگیرند چنان شخصی مصلحت اختصاص که جز بر کردن بیان
خودشان نیالی نباشد بیشتر از چینان هم زبان خودشان را در کتاب انواع
ظلم و تعدی میگردند .

مثلاً چینان از هر خانه یک توپ کربس میخرند این مسلمانها طلب خیر توپ
در میانشان میگردانند چنان میدادند چهار توپ را می اندوختند .

چون در عهد کاشع تمدن کیماسات و چینان نیز بیشتر از تمدن چینان اجناس و شیشه
در مقابل مایات غالباً از امانی اجناس نوشته و در بافت آنها هم مأمورینی که از
اسلام معین کرده بودند و امیکنداشتند و این عدل این نیز با هم چینان بر ظلم
تعدی را در حق چاکران امانی اجرا کرده اتی غفلت از احمای قوای مایه و ضعیف
اسلام مقهور شدند .

با اینچه نمیتوان گفت که ظلم کنندگان این مسلمانها بوده اند نه چینان با حکام چین
بعد از اجرای تحقیقات لازم در هر جا که عدل ترین مسلمان را پیدا میکردند آنرا مأمور
باین کار میخواندند و این هم از بدیهات است که مسیح و ینداری قبول نمیکند که آلت
مظلمه حکام کفر شود و بعد کتب جمیع شرایع و قوانین از حرکات و سکنات مأمور کفر و مسلمان
قرار داده است

چون دولت چین هم بعد از کرمش بخلاف پیشکش فرمانفرمای هر دو تنی را در مقابل مبلغ
مبضی یک جان چون که ترکان امیر یونان و عثمانیان و شیر و پنا منده تحول میفرماید
فرمانفرمایان نیز محض اینکه هر چه داده و بلاوه دریافت نمایند در مایات بنای ظلم و
تعدی را گذاردند توسط محصلین که از امانی نصب و تعیین میکنند و بنا بعضی را تعدی

تا نجوی از حرکات ظالمانه آنها چشم پوشیده انکار که مطلق به جویت خودشان
 پیشند یعنی بفهمند که نامورین اردو یا ش خودشان جزو می بخورشان و او د کلی بطور
 اختلاس نگاه داشته اند با اینکه مالی بدیده دولت از غلبه و عارض خوانند
 بجهت حفظ منفعت ما و به بخوبی آن قبیل نامورین را متمم نظم کرده می کشند و ملک
 آنها را نیز بجا آورده میرند

این معامله انکار همین بیشتر از سایر بلاد مالی خط کا شکر کرده مالی را از هر جهت متاع
 نموده بودند و مالی هم با اتفاق قرار گرفته بود که در اول بهار از دست او
 و عیال آن گرفته بخود بجزرت نمایند و لی بجهت سورشی که فضل آتی عرض می ایم
 کرده و شونشند از جای خودشان حرکت نمایند خواه و ناخواه باز نقل علم و هدایات
 خانان نور چنان شدند .

- احوال خوقندیان -

انگاه که خدایار خان مسلمان قفقاز و هوا خاها و او را از سیاه قزاقیت برداشت
 ساکت مسکنت استبداد شده بنای بی محنتی و سخاوت و گذشت و سواد و سواد
 بدرجه رسید که در او اوسط سال (۱۸۵۷ - ۱۸۵۸) در مملکت خوقند سورشی پیشانی

نور کرد و بانی و محرک این سورشی را یکی می باشد که برپسندید ؛ یکی باشد خدایار خان
 ساری خان (برادر رضاعی خدایار خان) عجیب ! مالی . . . ریاست سورشیان
 هم در عهده گرفته بود .

در جای اینکه حکومت برادرش را از خوالی سورشی و اختلال و قنایت و حمایت نماید
 با عکس مردم را با ابقا و آتش فتنه و فساد حرکت و تحریض می نمود و عهده آمل و از حرکت
 و اختلالات مسند حکومت خوقند را در زیر خود کسرتن بود اما در ظاهر مقصود خود را
 پنهان کرده و چنین می نمود که جزو رسیدن مجوز مالی از حکومت ظالمانه خدایار خان مقصود
 ندارد

اگر چه خدایار خان از تادیب و تنبیه سورشیان آبی غفلت نورزیده ولی اگر کثرت
 سورشیان بقتولت از عهده اخلا و این آتش سورشی برآید انگاه که غالب
 بندهکان و طرفداران او را طرف مخالف با خودشان ساختند خدایار خان را مغلوب
 و مجبور بترک حکومت و مملکت و طیار بهر نمودند .

بنابرین در ده خان (تا علی آمل) چندین ساله خود شده بر سرند خانی خوقند جلوس
 کرده و تمام مالی هم خان مثالیه را بحال میل و اتمان بجای قبول کرده بیعت نمودند .

خدا یار خان مستقیماً بخوار شده التجار نصراله خان نموده و شروع تجری حساب نماید
 کرد که بواسطه همان حساب حکومت از دست در رفته خود را باز بستاند و
 از برای حصول مال خود بسیاری که بهتر و معتبر تر نباشد ما در خود را یافت زیرا
 که مادرش در میان خوقندیان محترمه و در نزد مله خان هم نافذ حکم بود
 عریضه بنام در نوشته بعد از آنکه بخیر و جزیع اطلاع نموده که هرگاه مله خان اجازه
 دهد که بخوقند رود و ابتدا اقدام بادهای اعاده حکومت نموده و رفاه خود گوشت
 غلات را اختیار نماید .

آنکه که مادرش این مکتوب را گرفت مله خان را بمنزل خود خوانسته هر طوری بود
 اجازه گرفت و اطلاع بخدا یار خان داده او را بخوقند آورد .

خدا یار خان که بخوقند آمد و خطا شروع به پیدا کردن مواد و طرفدار نمود مدتی
 نگذشت که جمعی را با خود ساخته در تحت علم عالم نامی جمعی از شورشیان را
 جمع باز آتش فتنه و فساد را فروخت اما عالم قول داد که صدیق تر از همه برای
 خود می پنداشت چندی نگذشت که دشمن تر از همه برای خود یافته بهزار غلامت
 کریمان خود را از پیشش رسانید و جانی تلف نموده مستقیماً بخوار گریخت .

اتجای خان مشارالیه را نصراله خان امیر بخارا قبول نمود و بنا باتباع و التماس
 و استعدای خدا یار خان خان مشارالیه نیز جمع لشکر نموده بعزم اعاده حکومت
 خدا یار خان متوجه خوقند شد .

مله خان که از توبه نصراله خان اطلاع بهر سبب جمع لشکر نموده لشکر بخارا را
 استقبال کرده فریقین در موقع را در اطراف (که او رتبه) بهم میگویند
 بهمیکر ملاقی شده بنای محاربه و مشاوشه را گذارد و بکثرت و پشت و پشت
 خوقندیان باعث انزام و پریشانی لشکر نصراله خان گشت اگر چه نصراله
 خان قبولت بار دیگر جمع لشکر نموده از خوقندیان اخذ ثار نماید ولی از
 آنکه از آن خون مسکین را از برای اعاده حکومت مثل خدا یار خان یک عذر
 و فتنی مناسب و موافق مصلحت نباشد این طریقت انشاء .

خدا یار خان در بخارا بجهت با قیامت و مله خان در خوقند مشغول باداره حکومت
 بود که شبی پشت نه نفر از خوند در اطاقی را که مله خان بخت شکسته علی اطفاله
 حله بخان مشارالیه نموده .

اگر چه خان مشارالیه فقط باستعمال تیر چهار نفر آنها را ببرد و وصل کرد ولی از آنکه

زخم زیاد آنرا نهاده بر داشته بود از سیلان دم خیال شده افتاد و بقیه بختین
افشادن خانرا که دیدند با اتفاق حمله بر او کرده پاره پاره نمودند اینوقعه در ماه
دیجی سال (۱۲۵۹-۱۲۶۰ هجری) بوقوع پیوست .

بنابرین وقعه متاسفانه برادرزاده خان مشارالیه که موسوم بشاه مراد بیگ بود
و در طاشکند سکونت داشت بموقع امارت خوقند اخشاب تعیین گردید .
حکومت طه خان و خوقند و سال امتداد یافته و تا کنون فهیده نشده که
خوشه مذکوره را بقبل طه خان که امیر و توفیق و تحریض کرده است .
اما از جریان وقعه چنین مستفاد میشود که اجرای این دناست از جانب
خدایار خان ارتخاب گردیده که امانی او را قبول بکنداری نموده شاه مراد
بیگ را بخانی اخشاب کرده اند .

اگر چه شاه مراد بیگ خان بخانی اخشاب گردید ولی حکومتش امتداد نیافت
زیرادر آن اشنا امانی طاشکند خدایار خان را از برای حکومت دعوت
کردند و او نیز بنا بر سادت خان بخارا مقداری از لشکریانش برداشته
متوجه طاشکند شد و لدی الوصول حکومت خود را اعلام کرده شروع بدار نمود

شاه مراد بیگ خان که از درو خدایار خان بطاشکند اطلاع بهر ساید
علم قلی را در خوقند گذارده باشک خوقند بعزم وضع سر خدایار خان متوجه طاشکند
چون خدایار خان ثبات و رونق نموده شاه مراد بیگ خان ثوابت طاشکند
از چنگ او بر نهاده و بساجعت اختیار کرد .

خدایار خان که حجت قهری تمام و روش وید با صرا لشکریان بخارا و او طمان
طاشکند از شهر بیرون آمده او را تعاقب نمود و در هر چنگ شکست باو داده
عاقبت خوقند را هم ضبط کرد .

اما شاه مراد بیگ خان بخاست که باین سهولت و ارزانی مقام حکومت
خود را بخدایار خان تسلیم نماید از اطراف جمع لشکر نموده متوجه خوقند شد .
در خارج خوقند غازی فریقین واقع شده بعد از وقوع یک جنگ بسیار
سخت و خونریزی لشکر شاه مراد بیگ خان منهنم و خان مشارالیه هم در
میدان محاربه خوری مفتوح شد که تا کنون اثری از او ظاهر نگشت .

علم قلیان که شکست از وی شاه مراد بیگ خانرا اید طر خدایان خود را جمع
کرده بمستی رفت اما از آنکه عداوت کلی بخدایار خان داشت دست از خان

مشایده نگاشته کاه و بیکاه و لشکر بجز خند کشیده با خدایار خان میبکشد باب
میراث که فیما بین این دو پادشاه و دشمنان شد زمان مدیدی امتداد یافت
زیرا کاه خدایار خان و کاهی هم علم قلیخان برهما و بدش غالب شده و این
جست فوقی با تمام جنگ و نیزه کشید شد .

علاوه برین وراثتی این حص و حصی شاه رخ نامی و چند نفر دیگر از بی سر و پادشاه
بغرم اینک حکومت خود را متصرف شوند هر یکی در جانی علم تفاوت را برقرار داشت
اگر چه موفق با مال خودشان نشده درین راه سر باختند ولی خروج و قتال
آنها عدم آسایش و قوت موثرش ملکت را افزود .

خدایار خان وید که نمیتواند از عهده خوارجی که در هر طایفه ملکت بهر هم استقلال
حکمرانی خطه خود خروج کرده اند برآید از امیر بخارا استمداد نمود ولی از اینکه
امیر بخارا از بعضی حرکات خان مشایله رنجیده از تغییر بود و صرف نظر از اینکه
امداد نفیستاد حکم سختی بر سر کرده لشکر بخارا که در مغیبت خدایار خان بود و
درستاده آنها را بخارا است لشکر بخارا که عودت ملکت خودشان نمودند
علم قلیخان فرصت را غنیمت شمرده بملکت خدایار خان آمد و چنگ زد و غالب شد

خدایار خان نیز از عدم هوادار و طرفدار جرات ماندن در خود خنوده و پشیم از
امارت خود خنوده پوشیده باز جایا که ریخت بنا برین علم قلیخان باستطاب و انتخاب
امالی سید سلطان بن طرخان را با امارت نصب نمود و مردم بیعت کردند .

علم قلیخان که تا کنون از برای استقلال امارت خود این خونها را ریخته بعد از آنکه ازین
خدایار خان اندام بکلیس در سینه حکومت نمود و سید سلطان بیعت را انتخاب کرد از
برای این بود که خان مشایله از سلسله خویش خنوده و میدانت که با بودن او
امالی ملکت حکومت خود را قبول نخواهند کرد و این تشبیه بوقت باعث خرابی و خواهد
شد این بود که او را در مقام حکومت نشاند و سنده و امارت را برای خود معین ساخت
چون خان مشایله از جهت اقتدار و مکانات و استقامت و شاهی که از صفات لازمه
حکمرانیت بر غالب حکمران سابق این ملکت تفوق داشت و در حقیقت جامع
کمالات و نایب و من کل الوجوه و این مستند حکمرانی بود بدو اقدام بر برگزیدن این نفع
و شقاق و افتد بین امالی که همیشه اسباب خرابی ملکت شده بود نمود ولی از آنکه در آن
مقام ملکت خود در یکت وضعی بود که نه خان مشایله بیکلی از شاه امیر سیاهپوش این
زمان عالم هم نمیتوانست که خنهای فاسد شده خود را باین بیشتر تدریس از کما فی آنها میردین

کرده آنها را بیک خون صاف و صالحی اعلا نماید .

علم قیافان که عده آهانش استصال امارت خوقند بود و رما رمان را موشی آمل خود
نیافت و فهمید که بقای او درین مسند خود را محروم از استصال آهانش خوار داشت
بوسط هر خوانان خود که منافع شخصی خودشان را در مصالح عمومی یافته از برای استصال
منفعت جزوی دولت و مملکت را بیا و تمامید بند بیک مغز انانی را بشورش
و ادب است و بهمت عدم اقتدار و سوء اداره خان مشاییده را از سند امارت منع
و در جایش سعید خان نامی را از سلسله مذکوره منصوب ساخت مدت امارت
سعید سلطان زیاده از چهار ماه و چند روز نبود .

چون سعید خان دارای صفات لازم حکمداری نبود علم قیافان علم استقلال را بدست
امور اداره مملکت را بطور استبداد بر عهده گرفت یعنی خان مشاییده آهنگ علم قیافان
رسم بر سر بر حکمداری خوقند حکمرانی میکردند خدایار خان که اقباجا نام بود و این سفریم
از جانب امیر بخارا با حسن صورت قبول کرد و مورد انواع انعامات شده مقرر
فرمودند که در هر قند و در هر کجی که برای او معین نموده بودند با اسم همان عزیز امارت
او قات خود را که در دستش بود استعفیاء باشند .

هنوز در بخارا بود که از شرف سوختار بغیض و غضب امیر بخارا گرفتار شده به چیران
نهی کرد و بدو بهر جا حکم سختی نرساند و شد که هر شخصی بخارا را رمان امداد و اعانت نماید
مقتول خواهد شد بنابین حکم احدی حتی صدیقان و دوستان او قتل و کشتن بخان
مشاییده امداد و اعانت نمایند فقط از جانب مادرش کاتبی مقداری نقد و سواد میدهد
خدایار خان که با کاه از زرد و اقبال بجای نداشت و ادب را قضا چاره ناچار و خارج هیچ
چیز از کلبه حیرتی از کل و حصیر ساخته در راه خط بدو نو کرد و بحال ضرورت و پستیانی
میزبانی بعد از مدتی ایام کلبت مشاییده تقصی شد یعنی امیر بخارا تقصیر او را عفو کرد
تشریفات و رستاد و او را بخارا آورده قرین اعزاز و اکرام فرمود و بعد که در کافانی است
او را بسند امارت خوقند قانی نماید .

نظر وقت باحوال عوسیه آسیای وسطی

از تبع و قایم و سونج این قفق و سیعه دیده میشود که از دیر کاهی اطلاق ملی و حکمداری
فاسد شده و مملکت اتفاق و اتفاق و فساد اطلاق استیلا کرده بوده است .
کنارنده این اثر عطف نظر بر احوال چهار ساله آسیای یعنی ارسال (۱۸۶۰ و ۱۸۶۱ و ۱۸۶۲ و ۱۸۶۳)
سال (۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳) درین قلم زمین به وقوع پیوسته انگشته محاکمه خواهد کرد و محاکمه و قایم

بعد از تاریخ مذکور اجماعی از بر منقذ است .

صرف نظر از اتفاق و اتحاد تعرضی و مدافعی حکم از آن اسلامی بسیاری بهی و میان
و عیان و ارکان حکومتی از آنها هم اتحاد و اتفاق امکان بود که از برای اتحاد و شوکت
از ویاد مطوت آن حکومت صرف ماعی ممکن شود !

مردمان حریص دولت و شان که در جمع حاکم و دنیا بخود و در بسیار بود مذکور و بکت
امالی که از جهل و نادانی گرفتارند حل بطلب و جو حکومت کرده انو بهی از بی سرو پایانرا
بگرد آورده با هم عافی فقر و ضعیف خارج علی الحکام نموده مملکت را بخت یکپوش
و امی حزاب و اقدام با محای قدرت و شوکت اسلام نموده و آنکه بر سر کار بودند
جمعی از مستبدین بود مذکور برای بقای اقبال و و شان شفاعی بی اجرا نمیکردند
این مستبدین بی دین که از دوا و ام و بقای اقبال و و شان مایوس و قطع به کرد
بودند از برای اینکه در هنگام ادب و بکار برنده جز اندوختن اموال بیشتر و تزیید و دوست
و بسیار بیانی داشتند چنان سوار شد از اخلاق عمومی و کافا فساد کرده و با بیانی از مال
استعمال ثروت و سعادت و کثرت اسباب آسودگی و راحت را در آموختن کردند و بود
این حالت مانند آنزمان بسیار فقط دولت روس متصف شده روز بروز وسیع تر

مملکت بمشهور دولت مشابه از چین سال (۱۸۵۵-۱۸۵۶) و سال (۱۸۵۷-۱۸۵۸) سال

ایراضی و بلاد و اقله فیما بین مملکت سیریا و روسیه چون قنات استیلا و ضبط نموده
اگر چه دولت روس قبل از تاریخ مذکور شروع باستیلا و حاکم استیلا و بکلی کرده بود
ولی تا سال (۱۸۷۳) قدم استیلا نداشتند بچینا نند اما بعد از تاریخ مذکور دستهای
لنگر با شور با استیلا و این دولت پای استیلا را بطور علی العاده بطور بارش ! تحریک
نموده پیش رفتند . . .

اما استیلا به استیلا و دولت روس که تا کنون بدون حاصل در یک حالت غیبت
از قاعه اوستایم واقع و کما بجزیره (اورال) خاندنم) در نقطه تعصب بود و سیحون
بر خاسته و بخیزد .

ولایت سیریا

این مملکت در شمال آسیا واقع بکف نقطه رسید است که دولت روس از برای گرفتن
و مقصود منقذی از بی قرار داده است این مملکت را از هر طرف کوههای پرمسعودان
و جنگل استیلا کرده و اگر گشت رودخانه از طرف طرف دریاچه با و با آنها حاصل
شده پسکن انواع حیوانات شده است .

مساحت سطحه اش بیش صد و هشت هزار میل مربع و مقدار سکنه اش قریب دوازده
 گزود است و غالب ارضی آن هم خبره بلال الزرع

این مملکت را در شرق بحر حیطه کبیر و خلیج بزرگ و در غرب ممالک اروپائی دولت پس
 و در شمال بحر خیمه شمالی و در جنوب ترکستان و مملکت چین محدود میسازد.

این مملکت در سال (۱۱۷۷-۱۱۸۳) متکلف شده و در سال (۱۱۷۷-۱۱۸۳)
 (لکه کوف) نام نافذای روسی درین مملکت اجرای مسافرت نموده است.

آندروسهما در سال (۱۲۹۹-۱۳۰۵) شروع به سیاحتی باین مملکت کرده. بعد از آن
 مذکور تدریجاً هر طرف باین مملکت اضافه مالی را داخل و تبعیت خودشان نمودند و در

- رود سیحون -

این رود خانه فهاین مالی آسیای وسطی معروف به (سیردریا) است منبع رود خانه
 مذکور اگرچه بومیان هندو قوطیه را میدانند ولی جغرافیایون (که تیان شان)
 یعنی که همان را میدانند که سرکان (که بلور) مینامند عرض رود خانه مذکور در طلب جاما
 خیلی و اسع است سرعت جریانش نیز نسبت بوسم تریز و ترقی فایده همیشه در مکنش است
 و در آن سطح و طول جریانش هزار و چهارصد کیلومتر و غالب سرش تیز و با قوت است (مترجم)

- بحیره اویرال -

در کتب جغرافیایه اسلام هم این دریاچه (بحیره خوانده ام) است اویرکیان خوانند
 (که گوگ آوال) مینامند و شش چهارصد و پنجاه و عرضش دویست و چهل کیلومتر و در
 چهار شب خیزه و هجده جزیره و مصب رودخانه های عظیم (چگون اوچون است)

- قلعه ولایم -

اسم این قلعه خاکی همان قلعه نمونک است که در ترجمه سفرنامه مسیو ماکامان
 امریکائی که بخونق کرده بود و در ترجمه این کتاب ترجمه نموده معروض اشناود است
 سرکان (غازالی) میگویند که مخفف از (غاضی علی) است که اول نصبه کوچکی بود
 روسها این قلعه را در سال (۱۲۳۷-۱۲۴۳) بنا نمودند (مترجم)

- دیوان دقایق کاشغر بعد از سال هزار و دویست و هشتاد و چهار -

بعد از سال (۱۲۵۷-۱۲۶۳) بقدر سه سال و نیم در هیچ طرف خطه کاشغر جدل و
 اختلال بوقوع نه پیوسته و در طرف این مدت اگرچه مالی این مملکت جزای
 قتل عام را ندیده ولی در تحت یک اداره حاکمانه زیسته و رو برون قدم
 بقباله داشته بود اما بعد از مرور همین مدت مملکت کاشغر که ظاهر آراست

میبود مثل اینکه زبرد زبرد شود از هر طرف این مملکت کانون جنگ
و جدال و کمال شدت و دشت اشتعال یافت و گویا دو لکالی که آن
زمان مستور بود ماکا بر کیده بهر طرف آتش فشان شد .

چون در آن ماه هرجه شورش و قتال و اختلال و دین مملکت بظهور پیوسته
بود غالباً و غالباً جنوبیه پیش ظاهر شده ملای و شماليه و شرقیه پیش ازین پدید آمده
مانده بود اگر چه در آن طرفها نیز دین ده پانزده ماهه بیکه برخی هندو
واقع شده بود ولی از جانب امانی شرقی که آتش قتال شعل میگردید
امانی شرقی که خبردار شده چینیان کباب نمیشدند و کرده نمیکند آتشند که
دائرة آتش و سعی بهم رساند .

و از ده پانزده ماهه تا سال مذکور دیده و شنیده نشده بود که امانی خطه کاشغر
بخصوص مسلمانان مثل اینکه قبل از وقت با هم دیگر عهد و پیمان بسته اند و
آن واحد علم شورش را برافراشته در نهایت درجه سعی و اقدام بجشن
انتقام از چینیان خون آشام نموده وطن خود را از انجمن دشمنان لغو نام نایند
ایک مظهر شدت علم و قندی است که امانی یکت خود فیض را

از چنان نیراز و تمام آنها را با اختلال و هشیان فوق الحدیث بخود
الغرض هرج و مرجی که میخواست آشوب دیده نشده بود و خطه مذکوره ظاهر شده
از هر طرف جوای خون جاری ساخت و صد هزار نفر را از قتل و تیغ سیدین
گذرانید و بکشتن و کشتن و حکومت چندین ماه چینیان را غارت نمود
مندر سس کرده برای مقام و تعذبات مدت حکومتشان را با صافه داده اهتمام
کشید

سال (۱۸۶۰ تا ۱۸۷۰ م) که تاریخ مجبور و استیصال شدن اردوهای دولت
چین است ایستادین سال دولتمند فرانسه و مجلس محض اینکه دولت چین
رعایت با حکام معاهده که مقدمه منقذ کرده بودند نمیخواند با اطلاق بدست
مسار ایها اعلان جنگ نموده .

اگر چه دولت چین از برای دفع تجاوزات اردوئی متفقین هر یک جمع کرد
سعی و اقدام تمام و جد و جهم تمام نمود که آنها را از مملکت خود طرد و دفع
نماید ولی اردوهای متفقین عساکر مستقیم چین را در هر جا که متعال میباشند
منهزم و پریشان کرده نایل فتوحات فوق العاده و منظریات زیادهای در

شدند و بعد از سوزاندن و خراب کردن بعضی قلعه و بقاع و یک غلبه
تخصیه نمودن در موقع (پالی کاف) در جوار شهر (توقع چه نو) و خسل در
در این لحظه (پکین) شده و (هماننق توقع) خاقان چین را مجبور بفرار نمود
موفق بقصد عهد نامه که بسیار با نفع بود شدند .

سردار قشون فاتح فرانس که و فل (پکین) شدند (خیال کردن موتوبان)
ملقب کت دو پالیکانو و سردار شکر انگلیس نیز آورده اکین بود .
(هماننق توقع) خاقان چین مجبور بفرار شد فرزند و وارث پادشاهش را
بر تخت خاقان جلوس داد و از آنکه خاقانزاده چنگ له بود برادرش شاهزاده
توقع را بوحایت فرزند و برایت هیت انمای و برادر خاقانی یعنی صدر
عظم نصب و تعیین کرد .

اسم جانشین خاقان اول (شی جی انق) بود و یکسال بعد که خاقان کرچه
در شهر (پهول) از شرهای مغولستان و فات یافت شاهزاده توقع با
برادرش شاهزاده چوق دست یکی کرده مجلس اداره لغو و غالب اعضای
مجلس مذکور را قتل و هم خاقان جدید را هم قتل به (توقع چی) نمودند

چون شاهزاده توقع نمید که از برای مقاومت بدین چهار میت مجبور بقبول نکند
شاهزاده پادشاهان شده عهد نامه را میضا نمود . . .

الکسندرفسین که از ملل شده و بنجید شده با (شهر پکنج) شروع باخت و تا
نمودند اگر چه بکلیسا میگویند که ما مثل فرانس که لغو و طای و اشیای گرانمای خود
حساب نشا نه فقط بعضی اشیای غریبه بر داشتیم ولی ما میدانیم که در قیاب از فرانس با
عصب مانده هر چه بدست آورده اند تا عهد عمارت تابستانی خاقان را که بدست
آورده بهانه اینکه این دولت را مجبور بقبول مصالح نمایند پاک تنب و عمارت
نمودند . . . قیمت اموال منسوب که در گنجینه کیون فمقا با وجود نقد قیمت عشره
هشت صد و پنجاه هزار فرانک بود که از آن چهار صد و هجیت هزار فرانک توسط
کمسیون مذکور به شکر فرانسه و چهار صد و سی هزار فرانک بترنگر انگلیس قسمت گردید .
آنجیت حقیقی سباب عارت شده چند کرد و فرانک بوده ؟ و سباب ملوکانه
و نقدی که از راه عسکریه با بعضی از صاحبان نهضت آنها چندی از دیده است از آنرا
جز حضرت علامه انوب احدی نمیداند . . . کان بزرگ که اقرار میکنم بلیت بکلیس
و فرانس که جز خودشان نمی از ملل عالم اندنی و با تربیت نمی سازند و همیشه بجهت های

مشع از بدایت و بریت و مرآت و نهایت کرده ولی آمار آنها را نمیتوانند
 نشان بدهند و مستبعد کرده و فرمایند که خارج از امکان است که آنها این قبیل
 حرکات و حیانه را قبول نمایند... و بگویند این مقدار بسیار آسان است میدانند
 هم با چه؟ باغوا یکم بشخصه جلال مونتوبان و حضور یکسین تحقیقات که مجلس علمی نشسته
 بنا براد عای اطمینان سوم امپراطور و او را فی الما بهر چهریس فرزند و خانواده بهر طوری
 در تصرف آمار نفیسه که در چین آورده بودند بخیل کرده بود و قوعات را بتفصیل نقل
 و حکایت کرده حقیقت حال را افراز و تفراف نموده بود.

هرگاه لشکر مدتی متعین فقط آنجا بعبارت کرده عمارت آستانه خاقان را
 که عبارت از بیت و پنج قصر بسیار عالی بود و نورانده بود و انداخته سزاوار عین و
 تصحیح میدهند...

بسیار عجیب... عمارت را چه سوزانیده اند؟ از برای قصاص روزگار نگار
 روزنامه عین که در همراهی اردوی انگلیس بوده و بجهت مصالحه او را بطرف چینیان
 فرستاده اند چنان بابا به روزگار موی الهه را کشته اند...

نظر بقول جنرال شارال سوراندن عمارت مذکوره را سردار انگلیس تکلیف کرده و اگر

فرستاده اول روی ضابطه برای این عمل فرستاده اند ولی در ثانی بعضی حاضران ضروره
 در همراهی این عمل هیچ شکایت یا تخطیها کرده اند.

یکصد سال سرور انگلیس بحال مونتوبان و اما که در حقا من بسیار مهم و مقتضات
 لهذا نمیتوانم محکوم غنه گذشته بعضی گفته و اما آن رسام آن حساب نیست؛
 جنرال هرگاه من انتقام روزنامه نگار عین را چندان کشم آیا ممکن است که خود را از بدین
 عین برهانم؟ سبحان الله بعضی طلب میشوند روزنامه عین کت عمارت عالی سوزانده
 چه... بل از برای خون یکصد انگلیس نه آن عمارت صد عمارت دیگر را هم سوزانده اند که
 اگر از برای خون ده انگلیس ده شهر و صد انگلیس تمام محوره عالم طغیانش شود و بایست
 بل... ای مدینهای بزرگ... ای این من پروران ترک... عراب
 احوال شاهان را از بریت بکیرت می اندازد.

عربان اسباب اختلال و قیام و در غایتان

خلاصه: متقاب این مغلوبیت طعمه یلئه بزرگ دیگر بر دولت چین نازل شد آن هم
 مجبور به شمال بطرد شدن و در غایتان و در ضعیفان است.

اسباب ظهور این یلئه حرکات عالمانه بود که از جانب (شو جینگ طایف) آنام جابون

فرمانفرمای ولایتین (تولج) و (کاشغر) اوراق سولان دورغانیان اجزا کردید .
مقدار این سوار صد هزار بود که با لجا جنگ از پاشایان دولت چین سی هزار آنها را از
ایالت شمال شرقی کاشغر و مقدار هشت هزار ایلات غربی خلکت کاشغر و تولج
مجمع و بمیدان جنگ سوق نموده بود .

استطلاح

در خلکت چین و کاشغر و آماستان و ترکستان و منوستان و ایران و هندوستان
از قدیم ازیام تا زمان معنی لشکر حکومت سوار بود معنی لفظ سپاه که مختص از
سپاه است و معنی (اسب پاست) را دارد و دلیل این ادعاست بمجموع در کاشغر
تا زمان حکومت یعقوبخان استقام پایه یافته باشند و در او عهد حکومت شان
به دولت صاحبان عثمانی تخیل افواج باید کرده ولی استقام بکیشش ننمودند
که تفصیل این فقره و فصل مخصوص آن بعضی محلها کنندگان قیام خواهد رسید . مترجم
الغرض : این صد هزار سوار که مرتب از دورغانیان بود در اولی میخواستند که
اجابت بغزان خاقان کرده بفرز وند و سبب این نافرمانی ظلم و تعدیات و حیانه
بود که از جانب (شوچینگ - تانغ) که منصب اچاقون - در سال ۱۱۸۱ هجری و فرمانفرمای

مکین کاشغر و تولج از جانب دولت چین بود چه میدانستند که فرمانفرمای شان
بسیار ناصب جاهلان بعضی عداوت و ظلم و یکدیگر را که در حق خودشان از درجه
افزاده هم که شده و بعضی دارد و در کفر خود و ناپا بود کردن ملت مقدس اسلام است .
اما علماء و ارباب دین و وقت دولت این حرکت را موافق حقیقت و هیئت
نداشتند مردم و تشویشی بغیریت سفر نموده بنابرین دورغانیان را بر طرف آمده
عزم باین کردند که اول فرمانفرمای شان را بکشند بعد بفرز وند ولی باجزای
این عزم هم بزرگان مانع آمده مناسب دیدند که کشیدن انتقام را بوقت آخر تلقین
داشته قبوع تخم از خودشان نرختند .

فرمانفرمای شان را که اطلاع از عزم و نیت دورغانیان بهر سبب بعضی عداوت او
بصد مرتبه کب شدت و محض اینکه بدو از خود و از آنها انتقام بکشد بعد از مرش
سوار دورغانیان بموقع حرب خود او هم بجا بسطه بکینغ (غریب نموده)
آگاه که باین پای تحت و اهل و بعد از تحصیل اجازت بحضور میاتنغ - چونق خاقان
که نمونه ترک سخت و تاج مکشده بود و خسل شده عرض نمود که :

اجدا تحقیقات و ترفیات ایته یقینا واضح شد که سواره دورغانیان بدین طبعی

تفاتی کرده قرار گرفته اند که علم سیرش در وجه ملکیت حاضر و آما و باشند
و آنها در خط مشغول بتدارک اسباب از بدویشیشان بشند و اینکه اگر دشمن
همیشه بر لشکر غالب آمده مخفی میشوند از خیانت سواران و در غایبان است
نیز از حرکات و سکنات اردو های هر دو اطلاع بدشمن داده قبل از وقت دشمن را
مطلع از حرکات و تدبیر سردار های ما میکنند و اینها قوی میشوند که بیخ و بن دست اند
اجزای خیانت بکشند و در جهت و حیاتی که همیشه در حق آنها مبدول بوده باشند
و اگر عفا و اعیان آنها را جلب کرده نصیحت و انعام و خلعت بدهند اینها کل نصیحت
دولت کرده و در جفا و دشمنان صد مرتبه افزوده و برین اسلحام پانی بدتر از
شیاطین خارجی خواهند آورد .

باری این شیطان انسان صورت افکار گفت که خائن را خیال کرده اجازه قتل
سبی او را در عیال و تخریب و ضبط ملک و اموال آنها را از عاقان گرفته عودت بمهر
مکومت خود نمود و تقصیر آنکه از خیانت دشمن کریمه خیانت بدولت کرده در حق او
و عیال آن چارگان که هنوز میدان محاربه با ترک نگرفته با دشمن در دو و خورو بودند
هر آنچه در دل شقاوت و دانات مومل او داشت بدست اجرا نمود .

عالی بنگه چاره دور غایبان صرف نظر از آنکه بدشمن اطمینان نمایند بیشتر از آنکه
چنین در جنگا بیات کرده گشته باشند و تمام ایالتی اردوی متقین معترفند که آنکه
از لشکر چین مرده اند بنگه و بیشتر از سایرین اظهار بیات نموده اند هر گاه بوده اند
که مقصود از مسلمانان کاشف و قوی است .

در واقع همیشه مغلوب و در غالب جنگها مجبور به فرار شدند و لی منصرف باینها نبودند
خاصه و خبر دولت مشارالیه هم در هر ای آنها بود و در ترار اینها مغلوب و مجبور شدند
و این مغلوبیت ناشی از ندیدن تأثیرات شدید اسلحه جدید بود که تا آنوقت موجود
نشد .

استطلاح

مغلوبیت و اقمه بواسطه منظم و متقین و اسلحه جدید مسلح و مجبور بودن لشکر متقین بود
اگر اسلحه اردو پانیان بهم عین اسلحه چینیان میبود که نسبت به اسلحه آنها چه بدست یاب
نمیرد بکنه و از اردوی متقین زنده بار و پامرجهت نگرفته قاتل و نابود میشوند
زیرا عدد لشکر متقین نسبت به دشمنان در مشابهت میبود و این واضح است که
فرماندها و کلبه ها و در سیمیه که در افغان و هندوستان و کرستان بر کار و برشان
غالب آمده و مطهر قوفاست میشوند از سایه شدت تأثیر اسلحه جدید که می توان بهم صحت

علامه موسی که در شرق بودند آنها در بغین خرمیه است و الاغاج از بچکان است که
هزار نفر آنها ده یا نوزده هزار نفر را در ظرف یک ساعت مغلوب کرده و در یک هجوم
چندین باره را گرفته یک ملک وسیع را فتح و تسخیر و در مقابل یک نفر کشته بودند
صد نفر از لشکر آنها و دشمنان قدر و تدبیر نمایند . . . (مترجم)

الغرض : چهاره و درخانیان نه تنها سیکه تانها غرض و سنا و کرده بود و نه فلاحی و شیشه
و نه از غم و فقد یاقی که در غیاب آنها در حق او و در عیالشان رو آورده بودند و خبری
و فیکه مصالحه و تجدید معااهده مثل سایر قشون دولت چین تانها هم اجازت
داد که بمحکمان بر روند .

در او اسطسار (pitya) بود که بطن خوشان عودت کرده شمر این
بود که فرما لغز اینها را استقبال کرده اظهار مهربانی و رعایت اخس خدمت
آنها خواهد نمود آنجا که وارد وطنشان شدند دیدند که درازای خدمت چینیان
بی ایمان او و عیال آنها را قتل و آضا و اسیر و املاکشان را احراق و امجا کرده
در جای سرور و جبر یا بس نام برآی آنها تنها نموده اند .

چون این مکافات را که دیدند دیگر خواستند خود داری کرده سکوت هشام نمایند

مکتوبها با طرف الکاف نرسا و در کار گذشت که در زمان وقت وقوع شورش
ازین دولت وقت خوش انعام بکشد این الطاف مخصوص بایالات غیره چین
بود و در غایبان که در ایالات واقع در شمال شرقی کاشغر سکونت داشتند
آنجا علم شورش را بر آفریدند

دور غایان که در آنجا چین بودند سکونت اختیار کرده بجا دل وقت منظر بودند
که ناگاه و قهقهه غامضی که قبل از وقت بطور شور و شتاب عیث شد . . .
و قهقهه ایست و در شهر (ش. الف) و در فترتی باز در سر باری معارضه نمودند
معارضه شع بمضار به شد و شخاصی زیاده از طرف با دوا و هر دو طرف رفته
جعبیت را زیاده کردند یکی از چینیان فریاد کرد که (مسلمانان چینیان را میزنند)
مسلمانی هم داد کشید که (مسلمانان برسید که چینیان بنای اسلام کشی را کردند)
بهین و دو صد اسباب نمود و غشاش قبل از یغما و گشت .

چون دورغانیان که درین شهر بودند همیشه بی بیانه از برای ایفای فساد میگذشتند
همین صددراکه شنیدند بطحیر برداشتند (شهر ایران) نام شخص را که یکی از بزرگان
و مشوقین ملت اسلام بودند برای خودشان سرور نصب نموده شرمش

بقتل و استیصال چنیان کردند .

این خبر دهشت اثر جان روز بشهر (سوجی) و اصل شد و در غایان آن شهر هم
امو داین نام شخصی برای خودشان سردار انتخاب کرده و رفع لوای غلیان نمود
این دو شخص با حیرت بپرسیدن کتب باطراف و اکناف و ستاده از قیامت
فخران نام هلاک داده آنها را هم توثیق بپوشش کردند باین جهت خبر این دو شهر
مجاورانی اسلامی بهل شهر جان غلیان و خلیل نمودند .

اگر چه چنیان که درین شهر ایستاده اند برای دفع این سورش خیلی سعی اقدام
نمودند ولی از آنکه هر یکی مشغول بدو خود بودند نتوانستند که در نقطه جمع شوند
و در غایان نیز جل بنین اتحاد را گرفته همیشه به یکدیگر یاری میکردند با نخبست
چنیان طرف طرف مغلوب شده و ده یکی از آنها سر را بسلطنت در برده
باقی طغنه شمشیر انتقام اسلام گردیدند .

(امو داین) و (شهو داین) بلاد و قصبات و دیات شورش را بپشت
معاونت به یکدیگر بمناصه فتنه کرده گرمی بپوش خلیل دادند این خلیل
مدتی با فاصله امتداد بهر ساینده جمع گیری از چنیان و در غایان مقتول

گردیدند و آن بسنگام مقدار مقامی در غایان ده کرد و همچنین گردیده بود
عواقب احوال این قوم در فصول با مع بسببات آیته معروض خواهد شد .

داد و در خلیفه

چون (شهو دین علی بن) خزانقاری حکمتین قول به و کاشغر مدبر پارسین عراضه
فرستاده آنها کرده بود که آنچه محققا بگویمت معلوم شد در غایان
ایالت اور و چهر اردوچی (و مناس) و (قوچی بیک) و (چیدان) و
(سایجی) و (خومنی) و (لوکوان) در شهر سورش با و در غایان و خله
چین متفق بوده اند و اینکه تا کون توانسته اند اقدام بقیام و آنها غلیان
نمایند از غره کثرت و متیقانه حرکت قیون با بوده که درین مملکت ساخلوانه
با انجمله همیشه باطراف ممالک بخصوص بانالی سایر شهرهای کاشغر که محمدی و
طالب اعاده استقلال و آزادی هستند و ارسال رسل و وسائل بوده و
آنها را هم دعوت با اتفاق خودشان نموده اند که علی الغفله علم سورش و چنیان را
برافراشته تمام چنیان را که درین دو مملکت سکونت دارند کشته جان بقتل
نمایند و اگر تمام مسلمانهای این دو مملکت بیک جبهه درین روز با قتل رسانند

نشو و شکست که آنها هم تمام با یکجا خواهند کرد و شکست که هر یک مخفیانه در پشت
صورت خواهد گرفت .

در چین که عیبه این جاکون ملون را گرفت بعد از آنکه و مشاوری حکم آتی آلمان نوشته
و بفرمانفرمای شاه دستار .

روز عید قربان مسلمانان که متقرب الخلال است تمام دور غایان شریای مذکور بکبر و صغیر
از برای ایضای ناز عید و در عید کاها طبعی است که بی سلسله از تیشات حکومت خبر
حاضر خواهند بود بکبر صحت قانون و مشخص است که در وقت نماز طواف عید کاها را
گرفته علماء و عیان آنها را قصد پایا و به (کلنیغ) روانه نمایند و سایرین را مقبول شای
شرای مذکور را هم به دانند و طوری خراب کنند که آثار با دانی در جای آنها بنظر نیاید
و در اجرای سندیات این حکم آتی غفلت نورزیده جان سپارنده بموقع ایستاده اند .
اینست تدابیر کلان

- عید کاه -

در هر شهر ملکین (تولیه) و کاشفرا مساجدی برای ادای نمازهای جمعه و اعیاد بنا نموده
که هر یکی از دولتی چهل هزار آدم استیجاب نمایند و عادت بر اینست که در ایام مذکور

تمام اهل شهر و مات بجهت ادای نماز حاضر شده و آهسته با علم و افتخار علمای آن
شهر کرده بعد از نماز شروع به داد و ستد می نمایند و طرف عصر و شبان بقرای خودشان
حودث میکنند و حقیقت هم نماز با جماعت هم جمع باز است . سریم
فرمانفرمای این ده ملک این حکم را گرفت بشف تمام بدون تاخیر همان حکم را
بسرگردگان سکر چین که در آن شهر با ساعی و مود مذموم و آهسته و آهسته و آنها هم محض
اجرای این جلای مدارکات را زنده را دیده و انتظار و در عید قربان را بکشدند .
زانی از دور غایان که در خانه فرمانفرمای ششالیه مذموم را به این معنای یکی از
کاشته فرمانفرما که با او سرکاری داشت در حالت منشی شنیدند و فدای آن
شب این خبر خوش را به در غایان تولیه اعیال و آنها مستعجاب و در غایان شهر
(او و برخی) بیان حال کردند .

و در غایان که بی خبر از سوء قصد چینیان در غفلت بودند این خبر شنیدند و
نگه داشتند که از غفلت چینیان استفاده کرده قبل از عید قربان بشوند و نگذارند
که تدابیر آنها کارگر شود .

هرگاه این قرار میگذشت در عید چینیان آمده شده هجوم به عید کاه می کردند

و ملک آتش زده مسلمانها را بر طوری بود مغلوب و قتل میباشند .

خلاصه دور و قبل از حیدر قریب یعنی شب هشتم ذی الحجه کرام سال (۱۱۱۸)

علی العدم در هر شهر شوریده شد تمام حاکم چینیان کرده بغیرم اینکه بزودی از لوث

وجود آنها ملکشان را پاک نمایند تا غنای در میسوی و اعدام قتل آنها نمودند .

این شورش ابتدا از اوچی ظهور کرده و بعد یکصد و سی هزار از سکران و کوشان

و کینه چینیان اعدام و اموال و اشیای حیدر آنها را غارت و قتل کردند و تیر و تیر

این جنس و جنس خلی از غنای شهر مذکور آتش گرفته خراب شد .

در حقیقت خدمت بزرگی ، سلام آن دور غنایان کردند که در جنگ و در سکرین بود

چندین قتلش پس خودشان را بر داشته از افواج چینی جدا و طی بهم و نشان

شدند و چینیان که از هر کاب و قریبشان این معالده را دیدند خجسته شدند که تمام مسلمانها

اتفاق قتل آنها کرده اند و این مقرر با حث قزاقان و سبب نهیل مطهریت

و عبات مسلمان گشت .

فرمانفرمای شارالیه که بجای قتل تمام دور غنایان بیشتر استعمال بگشت و این

و شرب و معجون نشسته شده و این نشسته مطر و رود حیدر مانده بود خیر تمام دور غنایان

و قتل تمام چینیان را که شینه فرج و سروران میل ترحم و کده رسته چلی و

و هزار نفر از صد هزار سکر که در تحت فرمان او موجود بود جدا کرده سی و شش هزار

آنها را پیش فرقه قتل و قیامت را برای اینکه با غنایان بلاد دور غنایان را

و معاشرت نمایند روانه ساخت و شش هزار نفر از تیر بترهای (طرخون) و (طوبان)

فرستاد که راهها را قطع کرده گذارند که از شورش دور غنایان سایر بلاد مسلمانان

اطلاعی حاصل نمایند .

اما دور غنایان شهرهای مذکور قبل از ورود اعدایان کای چینیان را با تمام رسانیده

و در ورود اعدایان با آنها تیر چکیده وصول ساختند از خودشان تیر جمع کشیدند

شریبت شدت را نوشتند و این جنگ و جلال و خونریزی و قتل کمال تمام

درین بار امتداد یافت .

در آن هنگام که دور غنایان این سادان قیام شورش کردند و او تمام شخصی از

میان خود انتخاب برایت و معجون بلیقه کرد و حکومت خودشان را موسوم به

حکومت (داو و خلیفه) نمودند حکومت مذکوره بعد از آنکه چینیان در قتل در راه

حکومت خود را متعطل ساخت چند سال از هیچ طرفی مساعدت نپذیرد بدون اندیشه

و بر سر مشغول بآبادی مملکت شد .

چون حکومت مذکوره دید که چینیان قدرت نفوذ بر مملکت او ندارد لشکر باغله
چین کشیده ایالت اچیان را که در شمال شرقی کاشغر واقع و خیلی دور ازین
مملکت است تاخت و یغایزین هم گاه و بگاه بسته ای ایالتان فرستاده
بلادین ایالت معموره را تاراج میکرد و هر چه اسیر مینمودند یا کشته یا بچینیان
میرودند یا اینکه حکومت مذکوره در این وقت و قدرت بود که این ایالت را
در تحت تصرف خود آورد ولی از آنکه از مملکت او خیلی دور بود و میدانند غلبت
نکاه بداد لهندا حرف نظر از چنان ایالت نموده باخت و تاراجش انکشاف میکرد
عجالت بین در اطلاع راجع بحکومت دلا و غلبه کافی است قدری هم نظر سایر مملکت

در بیان احوال حکومت کرجا

اگر چینیان لشکر در طوفان (و در طربان) فرستاده راهها را سد و بند
هر چه جدا و جدا کردند که ملا و دیگر از شورش دور غایبان خبر دارند و ولی جدا
جدا آنها شمر نشده آتش خنجر از شهر کرجا واقع در شمال شرقی کاشغر کشیده
تفصیل اینکه جمال الدین خواجه نامی از سلاطین خواجهکان قره خاگو که اطلاع از شورش

دور غایبان بر سر ساید جان آن با حرف مملکت مکتوبها فرستاده و اعلام کرده که بشی
در عالم غیب شمیری بن کشیده و مرده و او ند که مملکت کاشغر بر سر اسلام خواهد
افتاد پس بر ماست که غایب و وقت تعیین تمام موحیدین وین مبین سیف استقام
ازین کام کشیده اقدام بخود و چینیان بی ایمان و بدنام نمایم بنابرین مسلمانان
که چار قدم تا جزایر میدان جلالت گذارده و دار شمیر شیر کفن از چینیان یک
تن باقی نگذاشته بعد آما در روانه و بسته و خواجه مشایخه را نیز بارت بر بسته
مشایخه نیز محض ترید شوق و غیرت مسلمانان اول اعلان نمود که هر چه از چینیان
استقام شود مقام امارت از آن جدا و بنیادی نخواهد کرد بنابرین برادرش
(اسحق خواجه) را سرور نصب کرده یک فرقه عسکریه که عبارت از شش هزار
نفر بود با سوار و شهر (چو کور) اعزام و سوار مشایخه را هم بمعاضد مالی شهر
نذکره که علی الاکثر سلام بود و بنایسانی ضبط و چینیان را قتل و اعدام نمود .

بوسه کرجا

این شهر در سر راهی که از کرجا به آقسو میرود فیما بین رباط و جولیا واقع و اگر کرجا
سه منزل دور بطرف شمال شرقی افتاده و مسکن قریب پانزده هزار نفوس است

در غلط بود که میبایست . (مترجم)

الغرض سردار شد که این شهر را فتح کرده بدین وقت از امانی شفا می که
 قادر حرب و ضرب بودند و جل آوردی خود نموده بغیر استرداد شهر (قولی) برادرش
 آنگاه که وارد شهر مذکور شد امانی اسلام بی خبر از چینیان در وانه را کشوده سکر
 اسلام را پذیرفتند این شهر در شرق خوبی کو چار واقع برتر از بود که است
 عا کر اسلام که بهولت و جل این شهر شد چینیان اقل و اعدام و اموال
 کشکان را هتنام کرده و از امانی آنجا نیز جمعی را و جل در آورد کرده بغیر استرداد
 در شهر اقدم فائزانه را برادر هاده و لدی الورد محاصر نمودند .

و ناخرای کا شغ و توجیه سی هزار نفر از سکیان خود جدا کرده با مدد و محوین
 قره شهر دستاد و این اردو طی مراحل کرده نزدیکی (اوشان طال) شده بود
 که سخی خوابه در اول شب از ورود آنها اطلاع بهر ساند .

فی الحال با استقبال آنها شامته قبل از شفق جلوتکه را کرمت و نصف بشیری
 لشکرش را بالای نیل و انچه در دو طرفی تنگه مذکور هجا و نموده بود و لشکر شمشیر
 و تیکه لشکر دشمن بی خبر از تیر هجا و در شروع به در تنگه نموده سخی خوابه آنها را دید

و نمود لشکرش آغاز باندن تیر نموده و در شانزهاش استقبال کرد و تنگ
 همت از قوت اسلام تیران طرف تنگه فرو داده لشکر چین را در میان گرفته
 بنای مناشه و مقاتله را گذارد و لشکری که خط رجعت و خط چو چینیان را بسته
 بودند با کلوله و شمشیر و لشکری که در بالای تپه بودند با سنگ و لشکر چین را پوشید
 چون چینیان امید داشتند که لشکر اسلام در آن تنگه آنها را استقبال خواهد
 نمود در کمال غفلت بی باکانه حرکت میکردند آنگاه که این حمله شیرانه و آتش
 جانور از لشکر اسلام دیدند کمان بردند که جمعیت مسلمانها پنج مقابل جمعیت
 آنهاست و و چار خوف و وحشت شده دست و پا را کم کردند و چاره نجات
 بیافته چهار نفر از پنج نفر موجود آنها خودشان را برود خانه (اولگانهای گول)
 انداخته غرق و تلف و جنس مقدار آنها نیز ناگه خودشان را جمع کنند نیز مسلمانان
 هدف شدند .

چینیان که راه نجات را سد و یا قصد چار و ناچار بقا تله و محاربه ابتدا نمودند
 این محاربه خونریزانه تا مغرب دوام کرد چون مسلمانان قبل از وقت نفاذ
 حاکمه را گرفته و چینیان را بشقه محکوم انداخته بودند نیم فور و ظهر از جانب

مسلمانان و زیدیه چینیان منظم و مقبول شدند و بقدر حد نفوذ آنها با نرا
 به امانت و بربره به (تو لیمه) که کشید اما لغات مسلمانان نسبت به چینیان
 بسیار کم بود و سبب آن هم این بود که غالب لشکر اسلام که در پیله پوشت
 سنگهاستاده میجنگیدند مصون از آتش دشمن مانده لغات ندانند و نیز
 آنکه خطین عبور و جیت راست کرده بودند از عواید طبعی دره و پستی بلندی
 راه یعنی عارضه اراضی و گرفتار داشت و دشت شدن چینیان هم آنها را از
 رسیدن آسیب زیاده نگاه داشت .

اما چینیان که در قره شهر محصور بودند تا طلوع آفتاب به تاب از حرکت
 محاصرين اطلاع یافتند پنجس برآمدند بعد از پنج شش ساعت از دروزر قه
 فیدند که مسلمانان با امداد یان و درنگ (اوشاق حال) و کارزار آنها
 هم بغیر معاونت متوجه سنگه اوشاق حال شده موقع محاربه را که پر از لاشه
 جسدان خودشان و محیط با مسلمانان غالب یا فشد گرفتار دله و جرت کشند
 مسلمانان که چینیان را دیدند هر یکی جسم از غضب شده مثل سیف انتقام از
 نیام و بر آنها هجوم و انتقام نموده ششم با ده کلکون فوز و ظفر و مرتبه سعی و اندام

در اداره شمشیر خون شام کردند که ساحی کشید چینیان منظم و پریشان آنها که از
 طوت یغ بدین مع مسلمانان سرار مانده بودند هر سان و لرزان گریزان شدند .
 اگر چه جمعی از فراریان خودشان به قره شهر ساند و میخواستند عداوت بصورتیت نمایند
 ولی از اینکه عقوبت تیر آهنگها و خسل و شرفه گور شدند گداشته شدند که در دره مانده و
 شروع بقبال کرده اینها نام از قهر و شمشیر کشیدند .

بعد از اینکه حتی خواجه قره شهر را ضبط نمود بغیر فتح شهر (طهران) که سیزده منزل از قره شهر
 دور و در جنوب غربی ادره و محمود واقع است حرکت بلنگر خود داده شدند کور را هم محاصره
 کرد چون محاصره قدری تمتد شده امدادی چینیان از جانی رسید لشکر سلطوی قلعه مذکور
 محض اینکه دست بسته نسیم مسلمانان شده گشته نشوند آتش بمقن باره زده خود
 بهلاکت رسانیدند و شهر نیز بهلاکت و دشت تصرف مسلمانان درآمد .

آنکه که چینیان ساغور شهرهای (دو پچین) و (طوخون) بستند که هر روز مسلمانان
 باطل موفقات تازه شده چینیان را از قهر و شمشیر میکشیدند محض اینکه مقتولی خودشان
 و اسارت اولاد و عیالشان را نه عقبتد غنا تریاک خورده بخواب ابدی رفته ایالی
 سلامید و انت و انت و نواحی این شهر که مطلق باین شهر شده سلمه اسلام و خلدین

شهر شده هر چه پیشان رسید بغارت بروند بعد از آن بمشاوره خان از ستاده
حرکت جنیان باین دو شهر باقی قاجار خبر دادند و مشایخ نیز بشهر و همچنین در بعضی
رفع فتنی لشکر مختصر افتاد چنانچه بود و بعضی از کاشان خود را از برای اینکه طبع
از حرکات سایر صاحبان خروج بفرستاد با طرف خط کاشان را در ساخت و منظر
ورود آنها شد .

آنچه بعضی از متوسلین نوشته اند که مسلمانان ساکن دامت نواهی همان دو شهر قتل
ورود و حتی قاجار قیام کرده و همچنین و طغیان را محاصره نموده بعد از اینکه فهمیدند
که نمیتوانند از حمزه محاصره برآیند اعلان تبعیت بکمال الدین قاجار کرده استحق
خواهد یا با مدد خواسته این دو شهر را حراصت کرده اند موافق و مطابق حقیقت
نیست و محض آلتی که در فوق مبروض افتاد .

در بیان شهرت طایفه جنیان

حضرات مطالع کنندگان این تاریخ البت یاد دارند که در سال (۱۰۵۹ م ۱۶۷۳ هج) چنان
بدر بیان وقوع افغان در ویت ایلی قدیم حمزه اشهر بنا کرده و بعضی کس قوت
کاشان را جمعی را بهجت تقصیر از شهرت و دامت خط مذکور با او و عیال پرور داشته

و بعد جرت باین شهرهای جدید اعلام شد و او را مجبور بکوت نموده و نگه داشته
بودند که از جای خودشان بسایر بلاد بروند و از آنکه هر یکی از محلی پرور داشته شده بود
مجموع اینها موسوم به طایفه ای کرده بودند و این طایفه اسم مفعول از لفظ طایفه است
که معنی شانه کردن را دارد .

ملاحظه آنکه که شهر بدن ایلی اسلام شهرهای کاشان ایلی شهرهای واقع در جل
و خوش شهر قریه ای که موسوم به طایفه ای هستند شینند آنها هم بجهل متین اتفاق
است انداخته رفع لای اختلال و برنجیر تبعیت چین را نگهسته اعلان استقلال نموده
و علی بیگ ایلی از جنیان خودشان اشخاب پادشاهی کرده و فتح و ضبط شهر را بر پا
سبب موسوم به شهرهای ایلی که مسکن جنیان بود برای خودشان اسس الحركات و آزادی
و در طرف و در روزا پیش از انواع غذا کارها و عواقب اینها شهرهای مذکور را حراصت کرده
چنین را قتل و اوداده و عیالشان را بسیر و اموال و املاکشان را به تمام و نیکت نرفته
و اینکه در بد و اقدام لفظ شهرهای مذکور نموده بهجت و بهجت چه میدانند که اگر
اقدام بفتح شهر قریه نمایند شکلی نیست که جنیان ساکن در شهرهای دیگر با مدد و فرمان
آمده کار متهم آنها را بهجتی خواهند نامید و از آنکه اسباب و آلات تخریبیه قطع نموده

جز محاصره نمودن برای آنها چاره نبود و این واضح بود که اگر بمحاصره قلع پردازند وقت
اعتدال پیدا کرده فرما نغز با بالی و ساقوای این شهر را ادا خواهند فرستاد و این
هم موجب مخاطرات غلبه بود و محض دفع این مخاطرات و دفع موانع جنود اسلام از برای
حصول مقصود نقد نه حیات خودشان را بذل و ایسا نکرد و شمشیر شجاعت را سپر قرار
داد و دهنده خدا را پیر از شجاع شده نمود و مرد با همایون را بی قاع گذارده و میهنای
پرنده بار کوبیده و کند را انداخته و دشمن را بر بالای برج و بار و رسانیده بمهاجمات
غضنفران که تو همیش بزور دست بر سر قلوبت شایده و زو خطر را و آغوش و لی جمع گیری
این مبارزان میدان جلالت شربت شادمانی نوش کرده اند .

بعد از اتمام این عمل همه در یک جا جمع شده فرما نغز را در توطئه محاصره کردند و درین اثنا
قبیله صولان و قاتار و شیر از قبایل دالماقی و قالموقی که زیاده از شش هزار مردگی
دارند و بت پرستند این ظفریات و فتومات را که دیده اند با طوع و الرضا آمده عرض
و حالت و اظهار اطاعت نمودند .

سلطان علی را علی بابک اینها را در فراخ حال خودشان تلبیف و تلبیف کرده ترفیق
باشکر خود نمود و از پنج شش جا پوتینا بنا کرده غالب معبره های فیل شتر و بران شسته

مصورین از کسب پوتینا است و آمده از قلع بیرون شده و حمله بر مسلمانان میکرد مذکور
آسیب پوتینا را بی یابند اما چاره باشه منبر را و مخدو لا بطالع میکشید چه دشمن آنها
که با ناخیا بودند و در نهایت درجه فداکاری را بعد و گرفته تمام اسلحه بردار آنها را میدان
جلالت شجاعت اثبات و کرده و با شهادت با نظر گفته معاند سیاست یا
غزائیل میسند .

حتی اخف زنان آنها مشغول بر ساندن ازوقه و سایر نهات حریه شده حدت
سفریه با چنار کرده قدم میدان جنگ و شیر میکشید و بفرستادن سلمه
برده بسته در بهر ای مردان اشغال بر کار را نموده بودند که این خلعت مخصوص زنان
از راکت و اعراب و کارا و دونا بیان قدیم و فرانسه است .

همی خواج که اطلاع از مختریات سلطان علی بهر ساینده شتر او و چه رفته و او و غلبه
هم از پنج برده بسته بهر ای میکشید با عدا و سلطان علی آمده و محاصره و یقین شتر قوطیه را
دو صد با کار کردند .

بنابرین محصورین از خلاصی نایکس کشته بصدا جید فرما نغز را آتش بخیزان بار و زنده
جمعی تیرا کت خورده و خوابیده و انبوهی نیز خودشان را برده و ایلای انداخته غرق شدند

هشته آنها را این رودخانه از در صورت تا (بحیرة بالقاش) برده حیوانات آن بحیرو
اطعام نمود .

مهاجرین آتش کوش خزن بارود را حمل بقصا کرده بودند و همی نامی از دور غایبان
که پیشتر فراموشی متصور بود و دروازه شهر را گشوده مهاجرین را دعوت بدخول شرمند
سکرا سلام که دخل و شهر شدند و چهار هزار نفی از چنجان که جزات با تخار کرده
بودند تمامی آنها را قتل و اعدام و هر آنچه از اموال بدست آوردند ضبط و هتاهم کرد
انهار را شایمانی مسرت و بعد از چند روز همگانی داد و خلیفه و ستمی خواهر بخت
خودشان معاودت فرمودند .

سلطان علی قوچک را پای تخت قرار داده حکام بایر شهرهای انولایت بزرگ نشاند
و در شریک قبیله (صوفان) امن قایل قالمق را نیز خده تزیج کرد و باین ایل
بزرگ هم رابطه مصاهرت و نسبت بدست آورد .

از سبکفران داد و خلیفه چند صد نفر بعد از آنکه به او روحی وصل شدند و حجت
به قوچک کرده انهار را هشتاد که طراغیان یا شرای قوچک را بخودشان تسلیم نمایند
یا اینکه سلطان علی انهار را تعیت بخودشان نماید سلطان علی هر چه مایلین تعیت کرده

خواست که بدون ابراهیم خدیو خونی اینها فرخت ازین مطلب نمایند و در غایبان
ازین حرکت کسانخانه صرف نظر نمود و ماضی را قبول اینچی و در شرط مذکور نمودند
و طراغیان که واقف احوال شدند قطعیاً جواب بدور غایبان داد و کصده
که بعد از اینکه ایضا خونها ریخته و جانها کشته این مملکت را از چنگ چنجان کشتم
ایا امکانی دارد که شما تسلیم نمایم اگر این خیال محال صرف نظر نموده باز
مصر شوید مجبور بچنگ با شما شده جواب خودتان را احوال بشیر باد اینها
چون دور غایبان بکین نمودند شروع بچنگ کردند طراغیان هم چاره ناپار
بدفاع قیام نموده در یک دو و هکذا آنها را پریشان و بعد از دادن تلفات زیاد
مجبور بگریزان کردند و از آنکه مسلمان بودند آنها را تعاقب نکردند و سب
اسلمه مقبولین آنها را هم از تعقیبشان دستاوند .

الغرض اسحق خواجه که از قوچک معاودت نمود مستقیماً به کوچار رفته از جانب
برادر منظر القات بی پایان گردید و بعد از چند روز استرجعت و رفع کاست
سفر نامور بصیقل (بای قصبه قلاتانی) واقع در دو منزلی و در جانب مغربی کوچار شد
چون این قصبه قلعه داشت چنجان که در آن بودند شتاب شد اقدام بچنگ

تسلیم شدند و سخن خواجه هم آنها را اسیر کرده به کوچه چار و راه ساخت و آری بنا
هم بنا بامری که از برادر گشت بغرم فتح آفتو قدم فاختانه را برادر جهاد نهاد .
چنین آفتو که از دروه سخن خواجه خبر داشتند بهشت هزار نفر از
سگریان خود را مورد استقبال لکتر سخن خواجه کرده و منزل جلو فرستادند
توقی فریقین در بلو قصبه (قره یولغون) اتفاق افتاد که چاریان و چنینان
که عبارت از چهارده هزار نفر بودند بعد از آنکه اسلحه ناریه خودشان را خالی کردند
دست بعضی شمشیر انداخته شروع بنا و صده مضاربه نمودند ولی طوکی کشید که
لکتر چینی تاب آورده و شدت شیرانه لکتر سلام نشده منهدم و قهقور برادر
مجبور گردیدند .

کوچاریان آبی در موقع محاربه توقف نموده و آریان و قنایب کردند ولی
اینکه در جانی آرام گیرند مستقیماً به آفتو آمده شهر مذکور را محاصره کردند چنینان
که نایب س از دروه و امدا بودند و هیندند که چاره جز تسلیم شهر نیست ناچار
بخزانده باره آتش زد و خودشان را بهر هوا نمودند و سخن خواجه نیز داخل در شهر
شده هر کس را که از چنینان بدست آورده کشت و اولاد و عیالشان را اسیر کرد

اموات از تجارت بردند .
آنچه در بعض کتب تواریخ و روایتهای مختلف راجع به فتح آفتو نوشته اند
بسیکی موافق حق و حقیقت نیست و مطالب صحیح است که بعد از اجرای تحقیقات
لازمه در فوق معروض افتاد .
المعرض : سخن خواجه بعد از استرداد شهر آفتو بغرم فتح ایالت (اوج خونا)
حرکت نمود چنینان مسکون در آن ولایت جرأت تجارت نموده شهر را با
تسلیم سخن خواجه کردند و سخن خواجه نیز آنها را کشته اموالشان را ضبط و خودشان را
اسیر کرد .

حاکمه

اگر چه نگارنده هم قتل عامی که مسلمانان کای مجری میدارند موافق عدالت
و انصافیت نمیدارد ولی این را هم مقرف است که این چاریکان هنگام
مغالطه که ناگون را که از چند ماهه با بیطرف از چنینان غدار دیده بودند
جز بقتل عام بهوجه میخواستند بکشند زیرا که مسلمانانی از جنس شیرینوده
ملک هم باشند این واضح و آشکار است که غالی را که امجاد و اجداد و پدر و مادر

و برادر و خواهر و عیال و اولاد او کشته یا اسیر کرده و اموال و املاکش را
مصادره کرده و در خانه نوازه او را با اینکه مغربله مشر و مذلت المذخبه با رازا جرای
تعدیات کافران دست میکشیده است و چنین موقع فرصت غنیمت نخواهد
کرد و جرای قتل و اعدام را هم از خون جزا خواهد شمره و انظر بحراین معالیه
چنانکه مسلمانان که درین هنگام از کسای آنانکه مقابلہ نمی بینند و آنکه
آنها را بقتل نرسانیده اکتفا بسات آنها نمایند آیا از برای آنها عین عتاب
و اثر عطف و عاطفت بیشتر این خواهد بود ؟

آیا بی انصافی نیست که مؤرخین اروپا آن حرکات و حیانه که از اول تا آخر
مخابرات که از برای توسیع و انزاع مملکت حکومتهای مدنی خودشان میساز
می نمایند بوقوع میرسد (ایکایات ضروری مخابرات) انامیده محل غبت نا
مدانند و این قبیل حرکات الهی کاشف که کاهی محض انتقام کشیدن بموقع
قصاص که ابرده میشود (حرکات و حیانه مسلمانان) بنامند . . . استی
القصة استحق خواجه بعد از استر واد بلا و واقعه در (اوج طوفان) بعزم استر واد
شهر (با کند) حرکت نمود اما محض اینکه در استر واد شهر مذکور که ثار مشکلات

نشود اولی طلب حایفه و دین را که در جنگهای اطراف شهر مذکور است و از
 انهم و اجم دهشت بیور است که با رفته آنها با خود و متحد و مشورت و از برای نظام
 و استرجعت و اقام سکریان خود مدتی هم در نزد آنها مشاورت فرمود .
 چون شهر را گد به واسطه قلع تو در تو بسیار تین جسم در درون آن عمارت گیره
 معین بود و مسلمانان شهر شوشند اقدام به شورش نمایند .

و در آخر سال ۱۰۵۷ (۱۶۷۵) بود که محمد علی نام (امام‌الید) سرتیپ سوم که از این قبیله
 آذربایجان و از امرای لشکر چین بود شبی سران اسلام را در مسجد احضار کرده آنها را
 تسبیح و ترغیب و توبیخ نمود و بجهت تسبیل معرفت تدبیری که نمیکرد و بود و اینها
 بیان کرده گفت که من صانع جنیان چینی را به تدبیری باشد یگان یگان بقتل رسانیده
 در جای می اندازم و در دانه شهر وسط را بقتل از مطلق می کشود و شورشیان را بشهر در میارم
 و بهین تدبیر شاه عالم موش بقتل این دشمنان دین شده از مطلق اینها خلاص می نویسم
 چنانکه بزرگان انانی که تدبیر شاه را دیده باشند پسندیدند و از برای قتل خانه
 یکی را معین کرده شب و یکدفع صانع جنیان چین را بهمانی خواسته تا آنرا بقتل
 رسانند و سرتیپ شاه را نیز بغیر خود که عمرها و دورانی و مسلمان بودند نصف

شب و خیل در شهر وسط شده صاحبان باقی لشکر را بی خبر از چنان بقتل رسانیدند
و آنگاه که حرکات از چنان شنیدند علی الفور در دوازده شهر را گشودند و امانی را دعوت
بدخول شهر کردند اگر چه امانی در خیل در شهر شده و شروع بجنگات و حبل کردند و درین
مهمان که زیاد از پنج شش ساعت امتداد داشت رستگاه حرکت نموده امانی از
کثرت لشکر چمن و تنگی میدان مصاف موفقی باستقبال دشمن نشده و بالضرورت در
شهر وسط بیرون و بشرف خارج در آمد چنان را بدست محاصره کردند .

امانات و حصان شهر وسط و ثبات و مقاومت چنان ایام محاصره را امتداد
و قهر مسلمین را مشتعل نمودند و آن هنگام سخن خواجه بابو یحیی خود رسیده
خودت قلب مسلمانان را افزود و محاصره چنان را بهیچ رسانید .

آنگاه که چنان کسب نتوان نمودن مسلمانان را دیدند و شنیدند که خبر تسلیم شهر چاره
ندارند اول خودشان را بر یک مسموم ساخته بعد شهر وسط را تسلیم کردند اما کسی نخواست
از او صاحبان لشکر بهر امانی با قصد نفع و خصل که مسموم بشود یا آنچه است
رفته محصور شد لشکر سلام که در خیل در شهر وسط خبر جمعی از افراد و عسکریه چنان
و حبیبان و نوان کشان رفته از آن عساکر کثیره چنان یافته اموال آنها را

بقسام و باقی را اسیر کرده بجا صدها شهر را بچو اتمام نمودند و این محصورین نیز بعد از
شش ماه در کسب چو بهر تسلیم شده آتش بانیار بارود زده خودشان را بر تو
کردند و مسلمانان نیز در دوازده شهر را بچو اتمام محصور در آورده .

اگر چه بعضی از متوین و باب استر و اشیرا که گندهم رطب و یابس مختلف یکدیگر
بعضی حکایتها جعل و ثبت صحایف نموده اند ولی در حقیقت و تحقیقات اینها
هر آنچه مایه الواقع بود و درین تاریخ ضبط دارند که آنها حرف نظر کردید .

بنا ضبط میارند امانی و لشکر اسلام از برای اخای رئیس یک مجلس عمومی از امر او
احیان عقد کرده مخصوص مذکور به موقع مذکور و مشاوره کنند چنان اول اول
محمد علی بیگ سرتیب اتمام با یکبار نموده بود و در غایان خدمات سبقتی بود
با نظاره رسانیده از برای ریاست مملکت مشایره را سر او را رسانید اما چنان
را نمی آید آنها را پسندیده و بمناسبت احاطت و نبات (عبد الرحمن حضرت انامی از برای
مقام ریاست سابق دیدند که چاره های تیر سخن خواجه را سر او را این مقام بدست او
نمودند که اگر با دوا و شام رسیده بودیم باستقبال دشمن موفقی نشده بل صدمت
از چنان میخوردید چون هر طرف از مدعیان صرف نظر از آن عایشان نموده

با سزا میخواستند که نامزد خودشان را بمقام ریاست اصناف منو و جلوس دادند
 سزا شد مجازله را و مجازله مضایقه را انجامید و کم ماند که سبب غم و بیکار
 بیست و علما مانع شده قرار گرفتند که نامزد های هر سه طرف رئیس مملکت شناخته
 شوند ولی از یک حکومت سه امیر و یک شهاب غور و فغان و شقاق و فغان است
 این سه امیر از برای حکومت مملکت شخصی را انتخاب کرده امورا مالی و اداری مملکت را
 بهیچ آن شخص محول نمایند بنابرین قرار هر سه امیر از جانب خودشان (بنابری یکدیگر)
 نامی را انتخاب بدارت مملکت کرده امورا و با کفایت این شخص و بیعت
 نمودند و مثالی نیز امورا و ارباب و خلیه از قبیل تحصیل المیات و رویت و عادی و غیره
 و ضایعه و حفظ اساس مملکت و غیره را رویت و توبه کرده و در هر امری که میسر است
 برای خود جز و در سر چیزی محال نمیشود مدعی و مدعی علیه را بنزد ریسمای خودشان
 زبانه نموده و آن خصوص را بنزدی بزرگان طرفین حواله میداد و در وسای مملکت
 بمبعضات امور عاید خودشان مشغول میشدند .

اگر چه باید گفت این خواستند که باین تدبیر ملوک قیامش را بینند که از وجود سه حاکم
 در یک مملکت طوفاست بطور پیوسته هر سه حاکم را محروم از مملکت نمود که تفصیل

آن در فصل مخصوص مذکور خواهد شد .

در بیان جنگهای اهالی قفقاز

در سال (۱۰۷۰ هجری) بود که جهان خان و لاکبردار شد حاجی حبیب الله خانی
 از مشایخ قفقاز مالی را تسویق بدو بخش و قیام کرده موفق شد و علم استقلال را بر فرا
 بر بقیه تبعیت چینیان را از رقبه اطاعت و در انداخته چینیان را بدست تمام محاصره
 نمود و بقدر و ماه با اینها جنگیده و پیشه آنها را با یوس از بند فیزی ساخت و طلب
 آنها نیز چنانچه عاقلان است خودشان را بزرگت مسموم ساخته و آنرا که مسلمانان را
 بشیر است قبول نمود و طعنه تهمین شمشیر شدند و آنرا که امان نداشتند بگریزیدند
 بعد از آنکه جهان خان از کار های قفقاز فارغی حاصل کرد و شکر شریفی (دور و کاش)
 و (قزو قاش) و (چیره) و (اکوپه) و (اوتال) و (زاده) و (سایله) و (یاسی بونی)
 و سایر جاها کشیده تمام شهر و قصبه و قریه های تابع این مملکت را فتح و دستیار
 چینیان ساکن آنجا را با قتل و با اسیر کرده اموال آنها را غارت و بیا نمود .
 بنابرین فتوحات خان مثالی به سر آمدن اهالی مملکت را چو نیست اخلاص نمود که هر کسی
 که سر و دار پادشاهی از خودشان بپایند انتخاب نمایند و خود او هم رخت قامت را

نزد به عبادت کس نه مشغول شدگی بخدا گیر شود .

چون تمام این موفقت از علوم است و شریعت و توفیق و ترغیب چون
تدبیر پادشاهان بخیر حصول و حاصل شده بود همه امانی برضا و رغبت او پادشاهی
مملکت انتخاب کردند اما مثالیله بعد از قبول این امر مالی گفت که من هم پدر خود را
که علم و صلاح و درایت و لطف و عدالتش بر همه مسلم است پادشاهی مملکت خود را
انتخاب نمودم این قول مثالیله را که مالی متن شنیدند بحال میل و عنایت
دست بخت به (حبیب الله خواجه خان) داده خلبه باسم ایشان خواندند .

چون مثالیله شخصی بود عالم و عادل و صالح و عاقل و کاروان و مدبر و باایمان
تهدیدش تا و در محبت دوام و بقای حکومت خود پیش از همه اصلاحات مقدمات
شکر از بهشت و هزار سینه و این لشکر بقدر مقدر و منظم و مسلح ساخته امور
اداره مملکت را بدست کفایت و لیاقت فرزند از جمله شش نفوس نمود و بعزم
ایمانی و حبیه حج بحاجت تبار مغفرت طواف رفته بعد از ایفای این فریضه عودت
بمملکت ختن کرده مشغول باجرای سایر اصلاحات بود که از آمدن نیازی بیک
جانشین مکرمان یا کند باسی هزار لشکر قلع بهر سینه و همان آن با چهل نفر

لشکر احسان خان را نامور به پنج نیازی بیک کرده باستقبال تبار و در دست
احسان خان مستقیما و جل میباشگاه (قری داد) نام زیارتگاه واقع در سه فرسخی
زیاده انصب خلیام اقامت و نیازی بیک نیز بعد از مدتی بتزلزل مکر و حبست
چون در جنگ کلان با احسان خان اسارت کرده او را بجا کلاکت انداخت
ختیان که از برای اسلام بودند و میل نمیکنند بسیار مانع و غصبات
شده بدست تمام برادران و بندگان حاکم کرده آنها را منظم و مقهور و بر حسب تقوی مجبور
نمودند و مدتی هم تعاقب کرده از کشتاری خود داری نموده هر چند هزار نفر آنها را
از پا و آورده فقط سیزده نفر نفس آمانها جان را بجاست در بر .

در جمادی الثانی خرمسال (۱۱۸۶ هـ) مستر چون نامی از صاحبان مجلس محسن
بحقن تقیث احوال آن حوالی بختن آمد حبیب الله خان با امید معاونت در وقت
لرزد از و التماس نمود که واسطه عقد اتفاق بیا بین حکومت هند و ختن شود اگر
مثالیله هم اقدام بحصول این امر نمود ولی سر چون لورین که فرمانفرمای هند و آن

وقت بود و بختها

شکر

کتاب بیان احوال ملت و حکایت سدیدین

چینیان که بعنوان ساخو در کاشغر بود و مدتی در حمله و دزدی در آنجا اعلان نمودند که چون
بعضی عاقان شروفاخته و پریشانی شاد را با سیدیم فرزندان آنی ترجم با جلال شاکر ده
بر نوع ولایت که از آنها گرفته میشد بخشیدند و بعضی را که فرو نمودند که من بعد و یاری
از آنها مطالبه نشود .

اما مشروط بر اینست که اگر دشمن از منابع حمله بر کاشغر یا ورود آنها با متفق بدفع اقدام
نمایند کاشغریان که طبقا ساده لوح هستند غریب چینیان را خورده نسیم یاد کردند که
همیشه با چینیان در مدافع ملک ثابت قدم باشند و باین مضمون سید چینیان را دادند
و چینیان نیز بغریب تمام اسلحه آذنی را در دستشان گرفتند که اسلحه بهتر از آن با آنها دهند و
نداوند و عقب بهانه بکشند که نمای این چاکران را مقبول سازند ولی کاشغریان
که صادق و ثابت بر قول خودشان میبودند هر گز که باعث نکبت آنها نشود و از آنها
دیدید میشد .

چون چینیان بنای این تمهیدات را از برای قتل عام آنها کرده بودند و میر رسیدند که از
قیام و سورشش سایر مسلمانان خبردار شده اینها هم بشودند صرف از اظهار غرور و جرات

نمایند کاشغریان که طبقا ساده لوح هستند غریب چینیان را خورده نسیم یاد
کردند که همیشه با چینیان در مدافع ملک ثابت قدم باشند و باین مضمون سید
چینیان را دادند و چینیان نیز بغریب تمام اسلحه آذنی را در دستشان گرفتند که
اسلحه بهتر از آن با آنها دهند و نداوند و عقب بهانه بکشند که نمای این چاکران
مقبول سازند ولی کاشغریان که صادق و ثابت بر قول خودشان میبودند هر گز
که باعث نکبت آنها نشود و از آنها دیدید میشد .

چون چینیان بنای این تمهیدات را از برای قتل عام آنها کرده بودند و میر رسیدند
که از قیام و سورشش سایر مسلمانان خبردار شده اینها هم بشودند صرف از اظهار
ظهور قیامت از طرف مسلمانان کرده شب تاریکی بی خبر از مسلمانان لشکر
بجمله کشته کشیده و چند نفر از صحن چینیان جلوه فرستاده بهانه ملاقات با
بعضی معارف دروازه قلعه را مشحون گردانیدند .

لشکر چینیان که در کین مشغول شده شدن دروازه بودند آسمان آن کرد و راه
بان دروازه را مشحون ساخت و داخل قلعه شده شروع بقتل عام کردند .
اگر چه آذنی با چوب و تیر و سا طور قیام بدفع نمودند ولی مفید نایند گشت

آخر از چینیان غالب آمده قلعه گنده لمانا ضبط کردند بنای کشتن مردمان
 کار آمدند که دارند و در و از بهار شب که کسی از مسلمانان اخیر داشت اثر حاج نرود
 در شای این حصی و پس (جانی سان) نامی از چینیان بغیر اینکه کشته شدن خود را اولاد
 و عمال او به پند بکی از سر فرزند خود را بر داشته از دیوار قلعه بیاری طاب فرود
 آمده که ریخت و التماس کن قرغیرا که در کوستانات کاشتر سکونت دارند خود
 و احوال فلاکت آل مسلمین کاشتر بطوری عرضه داشت که صدیق پیک رئیس قرغیرا
 از تاثیر اخیر شایست خود داری کرده از دیده خواب ریخت و حدت غضب بزرگ
 مستولی گشته فرمود اگر کردان قرغیرا و وزیر اسوار در ظرف یک ساعت با تمام حساب
 سفر جمع شده در تحت فرماندهی میر شرایلیه بغیر خود خواهی متوجه کاشتر شدند
 چینیان از فرار جانی سان که خبر داشتند هر سه فرزند او را بقتیر انگه پدرش را
 گمیزانده اند گرفته برادر کردند .

صدیق بیک سه روز بعد از برادر کشتن فرزندان جانی سان بکاشتر رسید
 شهر گنده را محاصره نمود و شبی بی خبر از همه پلان قرغیرا را به پای بار و عروج داد
 شهر را غنوه ضبط و چینیان که در آن قلعه بودند از آن ساخو بودند و فرار باقی نگذاشته بهر

رسید و بنای حکومت اسلامی را گذاشت .
 مدتی از حکمرانی میر شرایلیه طول کشید و بود که پنجوا و خواجه را و کان حکمرانی او را
 بر خودشان رو داشتند و ضد شرایلیه تحریک و بغاوتش میکردند بهر شایسته
 که این وضع را دیدند که حکومت این وضع چنانچه خوبی ندارد و دولت چین با یکی
 از امرا اسلام که درین حصی و پس صاحب مملکت و حکومت شده اند حکومت کاشتر
 از برای خود مناسب ندیده از برای استرداد کاشتر با او خواهند جنگید بعد از آنکه
 منفعت خود داشت که در جانی حکومت نایک از شای و وفتاش و خل و از هجوم
 و تسلط حاج چینیان ندارد و لهذا مناسب و یکدستداریت کاشتر بزرگ
 خان که در وقت سکونت داشته تعویض نموده خود او اکتفا برایت قرغیرا نمایند
 بنا بر این در سال (۱۸۶۱) مکتوبی به علم قولجان امیر خود قد نوشته بعبارت
 یکی از نجیبای طایفه دورغانی بخود قد نوشتند و التماس نمود که خان شرایلیه را بجهت
 امارت کاشتر برودی روانه نماید .

جهت احاطه بزرگ خان از برای امارت کاشتر این بود که خان شرایلیه بهر جایگزین
 خان که دانی صدیق بیک بن (مرحوم پیکت) است بود .

سفر کاشغر که بخود و اصل و بجهت علم و لیسان و جنس شد و مکتوب را تقدیم
و کیفیت اشغال عرض و تقسیم نمود علم و لیسان بزرگ خان را دعوت و بیان
واقع را اظهار کرد و از او موافقت وید و محبت او چهل چاه سوار داد و بزرگ خان
یعقوب بیک بکاشغر فرستاد و آن زمان بهادر باشی یعنی سرتیب بود
این یعقوب بیک همان شخصی است که در قاجاری کرستان چین تسلط پیدا کرده
پادشاه باراس قفال شد که تفصیل و تالیف و فصول آیه معروض خواهد شد
اگر چه بعضی از مورخین اسم صدیق بیک را صادق و او را کاشغری قلند او
کرده و در حساب آورده و صاحب بزرگ خان روایات مختلفه و ضد
جمع میکند بکثرت اوراق نموده اند ولی از آنکه هیچکی موافق صدق و صواب نبود
از ذکر آنها صرف نظر کردید

حکومت بزرگ خان در کاشغر

در اول سال (۱۸۶۲-۱۲۷۹ ق) بود که بزرگ خان بکاشغر و اصل و بحسن
قبول عامه نایل گردیده بر سندا مات کاشغر جلوس نمود و صدیق بیک
نیز بنا با بصرا و ابرام بزرگ خان از برای یک مدت معینه وزارت اولی

خان سارای را پذیرفته و کاشغر ماند و یعقوب بیک نیز منصوب بزرگ خان گردید
چون یعقوب بیک شخصی بود بسیار دانا و کارشناس از دینا صدیق بیک و بزرگان
و از خیانت امانی میدید که بودن صدیق بیک در سر کار مانع تقیض و ترقی اوست
و در حال حکومت باعث آن خواهد بود که داوره امارت فقط منحصر کاشغر شده و بخت
نیاید و مدتی نگذشت مثل کچک در رحم مادر کمال نرسیده و سقط میشود از درجه اقبال
برگردد و در اساطیر و محض اینکه مانع ترقی خود را از میان بردارد و مملکت را هتلا نموده
و نعمت بدایره حکومتش به بد شرع بآورد کردن حساب روال صدیق بیک
نمود و بواسطت هواخواهان و طرفداران خود که با نعام و ملو عید و مناصب بدست
آورده بود و بیچاره صدیق بیک را در نظر بزرگ خان و قیامات قلند او
و کار را بجای ریب نیک که بزرگ خان نفرت تمام از شنیدن اسم صدیق بیک
داشت میرساند که درین درجه بغض و عداوت بزرگ خان را در حق خود دید
فهمید که این شجره نفاق بدست همارت و آبیاری معذرت یعقوب بیک
پرورش یافته است از قاهره بنیه و لایح محبت تیریه دست خود صرف نظر نمود
مناسب دید که بخود رفته حکمی که مشرک حسن خدمت و صداقت خود و امر معزولی

یعقوب خان از سرداری شکر باشد از علم و لیکن استیصال نماید اندک فیض از خیر
فرما متوجه خندق شد یعقوب خان که اطلاع از گریختن صدق بیک بهر ساید
طرفداران ما موریان کرد که در حضور بزرگ خان هزار صدیق پاک داخل از برای تیره
اسباب استر و امارت کا شاعر مژده بیش از پیش در امعصوب خان
مشاوره فاسد .

الفرض بزرگ خان که خزانة یعقوب خان در بیاض امارت آمدی را قابل رفق و رفیق امور
جمهور مملکت ندید باطنع امانت و اعتماد خود را در حق یعقوب بیک افزود و او را
مورد انواع ایفادت و انعام گوناگون ساخته منصب صدیق خان را با و داد
و تمام امور جمهوره و استعمال اموال و املاک و خزائن دولت را بدو واپست کرد
یعقوب بیک که دارای اینهمه شئونات و اقتدار شد دولت و مکت و قدرت
امارت را در یکوضع عاقلانه و مشیفت کار خود صرف نموده اینومی از صاحبان
نفع را برای خود هوادار و با انعام و الطاف همه امانت گذار نمود .

در آن هنگام از غیاب حق خواه از حکام یار کند سبب مغیری و در نفر کاشف
آمد و بعد از ملاقات با یعقوب بیگ در حضور وزیر کمال خان شرف قبول یافته نامه

دعوت نواہد را تقدیم کروند

و آن نامه مستحق چاپ است از اتفاق واقعه فیما بین سه پسر پادشاه که در ازبک
خان استند مانوده بود که اینار یک است نامه نصیب این پسر بزرگ شود و اتفاق دعوت
بنابرین بزرگ خان نیز نصیب نامه برتیم و در آن فتح و شایع شفاق و اتفاق و محاسن
اشکاء و اتفاق بابا و له تعلیه و عقیده تعلیم کرده بشارت یعقوب یک رسال نمود
میر مومی البه بابو آبچی خا که عبارت از سیصد سوار بود و حمل می کردند نامه
برگت خان را بامداد و سر چه لازمه ناموریت او بود و ابلاغ کرد و آنرا که عهد آمال
هر یکی از امرای ثلاث بلا شر یک حکومت دریا می کنند بود و بیچکی گوش می شنیدند
خان نداده و مع یافیه وقتی هم یعقوب خان نگذاشتند .

بعضی بخان که این وضع را بدیدیم آنکه برای خود قسمتی از مملکت خود را بدادند
و برای ثلاث بیستم داد که اما حال ندیده و ندانسته بودیم که در یک مملکت
قدر و حکایت ممکن است داد و بیکه در یکا کند این قابلیت داشته لطف کرده را
هم سهیم فرارید و حکومت یا کند و بجا فرستد .

امرای ثلاث که این پیغام بی مقام داشتند برادرش غنیمت شد و محض فرست

شرقیب بالغ موقوف بر نفع نفاق و عقیده است و اتفاق کرده قرار گشتند که یعقوب

بیک را هر چه و قهرا بیاورند بکنند و بکشند

یعقوب بیک که از عزم امرا آگاهی بهر ساید خود بهر زمان خود را بیاورند بیرون آید

مسئله قتال شد در ملاقی فریقین کثرت بیاورد و شولست متعاطی نماید قرار را

مبدل بقرار نمود و از عاقل خود دانست که حاضر سلامت برود بود و ملاقی با و شد و چیت

بکاشتر نمودند

بزرگ خان که از حرکات ارضیه یعقوب بیک شکست یافت و از بار کندها

شید بسیار تیر گشت و گفت که دشمن خوانیده ما را یعقوب بیک بیوقت

بیدار کرد و حال تمامی حالات را بیاورند بیاورند ازین دسته بتلافی قیام خواهند نمود

بهر هیئت که محض تبرئه وقت و ترضیه بیاورند بیاورند لدی الورود یعقوب بیک

بقتل برسد غم آید و دستان یعقوب خان که مشا و بزرگ خان بودند علی الفور از

تضمیم بزرگان خلایع یعقوب بیک دادند تا باین یعقوب بیک که در جنگ

کاشتر شد و خل در شهر نشسته از قرای اسلام نشین واقع در طرف شهر جوانی

کار آمد از لایقه خسل و لشکر کرده مقدار ابو بکچی خود را باین سید رسانید و بفرمود

استرو و یکی حصار متوجه آن سامان شده لدی الورود محاصره نمود

این خبر که در کاشتر شوع یافت بقدر پانصد نفر از دستاش مخفی از حکومت

از کاشتر دست و دست بیرون آمده بطی بار و دی یعقوب بیک شدند و میزبانی

نیز از دست صد نفر ابو بکچی خود دست صد نفر از محاصره یکی حصار ترک کرد

با و دست نفر از برای تابع خود صاحب المالی دات اسلام نشین غایب

مقصود گشت و درین سفر قریه لاوپال و (یاناما) و (یاپچین) و (قران

کول) و (فیض آباد) و (یکی آباد) را بجهت اسلام بودن تمامی سکنه بدین

محاصره و جلال ضبط و تسخیر نمود و ده پانزده نفس از سر بایان چین که در همان

قریه مابست ساخلو و چون مسلمان بودند و خسل و لشکر خود کرده باز به

یکی حصار معاودت فرمود

درین اثنا (بوغچه بردار) نام رئیس یکی از طوایف قباچ که در قتل طایع واقع

در حوالی یکی حصار سکونت داشتند بهر ای سه هزار سوار جزا را از اوام خود

نزد یعقوب بیک آمده عرض تعیت و مطاوعت نمود

لشکر اسلام که از ورود این امداد کمتر می شد کمال شوق و شغف اقدام

و است تمام بکندن نقب از زیر قلعه نمودند چنانکه از امتداد محاصره شده
و بجهت های بی در پی اسلام بیزار و از ورود امداد بایکس و بقتورگی گرفتار
بودند ایحکامات مقتضیه را که از لشکر اسلام دیدند چاره جز از اتمام نفس
نیافته همه در بام و طراف خزانه بارود جمع شده آتش زدند و خودشان را
مایل مرغان هوا ساختند .

درین حیض و بیض لشکر اسلام بتمام نقب سر بر آورده و داخل و قلعه شدند و لیب
از لشکریان چینی را که جزات بتلف نفس نگزیده و کوشه و کنا پنهان شده
بودند بدست آورده کشتند اما هر که از آنها مسلمان بود یا قبول اسلام نمود
آنها را هم مثل سوان و صبیان نگاشتند مقدار مردمان جدید اسلام
چهار صد و چند بود .

در بیان امارت یعقوب بیگ در شکست حصار و کاشغری

یعقوب بیگ که باین مهتدی یکی شهر با حیطه تصرف خود را آورد و در دله او
استقلالیت خود را و امارت شهر را کورا اعلان نمود و (علش - علی شیخ)
نامی را از سر آمدان لشکر خود در پیشتر (و ادخواه - حاکم) نصب و تعیین کرد

و آن اشنا خبر آوردند که صدیق بیگ حکم عزل او را امارت خود
در یافت نموده متعاضد کاشغریست تا برین خبر مقداری از هوا جوانان
خود را بر سرعت تمام معابر روانه ساخته راههای عبور را بروی صدیق
بیک بست .

چون صدیق بیگ از شرح نیکی حصار و اعلان استقلال یعقوب بیگ
و مسدودی راهها اطلاع بهر ساینده صرف نظر از غنیمت کاشغری نموده
موجبه قلعه (فارغش) شد .

اما یعقوب بیگ بیک سرعت فوق العاده خود را قبل از ورود صدیق
بیک به فارغش رسانیده بمحاصره پرداخت و درین اثنا بمطاعت
بیک مغروره هزار نفری از لشکریان بدیشان که بمعاضدت بزرگ خان
مبادند قوه حربیه و اقتدار استیلای خود را بیفزود .

استطراذ

چون جهت آمدن هزار نفر از لشکریان بدیشان را بعرض مقابله کنندگان
نرسانیده دوام بعرض و قایع فارغش نمودن باعث نیل بیک طلب بسیار

با عبرتی میشد لازم آمد که دین استوار این مطلب بعرض رسانیده بعد شروع بعرض وقایع فاعیش نموده شود .

پنج ششماه قبل از ورود این لشکر بزرگان نامه مخصوص بآید ایام نزد جهاندار شاه حاکم بدخشان دستاورد الهامس نمود که هزار نفر از خجسته و عده لشکریان خود بکاشغری فرستاد که در جنگی با چینیان استخدام نماید جهاندار شاه هم همان هزار سوار را بموجب الهامس مژا رالیه روانه کاشغر نمود اما مقصود بزرگ خان از طلب این قوون جنگ با چینیان بود و میخواست که این قوون را در تنخیر شهر بایر کند استخدام نماید و اینکه حاکم بدخشان بمقتضای این لشکر فرستاده مقصود او هم این بود که قدرت و سطوت اسلام در کاشغری بنماید و بنای حکومت بزرگ خان استوار شود و باین خیال بود که بهبانه امداد و پی در پی بکاشغر لشکر فرستاده این مملکت از دست بزرگ خان بگیرد چون اهل هر دو طرف غیر مشروع و حیل کارانه بود و هیچ یکی ازین دو پیر نائل مرام نکشت و ازین لشکر دیگری یعنی یعقوب بیگ مستفید شد چه میر مژا رالیه سردار و صاحب نصبان بدخشان را بپنداریا و میوه

فرستاده و اهل درج که خود کرده و این لشکر خدمات معصومه بایشان نموده (شبی) یعقوب بیگ بعد از چند روز محاصره حکم بپوشش کرده فاعیش را بر ماضی و حبش صدیق بیگ که در یکی از مقامات استیجی بود بنا بپسند عای او بعد از آن وقت و عقد عهده پیمان او را عفو کرده و در خدمتش قبول نموده .

بعد از ده پانزده روز اقامت در فاعیش و راه اخراج سال (۱۲۴۳ تا ۱۲۴۴) بود که متوجه کاشغر شد این خبر که در کاشغر شیوع یافت موجب غلیان انکسار امانی و سبب ظهور شورشی و اختلال گردید .

بزرگ خان دید که طرفداران و پیروان خود امان یعقوب بیگ صدمه قابل ضررند و خود شایسته جزات بدفع حاصل نموده یعقوب خان را استقبال و خواه و نخواه مسند امارت را بمژا رالیه تسلیم و ابدال نمود و سایرین نیز و کمال رضا دست بپشت یعقوب بیگ داده او را در مقام امارت جلوس دادند .

انقضای مؤلف

آنچه بعضی بر آنند که صدیق بیگ جمع لشکر کرده با یعقوب بیگ جنگیده و منهنز شده و روع نت و همچنین آنکه میکویند امانی خلع یعقوب بیگ را از یعقوب بیگ

و دیگر استند عاموده اندک اصلاح نیست .

و آنچه بعضی نوشته اند یعقوب بیگ یکی خضار را که فتح نمود با بدایا سفیر خود نزد شاه
خضر خود را بعلم تولیان اعلام کرد چون علم تولیان فوت کرده بود خضر او بی میل
مقصود عودت نمود این خبر هم مثل آن دور وایت مروضه فوق از حجت
عاری است .

الغرض یعقوب بیگ که در مسند امارت کاشغر جلوس نمود علی الظاهر بزرگان
حرمت زیاده نموده مهر و زارت عظمای امارت را با و تقوین نمود و آنچه خان
مشالیه را کشته اقدام با کرام او کرده از نواده آفاق خواهر بودن مشالیه
بود چه میداشت که اگر او را بکشد مردم حتی هواخواهان او هم از او روگردان
شده علم شورش بر خواهند داشت .

الغرض مدتی گذشت که (مقرب بیگ) نامی از صانعجان سکر دارنجایی
قبیله (خان ارقی) بخمال اینکه امارت مملکت ابدت بیاورد انالی قبیله مذکور
و دانات و مزایع حول و جوش کاشغر را باین حیل که مسند امارت حق
بزرگ خان است یعقوب بیگ غاصب برات که غاصب را از میان

بر داشته حق را بذی حق بدیم) برگر و سر خود جمع کرده علم طغیان را برانگاشت
و در مملکت شخم انقلاب کاشت .

یعقوب بیگ که از طغیان مقرب بیگ آگاهی بهر سبب بدخیل تمام جمیع لشکر
کرده و متوجه قبیله خان ارقی شد چون شورشیان در میدان قبیله مذکور جمع
شده آماده جنگ بودند شروع بمجاریه کرده شورشیان را سخت تنبیه و
جمعیشان را پیشان کرد و مقرب بیگ نیز کریمه التها برای بازگردان نمود .
بعد از این مظفریت یعقوب بیگ بتفتیش برآمده هر شخصی که درین فسادستی
داشت پاکت یا در زندان کرد و بهنگاهی که مرجهت بکاشغر نمود تمام این
معدن و شورش را حل تحریک و تسوئق بزرگ خان نموده مجلسی از اعیان
و ارکان مملکت منعقد ساخت و در آن مجلس چاره بزرگ خان را کویا استنطاق
و مقصر نموده از وزارت او عزل کرد و در آن مجلس محض اظهار بزرگی گفت .
(اگر چه بزرگ خان واجب القتل است اما من محض حرمت اجدادش او را
نمی کشم و از اینکه در امر حکومت بی کفایتی و معاینه اسباب معدنی او ظاهر
شد صلاح امارت و مملکت در این است که در گوشه منزوی بشوئول عبادت شود .

بعد ازین حکم خان مشایخ را بدو نفر از خوجکان داده فرمود که در چادر مخصوص
مؤبداً محبوس بکوت نمایند . . .

در آن اثنا یعنی در سال (۱۲۸۲-۱۲۸۳) بود که چهار پنج روز تفرقه فیله قیام
بکاشتر آمده عرض امانت یعقوب بیک نموده دست بخت دادند و رئیس
اینجا بیک محمد سردار لشکر تاشکند و میرزا احمد حاکم سابق تاشکند و حق قوی
بیکباشی بودند چه بعد فوت قه قوره و عالم قوی ریاست ایطایه بنالیم
تعلق گرفته بود .

چون میرزا احمد حاکم سابق تاشکند شوهر خواهر یعقوب بیک بود و چند بار پیش از
از ترک را میزد و نوبه های دیگر کرده حتی باعث ترقی او شده بود و می دانست
که یعقوب بیک او را مع الممنونیه خواهد پذیرفت و در حقیقت یعقوب بیک
از رویه میرزا احمد بسیار خرسند شده با عزت و اکرامش پرورش و مسند وزارت
اولی خود را بمشایخ و اکذام نموده و هر این دو شخص قسم می آورده و بیعت نموده
نمودند که بعد از آن مثل برادر با هم دیگر راه رفته انحراف از جاده صداقت نمایند
چون اسباب آمدن قیام از آسیای مرکزی بکاشتر از حوادث عمده است

مض اطلاق معالعه کنندگان فحاشی را هم در فصل آتی معروض خواهم داشت

باز نظری باسیای مرکزی متعلقانیم

لشکر فتح روس که در آسیای مرکزی بواسطه عدم اتفاق امر و خاتین هر روز با
قوچات تازه و صاحب قیام فی اندازه پیش میزد و روز (۲۵ و ۲۶ و ۲۷) با چوب
سال (۱۲۸۲-۱۲۸۳) بعد از یک جنگ بسیار سخت و خونریزانه شهر (چمکنند)
محاصره کرده بسر درازی حیرال چیرایف بعزم استیلا تاشکند متوجه تهران شده بود
اگر چه میرزا احمد مشایخ و رفیق قدرت خود بدافع پرورش ولی نظام و سلم جدید
لشکر روس در آخر کار او را از مقاومت بیوس ساخت و بقیه ایست لشکر خود را
برداشتند و محصور بجهت بخت نموده اما عالم قوی پای مقاومت را از جای نیست
یک قدم عقب نیذاشته بار و سهوا چکید و در محارب و قه در جلو تاشکند زخم می کرد
رو سه بار داشته بعد از پنج روز یعنی در اول روز چهارم سال (۱۲۸۲-۱۲۸۳) شنبه
آن سرداران او بهرامی مالی تار و رسوم صفر سال تذکوره شهر را مردانه محافظت کرده
عاقبت بحیرال چیرایف تسلیم نمودند سعید خان که پیش ازین مقدمه بصواب دید
عالم قوی دست خانی نشسته بود بهرامی بیک اردوی معتدی با داد عالم قوی

بیا مدتهاست اورا که در راه شیند خبر از شکر خود به چیران کرخت و این نفره
باعث سورش و بیان شکر و شکر جمعی از کنگریان از روی ویروده شده بخود آمده
خدا قوی نام شخص شال فروش را باسم اینکه از غارزدگان است برسد خانی
جلوس دادند و لقب به کل باغی یعنی شال فروش نمودند .

سورش و فساد درین مرتبه مانده ترنی کرده بود عیسی داشت تا از درجه کشت
زیرا خدا یا رخا که در بخارا اموری بود محض شنیدن شهادت عالم قوی که گریش
عبید خان جمعی از ترکمان و بخاریان را با خود ساخته متوجه خود نموده شد .

چون خدا قوی بمیدانست که خدایار خان هواخواه و طرفدار بسیار و خوش قد دارد
و اگر در خود قندمانه مقبول خواهد کرد و به بهرامی هفت هزار سوار و چهار صد پیاده
مرکب از قبیان و خوقندان و قرغیزان و کینار به توپ فرستاد و هزار
مزارت و شاق وارد اویش و از آنجا نیز متوجه قشلاق (لانغار) واقع فتن
کاشتر و اویش گشت .

اگر چه در لانغار پیش تان لشکر خدایار خان باره وی خدا قوی رسیده بکلیه
ولی تحت مقاومت دیده مجبور بر حثت شدند .

خدا قوی از آنجا که کویسید و در غریزی و ده پانزده روز اوراق نمود و بمیدان شتاد
پراپ به صوفی کرکان و پهل شد .

خدایار خان که با و در ده ستر خضر خدا قوی را تقاب نمود و در صوفی کرکان با و عتی شد
پیش تان شکر خدایار خان که دیده شدند و در روی خدا قوی عدم اتفاق و پشت رو نمود
حقایق از روی خدا قوی بداشد بجا شمر فتنه دینا بجان بچاقا است که فرق مریخ
افشاد

اما قرقیزها در مسکب صلقت ثابت قدم شده و بسیاری خدا قوی به او ای آگاهی
که خجسته و خوقندان که فراری شدن آنها را دیدند مجبور با طاعت خدایار خان گشته
دست به ان امان شارایه انداختند

خدایار خان دستری خدا قوی را تقاب نموده بعد از گرفتن شتاد و نفر سیر از آنها عتی
بخود کرده و بنای مظالم را گذاشت و در جای ایستاده مردم را بجن رفتار خود را گم کند
خص میبد بانی امارت خود جمع غیری را بتسل رسانید میگوید که و گانهای
کلی خود قندار باره سیر قبیله ای بقیاع نموده بعد از تعمیر است بخودی و بهاره خجسته
یکسیر بر آید میگوید که در حقیقت این نهاد نمایر و نمائی شان بکمداری است خلاصه خدایار

دنی تخت نشین که طریق مراد و سیاست را با روشها باز نمود و دست چهارم شوال

سال (۱۸۶۷ = ۱۲۸۴ هج) عظم تجارتی منفذ و از جانب دولت روس در خراسان
کمان (۲) منشا نمود که عظمی شکل عظمی مذکور را این قرار است

تجار روس و خوقند در کلین این حکومت در تجارت آزاد خواهند بود. و مسکن
تجار روس نخواهند و لازم بدینند بکار و قصبات حکومت خوقند با هم کاروان باشند
تجارتی خواهند و این نامورین حسن مامله امور تجارت نظارت وقت خواهند
در هند و استیفای رسم کرک تجارت روس را از منفذ و حیت حمایت خواهند کرد. و ازاله
طرفین زیاده از دو و نیم درصد رسم کرک گرفته نخواهد بود و رسم کرک در هر جا که بکشد
خواهد بود در اینجا گرفته خواهد شد

در سال ۱۸۷۳ = ۱۲۹۰ هج بود که جمعی از خوقندیان که از عظم و جرجان و چان و قمال
ایستاد و آمده بودند که بهما اتفاقا کرد عظم شورش را فرستاد

طایفه ان شکر بر شورشیان نیز از مرارت و سختی دادن طایفه شورشیان آتش
فساد را خاموش کرد و در جای اسکنه طریق عدالت و عدیت پروری را پیشه و عوqb امور را پیشه
نمایند پیش از این بنای عظم قدیمی را که داشته بودند و داد که شورشیان و او بود

فرمانش کرده شورشیان دیدند که کار حکومت روز بروز بدتر میشود و سال ۱۲۸۷ هج

= (۱۲۹۱ هج) با عظم طایفه را با فرستاد از هر طرف محکمت آتش فساد را روشن کرد
چون شورش این فتنه خستر و آشوبش بیشتر و خان شالیه از برای اتحاد آتش فساد از روسها
استاد نمود. اما چون روسها روی استیلا از مامله بکارهای خوقند نمودند یکجاستی
از این شورش داشتند و همیشه خان رضیت میکردند که حصول مردم را با براندشت در
حکومت بکشد و خوقندین را نیز شوق برورش نمودند که بواسطه این مامله حیت حکومت
دل سرد شوند و انگاه که خواهند خوقند را استیلا نمایند مالی آنها را مثل یک عامی شوق
استقبال که در محکمت خوقند را بی محنت و تب سحبه تصرف عصاب سیاه و دوسه
شالی در آورند

چون ندایار خان با پس از روسها شد و خوقند را کشته و جوی که بکوبد ستم از مالی خوقند
گرفته و انداخته بود بدل بخش بر که و فرغید و بخارا میان نموده از اینها شکری اراست
و بصلح و قفسا پرداخته این فتنه هم شوق بسیار صرف مال و شمار فوق با خداد آتش فساد
سخت رفتی

در بیان حکایت روسها در این وقت

در سال ۱۸۰۲ م = ۱۲۸۱ ق علاوه بر چنگیز و تاشکند و خجند و اوپه
 و در این «چوپانان» و بلاد و قصبات و قریای واقع در اطراف آن طایفه را استیلای کرد
 و بهت کامل بدایر استملکات آسیای منگیت خودشان دادند و در سال ۱۸۰۶ م
 ۱۲۸۴ ق بود که ایالتی باسم کرستان تشکیل کرده و اسیگری این ایالت را سبخرال
 کاشغان دادند

در سال ۱۸۷۰ م = ۱۲۸۷ ق ارضی و مت در بلاد است کرستان که طریق مرسله
 فیما بین بخارا و کاشغر بود بحیطه تصرف درآورده و حقیقت سند مدیدی فیما بین
 این دو ملک را برینند و در آن هنگام نظر الدین خان امیر بخارا بود اگر چه خان شالیه
 در سال ۱۸۶۵ م = ۱۲۸۳ ق بیک اردوی منبت و چهاری بدفاع هجوم رودها
 اقدام نمود ولی چنگیز و اطلب که از قون مجریه منسل در جلوسکونم و منسل باطله
 کامل روس نتوانست در مقام دفاع بایستد منسوب و منمرم شست و درو سنا نیرایات
 دخیل را استیلانمودند

در سال ۱۸۶۸ م = ۱۲۸۵ ق نیز خان بخارا بنرم استر و او ملک لشگری است
 بنای جنگ بار و سنا که داشت فی در این سفر هم شکست فاحشی خورده و شروایات

مرفقند را مجبوراً برود سنا تسلیم نمود و در نتیجه هم پنج الی شش سال که بود در سمرقند
 عهد و تجارتنی را منسل عهد نام و خود امتضا کرد و از طرفه این جنگهای پیوده بود که بعد از تسلیم
 نصف ممالک متعلق با دایر کرد و و صید و پانزده هزار تومان راجح ایران و تبریز
 جنگ کردید

در سال ۱۸۷۲ م = ۱۲۸۹ ق غیر از ملک کاشغر در تمامی آسیای وسطی
 ناخوشی و بافران شده شد تمام شتاری کرد ناخوشی و با پیش ازینها
 یعنی در سال ۱۸۳۲ م = ۱۲۴۹ ق و در سال ۱۸۵۲ م = ۱۲۶۹ ق نیز دوبار
 در آسیای مرکزی بمسند ایران و افغانستان ظهور کرد و باعث خسارت گشت

در بیان احوال کاشغر

در قون منمرم افاده بود که مقرب بیک در جنگ خان اراتی که شکست از دست
 یعقوب بیک خورد کریمه القبا با مرایا بکشد نمود
 میر بومی الیه پیش و پیش ادا از یعقوب بیک بکشد امر را از شوق و اغفال این
 میمود که لشکران بدبند که با یعقوب بیک جنگیده و جو از از زمین بردارند
 و حکومت کاشغر را بزرگ خان بدید

امرای شاه ایلم از لاف و کرافت بیک چنین نداشتند که او هر چه بگوید بگوید
 بوقع جری بگذارد و بعد از آنکه پسر از نظر از ایالت و اقوام خودشان با و داد و بدم بیک
 با یقوب خان بکاشن فرستادند. یقوب بیک که از آمدن بیک بیک اطلاع
 بهر ساند به سراسر ای پانزده هزار نفر از لشکر یان خود با استقبال او بفرستاد و بقیه
 باز در میان خان رقی آفاق نشستند

سردار اردوی یقوب بیک میرزا احمد بود اگر چه هر دو طرف اطلاع از قیوم جریه
 داشتند ولی از آنکه میرزا احمد یقوب بیک جنگهای زیاده و دیده مخصوص با و بهانه
 جنگیده که مغلوب شده و کاهی هم غالب آمده بواسطه تجارت فی احوال اطلاعات
 فقیه جریه بیست آورده بودند بعد از آنکه از مخوف لشکریان خودشان را مطلع نموده
 سرداری بخینه را میرزا احمد میره را بقیه بیک بکاشی بقیه یقوب بیک در جریه
 گرفت و چند آه توپ را که از کاشن با هم آورده بودند در نقاط مناسب جایگزین کرد
 شروع به باریدن نمود

با اینکه یارکنده با توپ نداشتند و مانند مهاوردشان عظیم دست خود نداشتند
 با تش توپ کرده و نه تنها عظیم و مرکبات و اوقاف در حرب لشکر متقابل نمود و بیک

حمید بیک یقوب بیک کرد و مخوف را از هم جدا نمودند یقوب بیک نیز در آن اثنا
 بخشی از آن برداشت ولی ویک که هجوم بخت یارکنده یان و زخمی خود نزدیک است
 باعث اندام لشکر کاشن نشود اتفاقا بوج زخم نموده لشکریان خود را تحریر بیک
 تشویق بقاوت و دفاع نموده بصدای بلند فرمان هجوم لشکر داد و از سلامتی و جان خود
 دست شست و پیش از همه حمله بیکرکنده یان نموده تا قلب مخوف دشمن رسید و کمری را دیدند
 همه حمله خون آشام نمود

لشکر که این مردانگی را از آن غارت و غنیمت دید باطلع سپیدی با و کرده شدت فوق العاده
 حمید بیکرکنده یان نمودند

یارکنده یان که این شدت و خوشخواری را از یقوب بیک از لشکر او دیدند تا ب
 مقاومت نیاورده و منظم و پیشانی و فرار نیست یارکنده یان شدند
 مترب بیک را با جمعی که همراهی او میکرد حینتند بهرست آورده بکمال جواب
 مقبول و جمع کثیر ریخته با بارت مشمول ساختند

فرمانی از یقوب بیک شدت بکاشن نموده از برای استراحت و شوخ و کاشن کرد
 چنانچه بوشنول تدارک شد و از زخم او که کوار لقتت را بخوابانیده بودند بیاورد

ابدا صورت آرام و اوجاع نموده با امر او صاحب منصبان بنای محبت راجع با برادر
شهر نو گذاشت.

بعد از چهار روز با محبت شهر نو کا شتر را محصره نمود در آن سکه که دو هزار نفر
از لشکر چین ساخلو بودند ترتیب صفوف داده کرده از قلعه پرده کرده بنای جنگ را
نمودند جنگ و جمل شمراده نشان و پشت شد یعقوب بیک که با سابقه غیرت فنی
پیش از لشکر خود رفته بود بپشت یکصد چینیان افتاد اگر عید آنجا قصد داد او نرسید
او را اسیر کردند و کشتند.

انقض چینیان بزور بار و بی شکر اسلام تو انشد مقاومت نمایند و محبت قلعه نموده
مصور شدند و بعد از چند قطع امید که از ورود امداد کردند چنانچه طاقت انجوم
بناچار با روط آتش زده بر رویه شدند و سه چهار هزار نفر کس که از خدمت با روط رانجی بسته
بعد از استیلا قبول اسلام کردند و از قبایع و یقوب بیک محصور کردند.

یعقوب بیک شهر نو کا شتر را پای تخت امارت خود ساخته با بادانی آن پرداخت
و بعد از یک ماه نیم بهرم استیلا بر کس بهرامی یک اردوی منظم تو بر آن ویست
شد و محض اینکه بهشت ظهور نماید و بسته نشود بزرگان را نیز در سبزه ای اردو بیا

برو و شمشیر که در محاصره نمود

در آشنای محاصره بیک محمد و (برگهان) و صدیق بیک و قسیمی بدست آوردند
نصه و خیر و چاق را اغفال نموده از اردو که خستند و اردو شهر نو کا شتر شده
با اغفال مردم پرداخته طرنداری زیاد برای خودشان بدست آوردند.

در آن هنگام قتیله که یقوب بیک می شنیده بود چه و ارث شروع جستجویی نمودند
کا شتر بود که که خست و به خواشانش اتفاق نموده قتیله از لشکر این علم بی اطلاع را برآورد
چندین نفر از کرده بود و به قول که سایر اسیران و مسکین نیز تسکات طریق بنی عیسان
شوند با خیالت که محاصره را ترک کرد و بطرف کا شتر متوجه شود و ضمن حمل صنف نموده با
اقتیاس مدعی سند امارت اطلاع بهرسانیده لشکر او را تعاقب نماید و هرگاه در محله
اقدام نماید طبعی است که روز بروز بهر خواه بزرگ خان زیاد شده کار او باطلست
اول از آرزوی او بجهول پیوندد و منکک چپین موقع محصور چن سده مجاهدين برآورد
نماید شکستی نیست که مجاهدين را منهرم و پشیمان خواهند کرد.

اما یعقوب بیک چپین موقع خطرناک نیز تو بر بزم عالی عیسان خود بیاورد و در سبزه
از خطرات خود بخارج داد و صورت عیسان بزرگ خان نمود و پس از آنکه بیک

غیر مستقیم بود است علی الظاهر نظر نیاورد و بیک مهارت از طوطی نماند
 اغفال نموده محاصره را گشت بجا نفع عودت کرده یکی شهر کا شغرا شدت تمام خطبه
 محاصره در آورد. چون بیک طرفه که نتوان بسیار و نیم است شبی غفلت
 استاده کرده بهر ای چنانچه غر از دیو اقلیم پان آمد و تبرکستان که سخت
 سایر محصورین بعد از چهل و سه روز تحمل محاصره یقین کردند که تیغ بیک قلعه رفته
 خواهد گرفت بنای مان را که باشد و از سر بر می آید تا فیات لازم را گرفته قلعه را
 تسلیم نمودند. اما خان شاریه قلعه که داخل شد اما که ابتدا دشمنان و دیو و دیو
 ساخت و لشکر گردان را نیز بعد از تسبیح است تقصیر تو گری پذیرفت و بزرگان را
 نیز مجبور خواسته گفت من را بکشتم اما بعد از تسبیح من بعد از آن تو در کا شغرا
 گرفتند و بنا و صورتی ندارد از جمله جای است که ترا بگذراند اسم من و بعد از کینه
 بزرگان را از راه هندوستان بگذراند و صدق بیک را نیز بزرگان نخواست و او
 هم بعد از یک سال زمانی در زندان فاس یافت. اما بزرگان مدتی در کا شغرا
 محبوس و نبردی شد بعد تا شکست آمده و در آنجا فوت کرد. آنچه بعضی مؤرخین برسانند
 که یعقوب خان بزرگان را با هم که بجایار روانه ساخت بی محل است پیش را لیه

پیش را لیه در محبت ارشد شرف با سپاه اول آمد از سلطان عبد الممنان و
 استاده محبت اعاده مهارت کا شغرا نمود سلطان شاریه بنا به خط چنگیز
 بحر قنای بی همراه نموده نقطه مست بود محبت سراج و شیت عمر باقی مانده هزار
 صد و چهل و سی طلا داد و از جانب دولت روس سفارش نامه رسمی خطاب
 به خیرال کافان گرفته او را بهر آقا بکشند روانه ساختند. آنچه بعضی نوشته
 که چون خان شاریه یعقوب بیک را قاهره قاهره و گاهی استرا خود تمام آثار
 دید باقیه حسنیت او را بهر خود خواسته گفت تو در امر حکومت بزرگان
 هستی و بنای نداشت خودت هم استحکام بهرسانید من که خواهم رفت با بایک
 تو نمکت و حمایت و حفاظت از استیلا می شمرم بناید بعد از این فرمایشات
 من حکومت را با تسلیم نمود این فقره هم بی محل و هم باعث خنده است
 . آیکه ام احمق است در عالم که بدون اجبار این امر را قبول نماید

حقیقت مطلب این بود که در فوق مصرض افشا و در آق یعقوب پاک زمانی به
 اقد قوره اما موری مغرض بود که زیاده از او ایسکری یک ایالت کوچک بود
 و چون به خصوص از دادن این ایالت منحل طلب بشود می طرف از آن جدا گان

و با اظافه عمومی رسانیدن نظام و تلبات مخوانه مشارالیه بود با شکایت امان
ایالت اورا از ولسیکری مغزل و مکتوب ساخت

الغرض بعد از بن صدیق یکپ و غلام قه قور که بکعبه یکپ انحصاری که مقصد بود
و ضلالت فاسده در حق او داشت شد بکان بکان تادیب و تنبیه نمود از طرف
باجار مکت و رفیع عزیت کوشید و از طرف دیگر مقدار قشون را افزوده حتی الی ان
منظم ساخت بعد از آنکه کایش نفعی پیدا نکرد بعزم استیلا متوجه شهر ارباب شد
و در وقت یوب یکپ را که محمود یکپ میر شهرند کور شدند بهر ای که چهار هزار
مرد جنگی بهر عمومی الیه را دوستانه استقبال عرض اطاعت و تعجیل نمود

- ارباب -

این شهر فی الجمله بکلی حصار و کاشغرواق و در ارامی قرب پانزده هزار
نفر است در آن اما که صدیق یکپ وارد کاشغرمیشد الی این شهر عزم مسلم
اختلال را برافراشته صد و شصت نفر از شکر چین که در آن شهر محافظ بودند
کشته و در تحت ریاست محمود یکپ تا بازور که یعوب یکپ لشکر بان سلمان
کشیده بطور جمهور و اداری مملکت میفرموده مترجم

بعد از تحسیر ارباب و لغزیم تحریقه (صارقول) متوجه کوهستان شده لدی الورد و صحرا
نموده الی یکپ که در آن حصص و حصص این تسلط را بپیشیان استر داد و نمود و عزم تسلط را
برافراشته بود قیام بجادلت و تعاضد نمود که سخت و امانی نیرید و نوحه
شهر و قلعه را بکعبه یکپ تسلیم کردند و مشارالیه نیز با باطل خاص و محمد را در این شهر
نایب الیه نصب کرد

اینچه بعضی از متوفین نگاشته اند که بعد از عرض اطاعت الی صارقول الی یکپ
جمعی را با خود ساخته در سال ۱۲۸۶ م بعضی از خاش و دهل و کاشغرا
عنایت نمود و بکعبه یکپ رسید و در همان جنگ بقول افتاد و بکلی حاصل کرد
و تحقیق است چه مایه ایم که الی یکپ از روزی که از صارقول که سخت تا و قه
اخیره کاشغرمواری بود و در ظهور خاش و دهل و کاشغرا بکعبه یکپ از راه
خوبل بیرون آمده آن جم و دهل شورشیان شد

- صارقول -

شهری است واقع در میان جبال شامنه و جلجلی انبوه کاشغرمشقت و تنواری
دارد که ارتفاع دیوارهای آن چهل و شش مپست و دروغ است و دروغخانه

عینی از شدن قسطنطنیه چون در مکرر عمومی ساخته شد و این جهت از نقطه
 نظرن حرب بسیار مهم است و بر لشکری این قلعه را ضبط نماید که هستان کاغذ بر این
 مجادله بحیطه تصرف آن داخل خواهد شد از آنجا که اراضی و مهمت این شهر را آنها رسانده
 مشروب میزند و خاکش بسیار باقوت است هر نوع حیوانات در زمین آن بجا
 می آید مراتع باغی این هم کله کله حیوانات اهلیه مالی را و از کهنه یا مقدار انالی
 از می آلی چهل هزار و مقدار مالی بکشت از صدلی صد پنجاه هزار تخمین میشود (ترجم)
 الغرض و وسعت قلعه بزرگ از تخمین این که در قبل دفع میاید میگردند به روی هر یک
 آذوقه عرض اطاعت نمودند یعقوب بیک نیز نظام بشکر خود داده شش بستر داد
 (مارالاشی) نموده قسطنطنیه از لشکرانش را ببرداری میرزا احمد میرت تمام محبت مارالاشی
 بخرامم و خود او نیز بهر ای او غنچه شش تحریک الحام نمود . مقدار لشکرین که در دالاشی
 ساغوبودند از هفده هزار نفر کمتر نبود این لشکر قدر دایه بصورت و شهادت تر از لشکر
 اسلام بیک تانت جان سپارانه مقابل کرده و در آن وقت تحمل انواع شایه حرب میشد
 بودند . چون قلعه مارالاشی بسیار متین و حصین بود توپهای بی خان که یعقوب بیک
 در بستر ای خود از کاشته برده بود در تخریب دیوار قلعه بکار نمود و در وقت شرم

میتن و قلی کوله بزرگ در کوه بجای رسید آخر الامر زده با آنها گذارده و پنجاه دیوار باکو بیده
 مثل عسکرت عرب بروج کرده . همچنین بیک غیرت حیرت بخش عقول دفاع
 بواسطین اقدام کرده بر سر دیوار حین شش و سنگ و کوله و کیمهای بار و کشتید
 زده میخیزند . از آن طرف کاشغریان در طعمه میزدند که ناظرین را بزره می اندازد
 از جان دست شسته و ابد آنها با باران طای چسبان نموده اقدام بروج میسازد
 . در این هجوم اشخاص دیده شد که یک سرشته شمشیر را چون کوفه یا یک یک است
 ضایع کرده با بروج بروج اقدام میزدند . منظره هولناکی آنها داشتند که دست
 بر بالای بروج انداخته از دیوار بکنار کیمهای قش زده با روط سوزان سوزان از بالای
 بروج زمین می افتادند . الغرض این محاصره شدت بسی غیرت طرفین مدتی
 است اذیافته خرامام یعقوب بهادر نام پانی از سربازان یعقوب بیک که چری
 و شهادت یاب بستنی و دامی بود بیک جرات و شجاعت فوق العاده که احدی
 از او مایل نمیکردند بواسطه پنجاه چنگ باره انداخته مثل کربلا رفت و خود را بر جی
 رسانید چسبان با او پر خاش میگردند که (گلکی لاور) نامی از امرای یعقوب بیک
 فرصت را غنیمت شمرده بواسطه نزد با آنها و پنجاه و کمد با او آبجسمی خود که کمر از سرباز

خود را بر بالای دیوار و برج رسانیده جنگ کنان در دانه قلعه رسید پشت دروازه
 بکشت و از خیمه میزد و یافتند از یک طرف پنهان چنگیده از طرف دیگر هم دیوار
 غراب کرده جهت مروانه و سطوت رتبه در دانه را کشیده و محارین را دوست
 بفتح و نصرت کردند. از آن طرف یعقوب بیک کسبای عظامی سگ را در بکو کذا
 اعلان نمود که هر با در یک کله پنهان با و در دست خود یک طلا با و خواهم داد
 لشکر کاشمیر که این اعلان شنیدند محض بیکه نایل این اسام شوند پنهان در بکو کذا
 سر بریده و یعقوب بیک آوردند که چند نفر با یک دست قله بند و خیمه
 محض با و کاری این فتح از سرای تقطوع چسبان با نمودند و دو چو چسبان از درای
 محو را بود ساخته این قلعه را زیر سر و خشد. بعد از این فتح عظیم مبلغ خطبه
 قهری یعقوب بهادر داد و منصب سلطانی محبت فرمود. چون لنگلی لاور نیز فرامده
 قلعه را اسیر کرده و یعقوب بیک آوردند بود شیر خود را با و خشد و چون لاوران فرار
 نمود. چو کومت شهر مذکور را نیز بر دستان چو کومت نمود و از آنجا متوجه کاشمیر

- مارال باشی -

این شهر در سن رود کاشمیر موسوم به دقل هو و بر سر شکر که بر عوی کاشمیر است

واقع شده و اطراف آنرا دانه و در بخل انچه و آنها را بزرگ و کوچک عظام کذا
 عرض دیوار است که شش چهل و ارتفاع شصت و دو ذراع و مخصوص بشکر چسبان و شهر
 بسیار با صفاست این شهر بچو کومت از پانزده الی شصت هزار کشتی نالی فی مابند
 و این لشکر هم با عیال و اولاد ما و برایش شمر شده مجبورند که ده سال اقامت نمایند
 اقصای مارال باشی از محیط نزار شصت و یک متر است مترجم

- پوت -

یک نوع باستانی است که در بکو قلع که میخوانند کوله ریزی کشتن این شکل میازند
 اقصای پوتیا را نیز از آن اقصای مارال شمرده و قرار میدهند چون بکو قلع
 پوتیا سپردار میشود و پوتیا با و اسب کوله و شش کار میکنند محصورین هم مجبورند که
 که در بکو کام کوله ریزی در زیر زمین پنهان شوند پوتیا را در شبها با میزنند
 و چون پشت آنها را در شکل سطح نایل میازند با سانی توپها را با اسب سیر (مترجم)

- در بیان محاربه مارال باشی -

چون در فوق دقل با کشتن تفصیل بعضی مطالب کشتن عظام رسانیده بود لهذا
 چندی را اقتصار نموده در اینجا محاربه که یعقوب بیک با لشکر اوردی داشت

کرد و هر غرض خواهم رسید

چون یار بیک کین عمومی امرای شت یار کند از حرکت توقیات قیوب یک
استیلا کرده بود که از هر طریق باشد میروی الیه یار کند را استیلا خواهد نمود
ادامه اقبال ثبت و وطن خود خستیا رخسارت و اظهار دناست نموده از دزدی
که قیوب بیک شروع محاصره مارال می کرده بود با و بنای محاصره و مریدان
و پنهانی کتب قیوب بیک فرستاده در ضمن حاضر هر خدمت خود را اظهار کرده
بود. لشکر قیوب بیک که وارد یار گشته شد از هر طرف راههای آمد و شد
بر آنها مسدود ساخت روز سوم محاصره بود که احمق خواسته خفاقت حال
کار را و خیم دیده او شیر خیم کتب قیوب بیک فرستاده عرض خفاقت
تا ثبت نمود. قیوب بیک هر روز از آنها اخبارات را جبهه تیرا می کرد
گرفته در هر جنگ تیرا می کرد یارانی نتیجه می گذاشت روز دهم محاصره بود
که از محصوریت و عدم نفوذ سبب آمده هر یکی یک مثال شجاعت شده و کنگ
محموریت نمودند و بر تمانه در میدان شجاعت و قربانی بر از جلوت کرده و
خون نشان حماسه غرابه زار و غار را با شجاعت و شجاعت نمودند و شجاعت

عمومی نمودند. چون در جنگ و شیر روزی که غلبه غلبه نمودند و شجاعت
بوالجیب از دهم روز محاصره قیوب بیک امر او صاحب مضبان شکر خود را
بجسور خواسته خطبه آتی را برای آنها خواند و شوق جنگ نمود
ای امر او صاحب مضبان و برادران چاق و حقین. فردا یازده روز شد که این
محاصره کرده در خاک و خون عظیم و خراب و لیران با شجاعت شیر یار کند یان شده
و شیرانم بگویم که اصدی از انانی اردوی پیاده می شود که یک دو نفر از منویش
در جنگهای یار کند بیاجرت ایزدی پخته نباشد و شکی نیست که اردو و انان
القصاص القصاص کویان بر اردوی با طیران میکنند و اگر ما خد کرده از یار کند
شیران و جبهه شکی نیست که در قرا و قصبات و شهرهای خودان زمان برودان
جبهه مذاده مارا با بسته باره ب استقبال کرده با هر قنای حقارت آئین
را و جانهای خودمان نخواهند و سایر عیوبت کار را هم شما مثل من است
میدانید و دیگر خودان میدانید و خط ناموس مردانگی و شجاعت و شجاعت
از برای فردا است من بدان جانان غم باقی را خودمان میدانید این دولت
مخصوص من است نعمت شما چه میدانید که پشتر از من بوده و هست خدا

بعد از این خطبه هر یک از حاضران را علی مرتضیٰ شمس و از خود زنی و منون ساخت باریان را
 و صاحب مضبان نیز شمشیر بوسیله قسم می‌داد که تا جان در بدن دارند روانه جنگ
 دشمن نیایند و او را نیز بفرستاد و بفرستاد و بفرستاد
 در جنگ فردا یار کنند یان در مقابل مقاومت ویرانه و چلهای پی در پی فتنه‌اند
 کاشغریان توانستند بشد منظم شده که گشتند کاشغریان تیر دست اگر کربان
 از شکست و غاب و مغلوب که گشتند و عاقبت گشتند مغلوب و کربان و شکست
 در اینجا نیز دست از جان بگریزیدند چون یار کنند یان در شهر از هم جدا افتاد
 بودند از این چارگان فقط در شهر شست نیز از نفس تنگ و باقی مجبور بر نفس طاعت
 قبول تابیت شده دست لاف بدامن یعقوب بیک انداختند و او نیز با آنها ایستاد
 و او اما محمد علی بیک جمعی از اعیان و اشراف بر چگاه ابدی فرستادند
 یعقوب بیک نیز نیاز بیک و اتقی خواجه را بحضور خواسته بهر یکی موجب کرب
 مقرر کرد و حکومت کوپار را باقی خواجه و منون را به نیاز بیک و عفو و حال بیک
 این دو شهر را هنوز استیلا نکرده بود و حکومت یار کنند را محمود و خواجه اده متدار
 کافی از قشون خود ساخته که داشت و فرمود قلعها را بمشیر و متدار قشون را بکشیدند

عودت بکاشغری و بدین نخواست که محمود خواجه را از حکومت بیکند مغلوب
 و در جائی که با نامی را و بعد از پنج شش روز او را هم غل کرده و بکشد را
 منصوب ساخت و بعد از آن روز لقب بکی را با حکم بهر بخارا که امیر مسلمین
 آسیای وسطی منصوب میشود بالقب خانی لقب به امان خانی شد که با هم بودند
 اسمش را لیه را بعنوان خانی مذکور خواهیم کرد.

- بار کند -

و شهر باین اسم معروف و بیکی بکند و بکیری بیسیکی متنازه و معروف و هر دو
 این شهر را بی ترکستان چین و موسوم بخارا می‌نامند و در طعای رود
 خانههای قشور و طعای واقع و دارای شصت هزار نفوس و مرکز ایالت یار کند است
 علاوه بر سکه خارجی نازین قلع محلی بیک عمارت بسیار عالی مخصوص مقام ریاست
 اسلام و در عمارت عالی نیز مخصوص بهر دو و حاکم صنی و یک عمارت بسیار بزرگ
 در این شهر موجود است بازارهای طاق دار و کارخانجات مخصوص منج افطیس
 و بریریه و کتان و قالیچه و تجارتخانه بسیار و دمنده در هر راسته با نظارستان
 میرسد معاون جواهر که تاکنون مخصوص ششم در کوههای بیکت و قوت دارد و کار

میکنند و این شش پرچ در اندازه دارد و پنجم از او بیست و ارتفاع آن از پنجاه هزار گدیده
 و پنج متر است اما یکسده تازه در مقابل کهنه واقع و اگر چه از یکسده که بزرگتر
 و مرتفعتر از آنست و دارای چهار دروازه است ولی عرض و پهنای آنست و در دو دروازه
 آن حصیل و چار ذریع است و در جلو و در پشت آن حصیل است که عرض فغانی آن
 پست و مرتفع است و در سنگام خود در شش آب پر میکنند این شهر بسیار زیاده تفتیش
 از روی هند شده ساخته شد و بنا بناهای بسیار با شکوه باین شهر نیت داده است
 چنان در این شهر قامت دارند اما بی آن کمتر از پانزده هزار نیت علاوه بر این
 همیشه و در هر لشکر چینی با خیال و اولاد خود در این شهر سکونت دارند مدتی در قیام
 انایام شهر یکسده که در آن ملک چهار چوبی شیر بود در سال ۱۷۵۲ م = ۱۱۷۱ هـ

استقامت استیلا چینیان فغان از آن تاریخ تاکنون سر فروغ و قایل که در آن ملک
 ظهور یافته درین کتاب معروض افشاده و بعد به بعضی حکاک که نگارنده فغان رسانیده خواهد بود

— در بیان فغان ختن —

حبیب الله خان که در فغان که پیر مردی بود فغان و در امور سیاسته کامل حکمت متین
 یعقوب خان را از نظر دقیق و تحقیق و در کمره تحسین نمود و چون یقین حاصل کرد که خود را

و فغان حمایت یک حکومت تقدیر نماید و فغان کار از حکومت فغان یعقوب خان بخت
 بعد از اتمام در حمایت خود را موافق پست یک خود یا فغان فرزندش ابراهیم خان را
 از برای نیت حصول این مطلب بطرف فغان ارسال داشت . چون شش کشته
 در دروازه فغان و فغان و فغان شده مترددین این دو ملک مجبورند که باین شهر
 چند روز به مجامع تحویل لازم نگذشتند و در ابراهیم خان را که یعقوب فغان
 دست از اعیان و ارکان ملک خود را برای استقبال فغان بومی ایستاد
 بعد از ورود و همان غیر خود نمود بسیار اوقات و رعایت راجحه و بعد از اعطای
 و هدایا بدو که او را غریق در بای استنان بخت ساخت و تا روز حرکت
 که از قصد مقصودش سؤالی بر زبان نیامده بود مسکنی بخت آورده از برای چادر
 جهت مسافرت نمودن و بجهت خدمت خانم بودن مشارالیه را استراحت کرد . چون
 ابراهیم خان جوانی بود بی تجربه و فغان از او سلیس سیاست لطف و عاطفی که
 از یعقوب فغان دیده و او را از هر چه در زیر بار شتر ساری و استنان آورده بود کجینه
 سر از راز و نیاز جو سراسر از امان نمود . یعقوب فغان که ازین باوریت که در حق
 نه مدید از جلو شرف کا خود بود اکای بهر سانید مساند و فغان فغان بسیار نیت

که اتنی بستر و نغیر از برای منع این حمایت بخیر مملکت نقی بدست نخواهد آمد و بدین
گفت حقیقت پر عالی شما که پیشوی مخلص هم باشد این مطلب هم را خوب درک کرد
و در دست ام حصول این امر مفید شما و از هر گونه تعجیل است بشد ولی انیس هزار
افسوس که امروز مملکت خود را شورش و فساد هتلا کرده و قوت و قدرت حکومت را
محو و نابود ساخته حتی غالب امراء اعیان و جمیع شیرازی اسکریان آن مملکت برین
نموده اند اگر چه خودتان در سر امر مختارید اما در حقیقت مخلص در این سافرت برای شما
غرض نیست بیهوده پسری عاقل نخواهد شد . البته خودتان از روز و درود باین مملکت
تا حال از رفتار و شواری خود است با ظفر خود دید که محبت و حرمت من در حق پدر بزرگوار ما
در چه پایه است و این را هم خالصا مخلصا میگویم که اتفاق حکومت نقی با حکومت
کاشغر قبول حمایت سایر حکومتات در حال مفید و نا فتر است هرگاه شما حصول
این امر خیر اقدام فرموده باشید در دنیا و آخرت ناجور خواهید بود .

ابراهیم خان که بی خبر از لطایف همییل بود فریب یعقوب خان را خورده و شما و خط
که در حصول امر اتفاق حکومتین جدا اقدام نماید چه این اتفاق را اشارتیه موافق من
مملکت نقی دیده و از این تقاضای انواع خوشحالیها تصور کرده بود . یعقوب خان

دید که افونش موثر افتاد و پشترانش در کرامت دستش اصرار نموده خان شارالیه
نفر از جنین اعاده نموده بود . چون ابراهیم خان نقی رسید عاقلی پدر شد سبب خود
خود را بعد از عرض خان شارالیه تحسید را باز کرده اصراراتی که از یعقوب خان دیده بود
برشته بیان کشید فضلی از اخلاق نه و رفتار استخفه خان شارالیه و طالب اتفاق
با حکومت نقی بودن او را و منافعی که در تقاضای تصور کرده بود بسمع پدر رسانیده
هر چه بعد اتفاق نمود . اما از آنکه حبیب الله خان مردی بود و محبانه دیده و در بود
سبوق تجارب و عاقبت اندیش بود بعد از فکر و تأمل رو بفرزند خود کرده گفت
(ابراهیم یعقوب خان تو فریب داده و عمده آمل ازین تواضع و تحسین که در حق تو
بجا آورده ما را در دامن جل ساختن و مملکت را استیلا نمودن است پس بعد رو با ما
و از کان حکومت و اعیان مملکت گرفته نموده . این فرزند از نا امانی و بی تجربه بی
فریب یک کینه کارستولی را خورده مرا دعوت باقی و ناپایداری نماید و از هر چه
معامله و وضع میشود که یعقوب خان برود می ما را عاقبت خواهد نمود پس بر شماست
که حمایت را از دست نداده همیشه بکارزار حاضر باشید . نعتیارا بشنول تکرار
لوازم جنگ گذاشته بعد از خودت ابراهیم خان از حرکت یعقوب خان اطلاع بطلب

کنندگان تمام بدیم . ده پانزده روز بعد از عودت ابراهیم خان به افجه برد

دزیر اول را خود را خواسته فرومود که ده هزار نفر متجاوز از لشکر انتخاب کرده برانید

و در پانزده فرسخی خنق در جای مناسبی در کین نشینند و این طلب را بهایوش ملک

یا کنند هم نوشت . بعد از آنکه از لشکر خود انتخاب کرده بهرست تمام برانین

قدم نهاد تا که به فرسخی خنق رسید نصب خیم نموده از قشون خود که چهار صد نفر

با خود همراه داشته باقی را در جای مناسب پنهان کرد . بعد یکی از شبهای

که موسوم به حسن جانبای بود خواسته بختن بشارت فرستاد حسن جانبای که بختن رسید

در حضور حبیب استخوان اداره کلام فرستاد و اول نمود .

فرزند کرامی و منوی حضرت عالی که یعقوب خان است با کمال تعظیم و احترام عرض سلام و ادب

مدتی بود نیت حج کرده و آرزو داشت که مشوجه که شرف شوند اما این واضح است

همان آن که ایشان نیت می ارکاشغری چون بگذرانند چنانچه دهل در آن ملک است شده

پایان سیول و امالی را عموما مقبول خواهند ساخت بنا بر این ملاحظه عبادت ائینیت

عند دل کرده در کفارت این نیت و محض انیای حبیب دیانت بهر ای سید فخر معزم

زیارت بضع مقدس حضرت امام فخر صادق تا بظان فقط آمده است از آن درگاه

بندگان پناه دارند که با ایشان اجازه فرمایند از خاک خنق با بهرستان خود

مرد کرده با حسن متبذره دل شود باقی بسته بسا عده علیه ان حضرتت اظهار صدور

فرمان است

حبیب الله خان چاره که این خبر حله کرار شنید فرمود حسن جانبای را از برای بهرست

باطلاق و گیر برون بعد از لشکر بیار عدم قبول را موافق کار داشته میخواست که

جواب رد داده او را قبول ننماید . اما ابراهیم خان که فریب او را خورده

و از و خاست کار را انیش بود بید گفت اگر روی طمیسان بتعویب خان نیم

وراد و دخول بجاک خود بدیم او را کمری است خلاف انسانیت و اسفیت

ثانیاً باعث بخش حصول صداقت و او را دعوت بجا رب و مخالفت است

بهتر و سزاوارتر آن است که با استقبال مشارالیه زقه با کمال جلالت و جمال او را وارد

خنق نموده بهایش بر دایم و با نوا میله از خود مان مطن محسوب با اتحاد و اتفاق

بسیاریم . چپا رحیم الله هر چه فکر نمود چاره نیافته نهایت موافق مصلحت از

دید که ابراهیم خان را با حسن جانبای روانه اردوی یعقوب خان نموده بهانه بهم

خوش آمدنی تقش احوال و خیال نماید هر دو را بمض و یا روانه ساخت .

یعقوب خان از ورود ابراهیم خان اطلاع بهرسانیده بیک حرمت فوق العاده خان
 شاریه را استقبال کرده پای اندازد از پای پشک سترده بدینا داد و هر چه
 از برای فریب دادن یک ساد و لوجی لازم بود عمل آورد حتی امالی اردوی را بشمار
 آورده زیاده انحصار نفیستند از شستن خود را بموقع ثبوت گذاشت و ابراهیم
 معززا و مکرم با پیش پذیرفتاد . ابراهیم خان که وارد حقن شد هر چه از پیش
 دیده بعضی چیزها را بر این صیقل انداختن بغیر نیش گفت که معلوم شد یعقوب خان
 بسیار خوب آدمی بوده و با هیوده و چار و میکان شده ایم ما و ام که او اینقدر حسن
 توجهات در حق ما نشان داده و بستر و سفر او را تر این است که او بمانده ما و او را
 استقبال کرده و بغیر زندی قبول نایم . بنا علیه مدارک استقبال را دیده بهر جا
 دو فرزند و میان بکومت خود با استقبال یعقوب خان شرافت و با کمال اقبال و احترام
 قبول کردید بر یکی از او همای صیقله خان که عبارت از سی و پنج نفر بود و بجای
 همان داد بعد از پانزده وقت عزت و اکرام یک شاره میر با بنها و همانها را احاطه
 و عهد ام کرده همان نواری بجا آوردند و ابراهیم خان را بهر ای برادرش بجا بردی
 برده بعد از اتمام دست پایشان رسته بمحور ساختند و صیقله خان را نیز

پیرای او مسئول کرده و ستانی سهم بدین او طایفه مذکور یعقوب خان رو بنجان شاریه
 کرد و گفت الان بخت بد و الا یکشم بچار چوبی بانه خان خبر دادن چاره نیافه
 بعد خود را تسلیم نمود و یعقوب خان حکم آن را نوشته و بهر او تخوم ناحیه بخت فرستاد
 و امر و جاسوسهای سرزمین یعقوب خان از سر حدین اندک خبر آوردند که یک
 اردوی چین رو بختن میاید چون بن درینجا با اعیان قبول بعضی مواظقت و عقد اتفاق
 با یعقوب خان بستیم و میویم در این چند روز بختن بایم این حکم را گرفتند همان آن
 نصف لشکر را بشمار جاده فرستاده و عاقلانه حرکت و بختن مروانه تعالیت بنمایند
 و روز بروز وقعات را بعضی بن برسانید

- توضیح -

شده جاده یکی از شهرهای واقع در سرحد شرق شمالی چین و از حقن چن منزل دور است
 مقصود یعقوب خان نصف لشکر حقن را بجهت بان شهر فرستادن و قوه عسکریه ختیارا
 کاسن بود چه میدانست که ختیارا را با سانی قبول نموده خواهند جنگید و بترجم
 الفرض بعد از فرستادن این حکم خان شاریه صیقله خان و دو پسر او را معلوم
 در یک عمارت نشاند و بجا شرف فرستاده که در زندان نگاه دارند . بگویم شکی

که در پاره فرسخی حق در کین که آشته بود که خود ساز از روی بدو برسانند خودی
 بهر ای چنانچه بشت نفر متوجهین شد . امر او را مورین قن که مطلع با در بیان شالیه شد
 بستان قبالتا در طرف راه هر نصف سلام شد شالیه بقیل را با بکمال
 بشت قبول کرده بود که اعحضرت پدرم در اردو قبول ترقات که اگر سیر
 هشتادین ساعده فرموده باز داد که شهر را تا شکر کرده بیان از قشون سپهر
 هم خودشان شریف خوانند آورد . امرای حق کلمات ابد فریانه از اهل صبق
 نموده با کمال اغراض استرام او را شهر برود مردم چنین پنداشتند که دو حکومت
 متحد بر تاقی قرضی نموده اظهار خرسندی میکردند امر الشکر را احضار نموده از نظر
 یعقوب خان گذرانیدند . خان شالیه بسیار تعریف از نظم لشکر نمود فرموده است
 از دشان گرفته که سبزه از آنها از در خانه خود بدهند نصف پسر اسیر را که بیان
 از دست لشکر گرفته بودند در جانی سپار کرده محافظت آنها را با کمال شکران خود
 بعد اتمام امر او اعیان حق را بحضور خود خواسته فرمود که فردا پد خرم من باشم چون
 تشریف خواهند آورد با مالی اعیان نماید صبی از که در شش نماند بهر ای چنانچه
 بیایند و در طرفین راه استیاده نظر شرف قدم پدر بزرگ از خود بگویم . اعیان مالی

با کمال سه دره ابلج اعیان که گور را احضار نموده صبح علی الطلوع از شهر خارج شده
 در دو طرف راه مظهره دوم ایشان نماند . مدتی نشد که لشکر اردو پیچید
 نفری یعقوب خان رسید فوج و اهل حق شده الح که از دست لشکر حق گرفته بودند
 در تحت محافظت آوردند . چون اعیان مالی دیدند که سیصد نفر یعقوب خدیو را
 شد و چار کر و خیال و خطرا کشته از لشکر یعقوب خان رینه و از بیمه میرسد که خان
 با کمال است از جواب (عقد تشریف خواهند آورد) حرف دیگری نشنید . نهایت
 از یعقوب خان رسیده خان شالیه اظهار استعلاالت کرده فرمود که وفات کرد
 عالاخر اینکه بچست نماید چاره ندانید . این حرف را که مالی شنید از یعقوب خان
 روگردان شده مطلقا تکلم را از او میجویم گفته سل سلف نموده و آن شب طلعه
 صبح در کافه مجامع بستان کرده سه ربع قشون یعقوب خان را طلعه میر شریف
 خنجر و تیر اتمام نموده طرف عصری بود که مجامع را کاما منظم کرده بدره بخیر
 رسانیده قبول پرون کردن آنها بود که اردوی و حسن از نفری یعقوب خان بهرین
 رسیده حیات تازه وقت بی اندازد بانهاد اوند و بدون استراحت و افاقت
 شروع بقبال کرده مجامع را تسبیح نمودند . بعد از جنگ سه شبانه روزی که باقی

وسا طوره چاق بعضی است که در دست نازده بود کرده بودند تقینا دیدم که میخواستند
از عهده پانزده هزار لشکر بالتبیه بخودشان نظم دست بریانند اسباج نوزده هزار را
در که چاه غرق خون یافته منضم خط جان بانی نامکان ترک محاربت مجبوراً اظهار اهانت
کرده بخت نموده . چون تقصیل غدر و افساسی که کاشغریان در حق خشیان در این مجاز
روا داشته اند بکلیت منظور کشیدن باعث ترانید مسافرت و تجدید عداوت میشود
نظر از بیان آن نموده بجهت بعضی مطالبه کنایه میفرمایم که کاشغریان هر که را در جوار
صدیان نموان بکشتن بشد و علاوه برین خلاف انسانیت و اسلامیت تمامی نمیکرد
از لباس عمو کردند . از بعضی بعد از اطاعت تقینا یعقوب خان نیاز یک را حکم
ضرب کرده پانزده هزار لشکر تیر سالیکه داشت . چون سکو کات چین در این عهده متولد
اعلان نمود که هر کس از آن سکو کات داشته باشد که اگر ظرف سه روز بصفت رسید
بکه کاشغریان عهده م خواهد شد چون امالی استنایا بکلم نکردند مشارالیه هم مجبوراً
شدت و سیاست شد که درین باب مشارالیه را نباید مواظقت نمود

- خن -

لفظ خن (و خون) و خون اسم ولایتی است بزرگتر از اوربیکان واقع فیما بین

افغانستان و پاکستان و نوبار و دشت قوچان که عنبر از قرا و نرگس است
و چند شهر و قصبه ستر و نهل در دایره این ولایت است رودخانه ای قره قاش و
دیورک قاش از جنوب این ولایت و نهل و در شمال باری رودخانه خولان دریا
تخلیل نمایند هم و از الکت این ولایت ایچی است واقع در بسیار رودخانه دیورک قاش
فلسه ایچ بسیار تین و افغانی این ایل صنعت و آد های باو یات و پیرنه بین سکن
بهشاد و نهر افنس و دارای مساجد و مدارس عالی و خیرات جایز اسلام است
ارتفاع این شهر بزرگ سیصد و هشت متر است مترجم
خان شالیه بعد از اینکه کارهای حق صورت داد و متوجه کاشغران شد بیا که رسید
دو روز توقف کرد و بنا حکم او ملا یونس حاکم بیا که چپ الدخان چهارده را باد و پسرا
بحاکم خیرت فرستاد و روی قبر آنها بکیر سبیه می نهند .

- ملاحظه -

اگر چه در مقابل تعلات رانیه تهر پشیره کار کرد و مؤثریت و هر آنچه خواست خداست آن خواهد
آمد و محاکات آیه سبب غزالی بای امارت حبیب الدخان و فتوی نوزده هزار
تسلیم این ابراهیم خان است هرگاه فریب اتمرات کا ذبه یعقوب خان را نخورده و اسرا

پدر فاش نموده خود بخود رسانیده بود که قمار این بیه نشیند ممکن بود که یعقوب خان
 بهمان خلعت که قمار شود به یعقوب خان مروی بود درین خلعت غریب و مجهول الاحوال
 بفرست ظلع اصدی از بومیان او را دوست میداشت و همیشه میترسید که این خلعت
 دست یحیی کرده از جنوب شرق بکاشمیر کشیده او را تسلیم سازند و خیال
 حبس شدن خان هم از اتفاق نطقه همین طلب بود ولی فریب خوردن و تسلیم خلعت
 فاش کردن ابراهیم خان خرج پوشیک را بر گردید و پدر حبیب الدخان را با شتر
 گذاشت و در نتیجه مال ملک و جان را با وفادار

اما در خصوص قتل ابراهیم خان معذور باید بشود زیرا اگر ابراهیم را قتل نمیداد
 واضح بود که هر کدامی از آنها فرصت کرمین بدست می آورد مستقیماً متفق فرست از قتل
 آتش افروخته و اختلال روشن کرده باعث آرامه و ما چندین نفر از نفس خواهد بود
 بحسب منع وقوع این دامیه کبری قتل و دست فتنه را موقوف صلحت دانسته اختیار این
 شمرده است . و این معامله است که در صحنه تواریخ قرون ششم هجری است
 که ارادیده میشود . (مترجم)

الفرض یعقوب خان با اول سال ۱۸۶۹ م = ۱۲۸۶ م در محال حضور در حجت

اگر ابراهیم و لیلال و در این مدت بظلم و فتنه و مقدار لشکر و تسویه طرق و اعشار
 ملک و انشای تجارت و بطاعت اشتغال نمود

چون در اینجا است خدمت لشکر پادشاه جاری بود خان مشارالیه به استخبارت عیدیه
 لشکر پادشاه تبریز افواج تشکیل کرد و مقدار توپخانه که بسیار کم بود افزود و در سال
 ۱۸۶۸ م = ۱۲۸۵ م و ۱۸۶۹ م = ۱۲۸۶ م به کشمیری از خود و در آنجا

دانشمند و افغانستان و سایر بلاد آسیای وسطی بکاشمیر احوال و اولاد و هجرت کرد
 انجمنی از ارباب تیره و اهل قشون شدند باین مناسبت روزی در مقدار لشکر یعقوب خان
 کاشمیر و بنا به کرمین و شش شش نفر نمود . در سال ۱۸۶۹ م = ۱۲۸۵ م به شتر
 و دستر میواری نامی از بومیان دولت انگلیس بکاشمیر آمده بامضاست و اجابت
 یعقوب خان در بعض نقاط این خلعت مسافرت کردند . چون دولت اختیار طاعت
 و رحلت مسافرت بنشینا در مملکت دور دست بر چه خیال است مضمون داشت
 بهیچقدر اشرافی در اینجا که صرف نظر از بیان بنویسند ان بودیم

در این هنگام در جراید اعلام بول تقصیل غیره اقمی راجع با جلال کاشمیر نوشته شده بود
 که خلاصه ان از تقریر است

می رود و در حالی که در محاکمات چنان می گویند دارند تاکنون این جماعت تحت
 نه امیر و ارباب یکدیگر میزد این صاحب خیانت اینست و نکته همیشه فساد و فتنه انگیزی
 داشت و بهیچ وجه بهای نه برقیات آنها گردیده از خواجها و درویشان خست
 در این زمانه یعقوب یک نامی بهرامی سید سوار ویر بنا به سیلانی روی از آنست
 که شتر و قباچه های پیرایه جی یک نبود بنا بر این میرانده کاشتر شرط اینست که
 دست یکی کرده تسلط و سوار از آسیای میانی و بعضی از خطه کاشتر بردارند
 امارت را با عرض کرد . یعقوب یک نیز این شرط امارت کاشتر قبول
 کرده نامها با مرای ثبت نوشته آنها را با اتفاق دعوت و آنها نیز این دعوت را
 اجابت کرده دست یعقوب یک داده بنا بر این ازین وسایر با و اطراف مجبی
 از سلاطین در زیر سایه علم نصرت میر می ایستاده جمع شده و مقدار بعد یعقوب یک
 بچکل کرد و رسانیده انداختی

چون از روش مشغول بطلب پای و مایه تقم و جتیش معلوم میشود لهذا با اتفاق آن
 نزد خستیم بوقت

افترض در سال ۱۸۶۹ م = ۱۲۸۶ بود که تا در قول یک نامی از نواده

چنگیز خان که مدتی دید و در غائب او آسیای میانی حکومت کرده نامش در آورده بود
 از جانب خدایار خان امیر وقت در رسم سفارت کاشتر و اهل و بعضی یعقوب خان
 داخل شد و اظهار کرد که امر قبوع من این است که منحنی قباچه امارت خود حمایت نموده
 بی تسلیم بایه قبول نمایند . یعقوب خان که این تکلیف صغیر را شنید اظهار انفعال نموده
 فرمود منیر را لایه را در یک خانه محبوس داشتند . اگر یعقوب یک را نیست که بعضی
 خارج از حقوق دولت است حتی به حکمیه (پیشیه زوال یست در) بین الا ترک هم نیست
 مشهور اما از آنکه سنو تشکیل حکومت کرده و در برابر کارخانه نقصان خیالی داشت
 مناسب نیست که منیر از احوال مملکت اطلاع حاصل نماید پس نمود . و علاوه بر این حکام
 اطراف احکامی تحت نوشته قلع فرمود که بعد ازین هر کس از خارج داخل در کاشتر
 قبول نمایند اما هر کس خواهد که کاشتر خارج شود نخواهند و مقدار است با و ساری سرحدات
 افزوده در جرای این حکم ابد ترانجی و قلع نمایند و شخصی در خلاف انجام ندهد
 بکشد یعقوب یک نامی را از امدادی خود از راه هندستان بر رسم سفارت بدست
 املا قبول فرستاد

بعد از این کار با نوبت فتح محاکم رسید بهر هم مشغول بکشد که از محاکم حکومت

که چاره بود ز ریشه نیست و چهارم ما در پنج آذر ۱۸۶۹ م = ۱۲۸۶ هـ از کائنات
حرکت و بنوع بسیار و واقع در دفرخی و شرقی قصبه مذکور محبت نموده و برای
کردن و از برای تقویت احوال بهر اشیاء خد و خد فرزند خود خد اعلی یک را بطرف کتفا
روانه ساخت و فرمود که خود را بچهارایان نشان نداده و اگر دیده باشند بچشم بسته
عودت کند . اما صدای یک به تله جانی آهنا بهر پر نموده بهای یک بل را
با کویان چید و یکدیگر گفت یافت و فرار اسپد رتانی شد . یعقوب خان این
حرکت پسر سخت بخشید و فرمود هزار تازیانه بکشند بهر چه اراده اعیان شفاعت کرده
نپذیرفت و استعاده کرده که لاق در این مجلس حاضر شود قبول کرده و چهار صد آتی یک
به پاسبان اویت پسر کرد و صد تازیانه را می شمرد و در تازیانه شصت و پست و سه
ان جوان جان جان حسین تسلیم کرد و عرض کرد میرو گفت مرده باشد برادر را بکین کنید
بعد از احوال تبیل رویش پسر کرده که این اشک بریزان گفت خد اعلی اگر من براندا
نیکرم بعد از این هدی کوشش صحران نیکو غنیه و بیم همسم خدا و حق فرزند خود
هر آنکه در سجاد و خلافت توانست استقراری بهم رساند فرمود بهر تهنیت
کرده و در سجاد و خلافت نمود

استطاد -

بلی شخص اگر چه حکم خود را با حکم شیع یا قانون را ابرائیم تازیانه کار او پیش نخواهد رفت چنانچه
محمد علی پاشا بانی بنای خدیویت مصر بعد از آنکه در مصر استقلال بهرسانیده می باشد
خود را خواسته فرمودن هر چه میگویم بنویس و بقدر یک ماه این مرد افعی شوال بکاشیده
قانونی نوشت که امروز هم در خط مصریه مرقی آید است . روزی وزیر مالیه اس که مشغول
بمقرر دانا و بسیار دانا و کار کردار بود و محمد علی پاشا او را شل جان خود دوست میداشت
کاری کرد که خلاف قانون بود و قانون از برای کمیست و اختلاف پاسبان تازیانه کشید
و از عصبه مدعی شد بعد از آنکه خلاف فقر و اربوبت یافت حکم محاکمه را بدست
و فقر و اربوبت و محمد علی پاشا فرستاد که بناسبت دوستی و محبت بیکدیگر حکم را
هری نماید چون خود او موافقت نمیداشت فقر و اربوبت جوانان الحاکم که منقول حکم دین بکاش
فهیغی که طلب آورده او را بهوش آوردند هر چه فکر نمود برای او نیافت
عاقبت صبح کشید و در حق آن پسر و محمد علی پاشا شده و او هم در تازیانه مرد آمد خبر
محمد علی پاشا داد که یکسان قسم خود را راضی بودم ابرائیم پسر هم میرد این پسر مرد
ان تازیانه را بخورد چه بیدار هم که تحمل تواند کشد خواهد مرد ولی چون بیدار هم

دارکان را در وادخو و خوج جمع کرده پشت بخوابانید آنها انعام غنیمت احسان
و یکت خطابه بسیار خوش سرود و بیان نمود و بانی واسطه عروق حیات و جماعت آنها
تحرک و توطئه آنها هستند و مکر و نیرنگها و مجازات تمکین نمود
و جنگ فردای این شب معین کردند انعام و منصب بشکر یعقوب خان بیک صلیت
آوردند بر بنادر و شان مجرم و انبوی از آنها را شربت رنگینی محروم کردند اگر چه
کوچا را این فوق القدر و سی بیغ حاصل نموده ولی از خرق یعقوب خان باین فن
هر روز مغفرت و غنا بخت و سعادت جماعت او را شنید و چون در این کما
نیز از قدر و کثرت او آسجیدی رسید و بودند در جنگ مرده در حال حملای بی پر
کاشتران تاب مقاومت نیاورد و بزار آنکه نه هزار نفس گشته و میدان مصافقت
که بشند از سر که کا و پران شدند و بیک سرعت فوق العاده بقلعه قیدی که در
معرکه کا و بود در نتیجه محصور شدند . اما خان شاریه نیز همین را تعاقب کرده قلعه را
محاصره نمود و بجایه بیک این شد راهیم بدون اینکه قطره خونی ریخته شود و بیک
معضی برانند که خان شاریه محصور شد که چایان بر شرب چند نفر از امرای و جوانان
باسم همانی منزل خواسته گشت و آدمی را که از دست او کاری ساخته میشد

استیلا داشت . غرض بعد از نظم و نسق قتل و قیدی رقیق متوجه کوچا شد جمال الدین
که از ولایت و ایالت استمداد نموده بود از عدم ورود امداد و محصوریت شده در
قلعه کوچا را بر روی محاصرین بست یعقوب خان نیز بنای کوه را ریزی را گذاشته
سخت بانه روز این قلعه را گوید چون جمال الدین از ورود امداد مأیوس گشت بدین
قید و شرط قلعه را تسلیم نمود . یعقوب خان که وارد قلعه شد جمال الدین را خاجه را
و منوچین و بوا و خانان از اگر قلعه کوچا را وید کوچا سپید ولایت و حکام تابع
حکومت کوچا را که بامداد جمال الدین می آمدند از دست اصلی متوجع و خانه او را پیش که اطلاع
حاصل نموده تا شاور و متا صفت شدند و چون دیدند مخالفت با یعقوب خان نمیشد
نخواستند با انصوره دست پست گرفته رتبه تعینت خان شاریه را بر بر قیام
که از روز و یعقوب خان نیز تمامی آنها را در منصب و حکومشان ابقا نمود اما حکام قورلا
که منسوب بجمال الدین بود و از آنها مخالفت نمود متقول گردید . در این شان
در باب از از انکا شمر غزل کرده حکومت قورلا را به شاریه و حکومت بای نیز
مجدد این یک ارزانی داشته عودت بکاشتر فرمود طول ممالک که این و همجمله
تصرف کرده و شیه چهل منزل مسافت است

— ولایت کوچکل —

این ولایت را در شمال کویتیا نشان و مغرب ایالت کاشغر و شمال رودخانه نیم
 که دریاچه لوب (مغرب) مشرب شود و در شرق دشت قالموق نشین می شود و میاز و طول
 این مملکت هزار و شصت و پنجاه کوه و تپه عرض آن دویست و ده الی دویست و پست
 کوه تر و منقسم است که آن قشور و کوه چار و قوه شهر و در احکام این سر
 ایالت است در شهر کوه چار تجارت بسیار عالی و دستکاه خلی تمالی است جنوب
 بلای روم صاحب شهری که میگویند در اینجا دفون است قرب دویست شهر
 و قصبه است در داخل حدود ولایت که همه مور و آباد و محل تجارت و زراعت است
 که کرده را مالی که عموماً ترک هستند از مالی همین ولایت بسیاری آید که در ضمن خود
 دو مسلم و خفی اند و نسبت نفر آنها مذمت پستی را اختیار نمودند
 در این ولایت آثار قدیمه ترک و آثار جدیده خوین اسلام بقدری است که فصل
 آنها یک مقرر را بقدر دو ما مشغول میازد معادن طلا و نقره با نفع بعضی از آنها
 و جنگلهای بسیار با صفا در کوههای این ولایت موجود ولی معادن تیر و ک است
 انواع آتش فشانی و آب گرمی و پنبه در این ولایت باقیه می شود امروز چینیان این

که ولایت تیان شان فیما بین دشت کرد و توان ایالت یکسره می شود

الفرض در این ایالت است که در دست می آید نام و نفر از مورین انگلیس که با یک
 آمده مثلر افات و رعایت شد بودند خودت کردند و یعقوب خان نیز بعد از خود
 آنها قرار خان نامی را از سبک گان خود به لاهور روانه ساخت که بر پایت
 شارالیه علی الظاهر از برای تربیت قشون و خیر شاق و چند نفر نیز استاد و خوش
 از مسلمانان هند آوردن بود ولی در باطن با موریت شارالیه عبارت از حمل
 اتفاق و اتحاد و یماچن دولت انگلیس و حکومت کاشغر بود و از جانب یعقوب خان
 و ظفر نامه را حال و که یکی را ظفر نامی بنده وستان قدیم داشته و آن دیگر را
 توسط شارالیه بمکه انگلیس تقدیم نمود. قرار خان بعد از قبه و جد بسیار خد خد
 استاد از برای قورخانه و خیر شاق از مسلمانان که داخل افواج انگلیس بودند
 بدست آورد اما موفق بقصد اتفاق مطلوب نشد چه (گور دایو) فرمانشای
 هند روی موفقت ننمود و چون غرض اصلی پیایده از او صرفی نشد و نشان
 شارالیه با وساطت خودت کاشغر کرد

— لاهور —

این شهر در خط پنجاب هند و در کنار رودخانه راوی واقع و نود و پنج هزار نفر از جماعت
 از آنجا میروند و بنا معلوم میشود که پیش از این بنا بسیار محصور و مسکن قریب یک کرور بود
 با اینجه امروز هم کارخانجات پولاد سازی و شال بافی و سایر اقش موجود و
 و بنا سبب راه آهن تجارت و زراعت در آن واقع است این شهر کوپال
 شهری است که یکصد و سی هزار نفر در آن موقوف به ساخت و سال ۱۸۴۲
 ۱۸۴۲ به بیت گمانت تصرف دولت انگلیس افتاد و متعارف با غیر شاه و
 حکم که زوج شاه رالیه بود در خارج شهر بنظر حیرت مسافین میرسد (ترجم)
 یعقوب بیگ سفیر اسلامبول نیز با حکمی که از یعقوب خان باو رسید از اسلامبول
 کاتب نگار قاضی و از راه هند متوجه کاشغر شد . وقتی که بلا پور رسید شش
 از صاحب منصبان نظامی عثمانی که از توکری استغنا کرده چهار نفر نقد در راه
 دید و آنها را بر زبانی بود با خود ساخته کاشغر آورد و کیفیت را که یعقوب خان
 عرض نمود حکم کرد و پسرانش نفر را در خانه محبوس کردند و فرمود برای هر یکی
 روزی سی شاهی بپردازند

استطراذ

و نفرانش تقریباً دویست نفرشان سلطان و دویست و یک نفرشان ارباب بودند و پسر
 نفر منوب صیغ پیاده و توپچی و هندس بودند یعقوب خان بعد از مدتی اینها
 و نعل در شکر کرد و چهار نفر آنها در کاشغر در جنگ ضعیف شدند و باقی
 و نفر بعد از فوت یعقوب خان و اندکاش کاشغر باسلامبول عودت کردند و
 یعقوب خان از کوچار که عودت کاشغر نمود حق قلی بیگ (و حیدر قلی بیگ
 و اسکیتی) و ایشان قلی بیگ فرزندان خان شالیه از آسیای وسطی کاشغر
 آمدند از آن طرف و او را ضعیف جمعی از قبایل طو غور و دوشوت را که در ل
 و خوش قورله صحرانوری میکردند و مقدار آنها سی هزار خانوار میرسید
 و جمعی را نیز از قالموقهای بت پرت با خود ساخته به برای ده از ده هزار نفر
 و دغانی متوجه قورله شد . چون بر بابا حاکم شهر مذکور قدرت تعالی
 و دفاع از خود ندید به او برگردانست و کرد و کیفیت را با حقن حاکم کوچار
 افسار نمود . بنا بر این حقن حاکم کاشغری به حکیم خان حاکم آق قوشت
 قیام کوچار باریان را اسلام کرد و او را با بداد خواست . خان شالیه نیز
 بدون فوت وقت به برای دو هزار شکر متوجه کوچار شده خود را با حقن

رسانید . دورخانان قوه شهر و قورله و بوزکور و سیرام و سرباط و طایفه
 جتایهار اسیر و امواتشان را تاراج کرده دست تسلط و جبری بعمال آنها
 انداخته جرات بستگ ناموس نموده و مانند سیل بلا بر محبت کجاینها زدند
 لشکر دشمن از شکرت حق خواسته و حکیم خان شش مقابل افزون بود این دو صاحب
 عتسای بخت آنها نموده بهادران را استقبال شروع بکشت و جلال نمود
 و بعد از بکلیا بخت کشته شدن هزار و پانصد نفر از خودشان و نماندن
 قوتی از مجبور ترک شهر کو چار شده به آفتاب خودت کردند کیفیت را به عرض
 یعقوب رسانید . دورخانیا نیز داخل شهر کو چار شده هر چه در ساریله
 کرده بودند در اینجا هم متوجه امر اکتفا شده علاوه بر این غالب بنیه را غارت
 و هراق نموده و وادی قایمین قوا و حول و حوش بکسیر و قمارچ را
 از برای قالمو قبا یورت دادند . در این اثنا از جانب خراب قوفان (قوفا)
 ولایت ترکستان روس چند نفر قهرمچان بخارت بکاشغار آمده برای حکام
 عهد مرصقه فیما بین دو تیر چین و روس مورخ بتایخ ۱۸۶۱ =
 ۱۲۷۷ (م) را درخواست نموده چون در آن محله صبح بود که نقطه بادی

و نیم هم حرکت در صد اذیت مال التجاره تجارت روس در کاشغار از اید
 و این نسبت دولت روس در هر بلا و خطه کاشغار مناسبت اند و نوبت
 بتیس نماید یعقوب خان تکلیف روسها را قبول نموده رد کرد و این مسأله
 بر روسها گران آمده باعث صدور دشمنی فوق العاده روسها در حق یعقوب
 خان شد . چون قیامت و ریاضت حکومت کاشغار در هندوستان بایست
 عظیمه حاصل کرده بود در ماه محرم احرام سال ۱۲۷۰ = ۱۲۸۷ میرزا
 محمدشادی نام شخص از جانب یعقوب خان برسم سفارت به کلکته رفت
 فرستاده شد و فرمان فرمای هند اظهار نمود که منحصرا باید دوستی و وثوق
 اتحاد طرفین یک نفر ماموری از جانب حکومت هند به برای خود بکاشغار
 سازند تا بدین از جانب حکومت شارالیهان نیز منحصرا تحقیق احوال مملکت و
 اطلاق انالی کاشغار فقط تسهیل امور تجارت و تسرود و خلکس فرست
 به برای مستشاری و مترجم بودن طیب نامور گردید و آنها نیز بهر
 محمدشادی متوجه کاشغار شده بیا کردند آمدند یعقوب خان احرار و آزادی
 در حق آنها بجا آورد ولی تکلیف آنها که عبارت از نقطه عقد عهدیه تجارت

بلاخره روسها قبول نکرد. چون یعقوب خان خبر صحیح در میان کرده گفت من اگر با دولت
انگلیس رسماً عقد معاوضه تجارت نمائیم روسها بتر از من میترسند لهذا در این باب
معتوم بدارید ولی بشما قول می‌دهم که من هیچ رسم تمهیدات لازم تجارت انگلیس
در کاشغریه بهم . بعضی بر آنند که چون روسها دیدند که سفرای انگلیس در کاشغریه
منظر حسن قبول شد بتلافی بر آنکه حکومت خوقند را تشویق بجنب کاشغریه
ولی خان خوقند روانه است که دو حکومت اسلام را برای نصف امت خارج بکند
کیفیت دهم نامه یعقوب خان اسلام نمود . اما این روایت را صحیح نیدیم چرا
زمان در خوقند ظایر خان سید نشین حکومت بود و شارالیه عداوتی کامل ادا
یعقوب خان داشت و میدانست که کار خطه بخارا را میسر نکند که یعقوب خان به تمام
منزله تمهید مکت ادا عازم خوقند خواهد شد هرگاه روسها این تکلیف را بکردار و بدی
نکشی نبود که منضم بکند و بکاشغریه حرکت میکرد و بستاندار روسها در کاشغریه
از چسبیدن حرکت نمود

الفرض در تفریبت عجله قبول تلبیت و حمایت دولت عثمانی را در حق امارت
کاشغریه موافق مصلحت زمان و مکان دانسته یعقوب خان را با اجرای بکار تشویق نمود

و یعقوب خان تیر تروق امان خود دانسته متنی از میان نجات که قشش بخار شد
اما روسها بدان میگویند که کای یعقوب خان در بخارا را میسر نمی نماید چه میدانند
که هرگاه یعقوب خان در بخارا را میسر نکند تیس نماید در آنکه متنی بکشان
بخطه سیر حسب طکره متولی بسیاری شمالی و علی خواهد شد و چون مالی آسیای
شمالی از خودشان و مالی آسیای و علی از خوین و امرایشان ستوده آید و اند
بالطبع و از رضا دست بیت یعقوب خان خواهند داد و دولت انگلیس هم منضم خطه
هندوستان بر فروع مساوات را در حق اینها سلطت و دوسرا از این مکتوب
بر فروع خواهد ساخت لهذا همیشه چشم حلاوت این امارت را تجسس نمود و حتی در
سفر انگلیس در بطرسبورگ و مجلس پرنس کوبریا قوف را از یعقوب خان و حکومت او
عربی بیان آورد و پرنس شارالیه در جواب او گفت که اگر یعقوب خان حکومتی در بخارا
صنیر تیس تشکیل کرد اما دولت روسی او را یک خاصه منظر و یک خاصه توفیق
شاخته با او عقد مساوات رسمیه نمیتواند نماید زیرا او در ضد دولتی رفیع لوای
احکال و محاسن نموده است که دولت روسی بآن دولت مربوط نمیشود
چون سفر انگلیس از ارجاب کو با قوف را منضم شده و با دله تصفه و سپه بکام

اورا دعوت تبرک انجمن بین سیاهی نظیر و غاصب موقی بود که جاقوف در جواب
سفیر گفت که از جانب دولت روس در حق یعقوب خان ابد خصومت و عدوت
مستمر است التماس دارم که در این باب اطمینان کامل بشمارایه بدید هرگاه خواهد
رحایت بجهت و قاعده همچو از بنیاید رو به نایب الحال استنان با کاشغریان حقه
رابطه تجارت می نمایند و در آینده که حکومت کاشغر در صورت تجدید تأسیس گردد
ان وقت دولت روس نیز تصدیق حکومت مذکور را با دول منطقه مذکور خواهد نمود.
این جواب وزیر مشاورایه نیز خبر بنویسد قول اول چیسری نبود مگر در قالب دیگر صورت
نشان داده خلاصه رو به نایب خان را خان و حاکم نمی شناختند و او را نمون
بنمون عاصمی نظیر و غاصب موقی نموده بودند.

مختصر در اواسط سال ۱۸۷۰ م - ۱۲۸۷ هـ بود که وقایع کوچار و اصل صلح
تأسیس یعقوب خان گردید و از این جهت که در اثر بسیار نثار و فوق العاده غرضیات
شده همان آن شروع تبیه و تدارک لوازم سفیریه و همتا تهریه کشت یعقوب یک
تیر جهت قبول امانت و حمایت دولت عثمانی برسم رسالت و تجارت با سابل
روانه ساخت . بعد از آنکه لوازم سفیریه را تکمیل کرد حق تسلیم بیک فرزند از خود را

نایب مناسب در جای خود گذارده حرکت بارودی خود داد و در جواب قصبه ای
بدور خانیها رسید بعد از یک زود خوردی کشتند و آنها را تعاقب نموده
نیایم آنسو و کوچار بارودی بزرگ دشمن رسید بعد از یک جنگ بسیار سخت
در اینجا هم منظم و متعور ساخته و نعل کوچار شد اما لی خان شالیه را با استقبال
مظالم و خبیانه و در خانیها از اسکریان بعضی یعقوب خان رسانیده و میباید
استدرا کرده بکریا برای خود شمر که دور خانیان با سارت برده بودند از خان شالیه
سخت مطالبه کردند . خان شالیه این وضع را که دید بنای کردی را گذاشت
و قسم یاد کرد که چون خطه قانی خواهم کرد و اگر موقی شوم زنده نخواهم عودت نمود
این مثال شخص غضب و عدت با تمام طغش شدت عمل و در کریان شده خود را تعاقب
کرده در جوار قوهر بانهار رسید مانند صاعقه ببارانها نازل شد . طغش را
باد آتشیر و شیر و تیر و تیر نموده خاک سیاه از غمی قوه شهر را بدما تقویت میکند
ساختند این دفعه تیر نیم فور نظیر پرده اعلام یعقوب خان را با ستر از آورد و خانیان
کریان و کاشغریان تعاقب کسان علی مسافت کرده در منزل درل واقع در پاره
کیوتتری قوه شهر رسیده باز شروع جنگ و تیر نمودند و اینجا هم از دور خانیان

بهشت بهشت هزار هزاره در غنایان طعم شیر شیر آب اگر کردید . بنا بر این غنایان مثالی
 اعلیٰ از یک است را حاکم کو چا غضب کرده متوجه طغیان شده و مانند برق غافل این شهر
 رسید از پنج صبر این قلعه مستبر را محصور نمود . محصورین که علی الفلعه یعقوب خان را
 در مقابل خود شان دیدند گرفتار بهشت و حیرت گشته اگر چه محصور تسلیم شدند ولی هیچکس
 جان را تسلیم ندادند . از آنجا متوجه طوایف شده و بهشت در تمام این قلعه را محصور کرد
 در این شانده هزار مرد جنگی از اردوچی باده دو غنایان آمد . یعقوب خان اینها را
 دیده پر از شمشیر غضب شده محصور را تنها کرد و بعد از مصالحت و صلح دست توانا گشت
 تمامی اعدایان را به هم آماد و فرستاد . و دشمنای این محارب چون انجمنش را و احوال هند
 از اعدایان در همه جوانان یعنی باور اظهار دیگری و به است خود غنایان مثالی را در این
 اسیرا داد و بهین استخوان سر فرار فرمود

- تصریح -

اسیرا به ضعف از سر است و این لفظ مرکب جمله محبتی شده که از جانب فرین ارمی
 آسیای ملکی با شخصی داده میشود که خشنود است بناید و عبارت از یک جبهه و اراضی
 و ملوک و املاک است و درجه اسیرا خشنود است با چه زمین بنیاد برتر هم

این سرحدات غنایان مثالی که خون حسادت خیره لور نام نایب و نجی را که خبر
 جمع پنجش بود اقبال کرد و او هم محض برای خیانت شانه از اردو و بی غور غنایان
 بیرون آمد بهشت در بطوایف و القاب به دو غنایان و آنها را شوقی به پیشانی کا شغریان
 بنا بر این دو غنایان یکدیگر کشیده در شب یکبار قراولها را که غافل نمانند را بهشت
 مومی الیه بی خبر از هم دارد و اردو بی غور غنایان شده علی الفلعه بجا در محاصره کرد
 کا شغریان که دو غنایان را مانند بلای افسان بدل بر خود شان دیده گرفتار خو
 و هر کس شده دست پا را کم کردند . و دو غنایان نیز بواسطه این پشیمانی بهشت
 شغیرت و هسته آنچه لازم از علوت گیسند بود بلا امان توقع اجرا میکند کردند .
 این بهشت را قیامت نام و این دلوله و بهشت ناما ساجها است و ضعف و قوت
 کا شغریان نیز آن بان از یاد نیست . در زمانی که از سلاطین اردو کا شغریان
 اسیرا به قطع بود بهمان نجیبش داد خواه هندی که مایه حلاوتش بخیال شخص
 املاک و استکبار معارک تحمیر گردیده بود یک اردو بی این عظمت را که گرفتار
 زلفه کلبت و پاکت شده بود بی دستگیری هندی از این و اسیرا کلهانی را به
 یعنی در آن چین و چین خود را کم کرده با جملاتش سیر تو بهما می دهند چون لاو غنایان

از کرج

کولها را در جانی پنهان کرده بود یافت و همان آن چادر خزان را شکافتند و با
پول سیاه را برداشت و توپها را با پول سیاه پر کرده در هر نقطه که دشمن را
بخترت دیدن می نمود در هر تیر کج کشیر از همانجا این افتاده مناک پاک شده
خمرالامرا را در بیرون آمده و جسد شیر محمد را در خانه که در آن یکخانه برف کپل
صد و سیاری شده بود برشته قطعه کرختند ولی طولی نکشید که از بیرون وادی
بدون تید شرط قلعه را تسلیم کردند. یعقوب خان که منصور داخل در شده شد
جمعی از محصورین را متسل و اعلام و طفلان خجانیان را که از اطراف با سارت آوردند
از گشتان گرفته بجانب الدین آنها احاد را حرام نمود. بعد از استرداد قلعه
طوخون توجه دو اینچین شد چون تمام شهر را کور استوار می داشت و جمعی از امانی
آن بار و جمعی کوچیده بودند با هماریه شهر را تسلیم کردند. یعقوب خان که داخل در شهر
انگه داخل در این محفلت بودند معدوم ساخت در این اناطوخت بلکه همان
قانونها که فقه شهر را تخته و کوبستانات کرختند بودند نیز یعقوب خان آمده بهر
خود هزار هشتاد و هزار اسب یا بود پانصد اسب کوختند و چهار هزار دشت و
سات فقره و شش هزار سوار که بعضی سبک تیر کمان و بعضی هم سبک جنگ بودند آورد

عرض تعیت و اطاعت نمود خان شارالیه نیز اطاعت و تعیت اور قبول کرد
و اجازه داد که آیین بت پرستی را بدون اینکه احدی ممانعت نماید بکین
و یورت های خودشان چنان نموده ولی در محال اسلام نشین از اجرای آیین بت پرستی
اتفاق نمایند. عرض بعد از یک روز اوراق در دو اینچین توجه اردو می شد
و لدی آورد و جسد بقلعه و آتیه در مقابل شهر نیکور که در ششم امانی ان حوالی گایا
از زمان او قیاموس غنچه است لشکر خود را با همجا کرده شروع تشکیل مدارکات خبری

— استطراد —

اسباب شهر را اسم قیاموس در تمام حوزه امنیت حکایت اصحاب کیفیت است.
لفظ قیاموس بمعنی از لفظ ΔΕΚΙΟΣ دکیوس یونانی است و این هم یکی
از امپراطورهای شرقی رومیه الکبری است که اول عضویت مجلس سنای رومیه الکبری
داشت در سال بیست و چهل و نه میلاد از جانب اعلیای امپراطور مامور تبیین
و تکمیل غوثها گردید در اردو امرای لشکر را با خود ساخته بهر طوری خود را اعلان نمود
فلیب که این سربازان یک اردو تهیه کرده با دکیوس جنگید ولی منظم قبول
گشت و دکیوس مدت دو سال سلطنت کرد این امپراطور بسیار خوشنود و خدا بود

در زمان بنفش چند صد هزار مسیحی را قتل و یهودیهای وطن مجبور ساخت

ساخته صحاب گفت که در فرمان مذکور است در زمان این پسر الطور باحت ظهور
پوشت چون اسم مذکور بخلاف لاتین (Declass) ضبط شده ایتالیا و پیا (چوس)
و فرانسه و انگلیس و یوکس میخوانند اما یونانیها و کیوس (میان زمین)

در مقابل پست هزار دو غالی که در اردو بجای در یک وضع غیر منظمی متحد کرده بودند
قوه موجود یعقوب خان عبارت از دو هزار و پانصد و یک شخصی و پادشاه و پانزده هزار
سوار و بیست و پانصد پیاده و بیست و هشت هزار توپ بود و بیست نفر سینی نیز در معیت پادشاه
تولد استری نایب لایسان واقع فیما بین دو پنجه و طوئخون اتفاق بر روی
یعقوب خان کرده محبس و مقدار متون او را نوزده هزار رسامید این نوشتار
در زمان شورش دورغانیان با همین بیست نفر خود را اقل تمام رسانیده و تحب
بیست و پنج خان کرده و خان شالیه بشرط آنکه مدخلت با این او نماید اتفاقا با
پنجینست بود یعقوب خان پس از تکمیل مدارکات حربیه صف آرائی نمود و بمنه و میر
تشکیل کرده و ادا میکند را به عمول (ادخواه) و جامع (فرماندهی) و ادا میر
نیز به نیاز یک (و عید انداخته) سپرد و قلب هم برای پنج شش هزار کس

گرفته خود خان شالیه ایستاد و فریقین که صفوف عربیه را دارا شده بخیران هر دو
شروع بجنگ نمودند هنوز بخیران چرخه چنان صید میکردن که نشد و بود که دورغان
صبر نکرده با هر چند بر کسرت یعقوب خان آوردند محمد دورغانیان را که قوه و قوتها
دیدند بطور قه از سببان پیاده شده شروع تیراندازی نمودند

توضیح

قوه و زمان اسم جنگ سکین فستید داشت که عامل آنها موسوم قوه و فستید و
سوار باشد ولی هرگاه بخوانند با انگلیس بجنگد از اسب پیاده میشوند چه امکان
تیراندازی این لشکرها در اسب نفوذ است در حقا و ترجم این لشکرها جان صین
لشکرای موسوم به قوه و فستید است که قبل از تشکیل نظام جدید در ایران در دست
جوامعی موسوم به (قوه چود) با وجود کشیک عبارت سلطنت آنها تعلق داشته است
(مترجم)

خلاصه قوه و فستید که جلوسند و دستهای دیگر هم آنها را تعاقب نموده هر دو
به یکدیگر میخیزند و امواج مهاجمین کار روزار کتاف یک نفره و بیست و شش نفر
نموده بود که هیچ سنگینی نتوانست بدون رقت نظر تا شان بکشند و یعقوب خان

دید که میره دور خانیان حمله بر خیمه لشکر خود کرده نزدیک است آنها را بجای خود
بردارند صلی الفوقیت بزرگ لشکر خود را با مدد خیمه پیش و میره فرستاده فرمان بجم
داد. چون همه خیمه لشکر خیمه پیش و لشکر میره قلب که برود انداد کسوت
نموده بودند در یک حمله خیمه و همه دشمن را مذکور و پریان کردند و میره دور خانیان
که غلبه بر خیمه کاشنریان کرده بود بیاری لشکر میره کاشنریان آنها نیز منفرم و بصله
اروچی گزینان شده بنای محسوسیت را کردند روز دیگر یعقوب خان بهار و بیاض
فرستاده آنها را دعوت با طاعت نمود با آنکه اهل رهنی تسلیم قلمه شده بودند
دور خانیان خواستند که یکبار نیز تخریب بخت خودشان نمایند در همان شب برآورد
یعقوب خان شیخون داد باز از خدم مساعدت بخت و طالع منسوب و بگو که بدید
فرزای از روز یعقوب خان بهار آدم فرستاده آنها را دعوت بوقت و ابراعات
کرد و قسم یاد نمود که تا این شهر را تخریب نایم کاشنرخا هم رفت. چون از حالت
یعقوب خان دور خانیان اطلاع کافی داشتند میدانستند که از غم خود بخواهند بگریخت
مجبوراً قلمه را تسلیم کردند

یعقوب خان که داخل قلمه شده (سوانهای) نام شخصی را که مدتی بدید در این شهر

با کمال عدل و داد حکومت کرده ضمن توجه مردم این مملکت را کتساب نموده بود باروچی
و سکیم خان را بطویان و سید الرحمن را با قصه حاکم نصب کرده بعد از یک روز اقامت
در ارومچی با قصه عودت نمود و خشی بیک را از برای رسیدگی کارهای عبدالکریم
در آنصو که از ده متوجه او بطویان شده بدون جنگ و جلال استرداد و متوجه باطن خود
حاکم این بلده نصب و مقدار ساعدهای شهرهای مذکور را فرو داد نموده کاشنرخا عودت فرمود
بر آنچپ بعضی از موزنین برانند که اسال عنوان آقا قلی خان را از امارت بخارا
یعقوب خان دادند روایتی است از صدق و صحت حال ضعیف این مطلب آن بود
که در فصل مخصوص در فوق معروض نمیشد

— سردار آراچف —

آنچپ بعضی موزنین برانند که یعقوب خان بهار و بیاض زرقه سرداری (شوشا خون)
مقداری از لشکر خود را بان سمان فرستاده و شوشا خون نیز با کمال شادت تول
اروچی سید سایر بلاد را نصیباً تخریب نمود و قلی است خلاف واقع حقیقت و طاعت
که در فوق معروض نمیشد و احوال

الغرض چون روها دیدند که روز بروز حکومت و قدرت یعقوب خان روز بروز میست

در هر سفر نایل فتوحات شود و در میان ولایت وسیع قوچه، مملکت قیو خان
 خراج ایاقین (مناس) و غوغامای جانی مانند و نزدیک است که بعد از فتح این ولایت
 لشکر با قوچه کشیده آن ولایت را تسخیر نماید و ولایت سیر نزدیک شود
 و بواسطه اینکه مبادا بعد از تسخیر قوچه غفلت و سهل در ولایت سیر شده اسلامیه
 و مطروین و مجوسین را شورش نماید برای دولت متوجه خویشان شوقی فراسم بیاورد
 محض احتیاط مناسب دید که قبل از اینکه خان شالیه متوجه مملکت قوچه شود لشکر
 در ستاده قوچه را منظم نمایند

با اینکه مدتی بود در قوچه جنگ تیز و دام داشت و بسبب این جنگ راهزنان و
 مخصوصا سرداری هرمن افقاده بود و کسی همان دو غایبان که از برای قوچه نینجاست و
 غلیظه با طارنجیان جنگ بهشت نظم و او غلیظه زنده است و نمود چون داود غلیظه
 حسب ادب با جنگ با اسلام را موانع عقل و شرع نیست جواب داد و اینا قوم قبیله
 مغولین را بجهت کشیدن تمام جمع کرده با رنج طارنجیان بر دزد طارنجیان نیز فرستاد
 دو در غایبان را بر از دزد اول منظم نمودند این نفره بسیار در غایبان کران آمد محض
 قتل و تاراج جنگ میداد و او غلیظه را هم مجبور بقبول جنگ نموده طارنجیان را غلبه

خواستند . بنا بر این سلاطین نیز محض محافظت وطن و قبال قیام بقایه و شش و
 بقا قدم نمود . این جنگ چو ال طریقین سال ۱۲۷۰ ام - ۱۲۷۱ م و بعد از آن
 از این جنگهای پیوده اعصاب و قدر فریقین مجال و دوام ثبات در جنگهای
 هر دو طرف محال گشت . در همین سال بود که روسها از بیست و سه تنی آنهاستفید
 یک تومان از قوی حریفان دولت را به قوچه فرستاده هم طارنجیان و هم غوغامای
 سخت زده مملکت را از شر دشمنان رانیدند و بجا کردند . بی هین احتیاط حرکت
 و جهت اشغال از لشکر مجادلت و محاربه است که از نعمت از دستمته ممالک است
 بایستی بدست عمل خارج افتاده و خودشان نیز از درجه حاکمیت بدر که محکومیت سابقه
 گرفتار نجه استیصال گشتند . باری خبر ال قاپانیکسی سردار تومان مذکور
 کاغذی بدربار دولت چین ارسال اظهار داشت که من مملکت قوچه را از دست
 اشغال گرفته و آنها را خوب تسلیم کردم اگر دولت چین یک تومان لشکر با نجات
 روانه نماید حاضر کم مملکت را تسلیم بسردار چینی نمایم چون در آن هنگام دولت
 چین با سلاطین یونان مشغول بود و بگوشمال مشارالیه جواب نداد و از این بابت
 در بار چین دولت رهنم داشت که بناست و در دست افتاد و بهیچ وجه

بودن مملکت قولی، دولت چین از او آرد آن پسر ارشد و از مملکت تصرف مملکت
مذکور دست کشیده است ولی بعد از آنکه دولت چین از مملکت قولی
از یک وجب خاک مملکت خود دست نخواهد کشید چه بعد از آنکه خود را از احتیاجات
و اغشاشات خود آموخته است و خطه کاشغرا بعد از فوت قیو خجیان سرد
ساخت ابواب تجارت و راهلالت سیاسی را با دولت روس گشوده بعد از
و اجتناب دنیا و در شیخیه یعنی در اوایل سال ۱۸۸۲ م - ۱۲۹۹ هجری
منقده فیما بین دو تنین شش را بهایا موقی با سردا مملکت قولی گشت

الغرض قیو خجیان که مشغول به کار و اصلاح کشور و تربید و تنظیم مملکت و
که دورتر از اردوچی سکونت داشته بحیثیه تصرف قیو خجیان آمدن شهر مذکور غیظ
کرده با چینیان که در گوشه کنایه نفست و آشکار مانده بودند قیو خجیان
بجزم بر اردوچی کرده بنای جنگ و تنبیر را کردند

سودا شاهی حاکم اردوچی در دفاع مردانه و رستمانه حرکت کرده کیفیت را
بحکیم خان حاکم طورپان نوشت و امداد خواست هنوز قاصده بطورپان نرسیده
بود که در جنگ تقوول قادیان بر این مدافین انجمنه دفاع بریاده شهر را بدو

تسکیم کردند

حکیم خان که مکتوب (سودا شاهی) را گرفت یک اردوچی سینه زده نزار نصرانی را پرت
داده بسرداری ایک قولی بیک، ولی قیو خجیان روانه داشت میر میر علی نیز
در سیج جاقوقف نموده علی بیابان و ادویه و در روز ششم باروچی و اصل شده شک
خود را در جهان تسکیم نموده و قیو خجیان اردوچی تسکیم نمود

فردای روز درود فرستاده بیرون شده بنای تیر اندازی را که اردو خندان طرف
دور خانیان تیر میدان آمده تفنگهای خود را یکبار ازش کرده با قصد
از کاشغریان را یک دفعه خاک پاک انداختند. کاشغریان که این شدت آتش
و دشمن را دیدند گرفتار وحشت شده حجت قلعه خرابه نمودند و دور خانیان نیز گریخته
داخل اردوچی شدند و در تمام سمت کاشغریان نیامدند. اما روز چهارم با نوزده
دور خانی از اردوچی بیرون آمده شروع تیر اندازی نمودند. کاشغریان نیز
در مقابل مردانه ایستاده آتش جنگ و حال را شش ساخته اقدام دفع حایل
و در روز ششم بدو سمت باین جنگ باطل کردند. چون کاشغریان در پشت دیوار
مدافع و دور خانیان را همراهمان بودند در هر هجوم حج کشیری پرت تیر اندازیدند

در خاک و خون میسایند. روزی که افاب جهان آب از جانب شرق عرض دید
و تابش حیات بخش خود سکنه زمین را مستغرق انوار نمود و دید که نصف لنگر کاشغریان
و هشت هزار و هشتاد و دو رغانیان در دریاچه پاک غشته خون خاک شده در میان صفا
جای خالی از آبش باقی متغولین نمودار و اردو رغانیان در سحرگاه پدیدار
نیت. بنابراین باقی کاشغریان فرشته مذکور بیرون آمده متوجه اردو می شدند
چون کسی بخت مداخله نیامده به سلامت بگریختند.

بعد از چند روز دفع جنگی و دو کشتگان و تعدادی مجروحین به سمت شرقی (سجی)
(مسن) و قوط بیک (چیدوان) و غوماتی متوجه شد بقدر زمانه مسافت
و جنگ جلال شهبازی که در روضه و قنداک شیرازی از امانی رزق قتل کرده منصور
عودت نمودند. آنحضرت رضای صاحبضبان کاشغریان مقدار متغولین را
بنود هزار میرساند صحت ندارد اما متغولان گفت مقدار متغولین این سفره عظیم
و جنگهای سخت کسر از پنجاه هزار نفر بوده است.

در این اثنا بود که (لوحه دارین) و (شهودارین) اردوهای دور رغانیان که در شرقی
(سجی) و (شش آن) سکونت داشتند به برای یکصد و سی هزار نفر سوار کوه چار آمده و چنانچه

از روسای خودشان را نیز بیک قوی بیک فرستاده اظهار تهنیت و اعتدای
سکن محل زراعت و حرث نمودند. میرموی الیه نیز کیفیت را بعد از خود عرض کرد
و بموجب امر پدر حکومت و حق حکومت ولایت اردوچی را بان و در پیش توغوز نمود
این (لوحه دارین) و (شهودارین) روسای جهان دور رغانیان بودند که در وجه
چین شوریده چینیان ساکن بکنت خودشان را کشته اعلان استقلال نموده بودند
که تفصیل احوال آنها را در فصل مخصوص در فوق مرقوم شد و ایتیم چون دولت چین
از شورش آنها اطلاع بهرین یک اردوی پنجاه هزار نفری را از برای تسخیر آنها
و مورد ساخت این سکر که بکنت (سجی) و (شش آن) رسید بای جانب غلغان
بنامه مدتی مدید دور رغانیان چینیان بکند و آخر الامر فهمید که متغولان
از عهد چینیان برانداخته بای خودشان را سوخت و بهر آبادی چینیان
انها را هم طعمه آتش ساخته اقبال بارت کاشغریان نمودند.

الغرض بیک قوی بیک که این دور رغانیان را در اردوچی امان و حکومت بکنت را
به (لوحه دارین) و (شهودارین) تفویض نموده بکاشغریان عودت نمود (شش آن)
از همین امر خجسته و دید و باقی که با و داده شده بود دور رغانیان داد و خود

تیر به شهادت این سپردند بنابر این پانصد نفر چینی که در سپهر او مانده بودند
بر یکتخت رفت و عرض نمود که اگر من بشت هزار نفر و بجای پانصد نفرم که
تمامی بلاد و دروغانیان نشین را از برای دولت سترو سازم ولی در بار چین
صب ایستاد بقول او نمود

در آن اثنا علی بن یعقوب خان دادند که روسها در کنار رود و این قتله موسوم
به نایریکیت میسازند و از کثرت تیر و از کم جریه در آنجا جمع کرده خیال دارند
که بعد از تحلیق ارکات حکومت کاشتر بکنند. یعقوب خان که از مطلب
اکا بی یافت نتیجه کار را ملاحظه کرده در این زمان که هنوز استعدادی کامل در دست
حاصل نموده مناسب دانست که بار و سها معارض شود و گویا بحسب احوال او قوت
فرمانفرمای گریستان روس فرستاده در او اظهار کرد که چون پیش از این بحساب
تجاریه را موافق شان یک حکم را اظهار نموده بواسطه تجارت ابله و اشتباه بود
من قبول نموده رد نمودم هرگاه مغیری موافق شان یک حکم اری از جانب دولت
فرستاده شود من هم مغیر خصوص باینکه فرستاده عمل در تجارتی خواهم
نیز ابواب مراوده دوستی و تجارتی را خواهم کشود. این گمانه که بدست خبرال

توفان رسید بسیار غرور شد و بارون گوبار را به برای چند نفر از خدمت
رویس برسم سفارت بکاشتر فرستاد. خان شارایه بیت سفارت را بجز
نام قبول کرده بعد از چند روز استراحت و اکرام از جانب خود نیز بیت سفارت
تشکیل کرده به سرای سفرای روس باینکه روانه ساخت. بیت سفارت
که وارد تاشکند شد خبرال توفان و دیگر وضع محفل بیت سفارت را استقبال
و کمال احترام پذیرفت و در دهم ماه رجب الاول سال ۱۲۸۲ م - ۱۲۸۱
شروع بقعه معاوده تجارتی نموده و در بیست و پنجم ماه رجب ثانی سال مذکور
بناجم رسانید و سفرای طرفین هر دو رضا کردند و در جمادی اولی سال مذکور
نیز این عمل را از جانب یعقوب خان تصدیق نمودند

معاوضه مال این عمل را از مواد آتیه بود. تبه روس از برای تجارت و برای
صنعت مازوند که با تکرار سی و نخل ممالک کاشتر شده در هر بلده خواهند
چهری تجارت و صنعت نمایند. تجارت روس مازوند که برای قنات ممکن
در کاره آنها را مازاد از تجارت و انبار استیجاب نمایند. تجارت روس حق دارند
که ماموری در کاشتر بگذارند که نظارت بر این عمل را در تجارت و استیجاب

رسم مک نماید . تجار و کاروانهای تنق روس با دوند که ار خاک کا شتر جوی
سایر مالک برون . کا شتران نیز در خاک دولت روس با قاعده جان آسیا
نایل شده تجارت صنعت خود سازا براه خواهند کرد و اشیا و اشیاء که
طرفین محل نصیب میشود در صد دو نیم از قیمت رسم مک گرفته خواهد شد هرگاه در
قیمت تهر راضی نشود رسم مک ضمیمه استیفا خواهد کرد . بین التجار خستانی واقع شود
حق دارند که انتخاب حکم نموده حکم همان حکم را رفع اختلاف نمایند . تبه طرفین هر گاه
باشند رعایت قانون و عادات بلد خواهند نمود . حکومت طرفین بکف
بجفظ و مراستال جان حیت طرفین خواهند بود (انتهی)

بنابر این مساعده روسها صرف نظر از مدارکات (این) نموده باب مراد و
با کا شتران نتایج خستند

— جزال قدامت —

یکی از مصارف امرای عسکریه دولت روس است که تزییات دولت روس در آسیا
باقدمات مجازات مشارالیه حصول آمد . مشارالیه در سال ۱۸۱۴م - ۱۲۲۴هـ قمری
شده از دارالحسنون عسکری نایب هندوستان آمده مدتی در اردو باقی

استحکام کردید در سال ۱۸۵۵م - ۱۲۸۲هـ قمری در حاجی شیرال (نورانیف)
نایل حکومت ولایت لیبانیا (کردید) . در سال ۱۸۵۷م - ۱۲۸۴هـ قمری بطریق
امپراطور حکومت کرستان منصوب شد . در ابتدای مأموریت خود با امارت
بخارا جنگیده موفق بقصد غلبه غالبانه و دریافت غرامات جنگ گشت .
در سال ۱۸۵۸م - ۱۲۸۵هـ قمری بمقتدر او در سال ۱۸۶۲م - ۱۲۹۰هـ قمری
در سال ۱۸۷۵م - ۱۲۹۲هـ قمری خود را استیلا کرده ارتقا با وج عسکری تسلط
و شدت و شرف و بابت حبت . خلاصه بعد از پانزده سال حکومت در بخارا
در سال ۱۸۸۲م - ۱۳۰۰هـ قمری فوت کرد . ترجمه

در سال ۱۸۷۶م - ۱۲۸۹هـ قمری عبداللک خان پسر مظفر الدین خان میربخارا بسرای
چهارم و ارکاخ شترانده از جانب یعقوب مظفر عزمت و عیادت کردید و بکشدن
خان مشارالیه بعد از این نوشته خواهد شد . و در دوی الهیته بهین سال باو بخشید
که از جانب امیل پاشای خدیو مصر بخا شتر فرستاده بود بخا شتر سیئه نایل شد
فاصلت کردید . سال ۱۸۷۳م - ۱۲۹۰هـ قمری یعقوب خان حاجی ملاز الدین
بفارسه مخصوص دربار دولت روس فرستاد . مومی الیه در بطر بسیرت باختر

فوق العاده قبول کردید حتی استرنا مشاییه را برده کتبخانه خاصه امپراطوری را
 بنظرش رسانیدند. مدتی بعد از عقد این عهد منتهی شد که در بهار
 بخوارزم کشیده خیره را ضبط کردند.

— استرداد —

تفصیل شکرش و زیونکشی و ضبط خیره و حالت عبدالرحیم بهادری و مقدار امارت
 جنگ و عهد منعده فیما بین امارت خوارزم و حکومت روس که میگویند
 ادرقانی روزنامه نگار روزنامه نوینک پراگ در آن مضمون نوشته و زبان عثمانی
 ترجمه کرده بود تفسیر زبان فارسی ترجمه و در دو مجلد ضخیم منقوحریر و در سال هزار و
 سیصد و یک تقدیم حاکمای کازان برای علیحضرت شاهنشاهی ارواح العالیین
 نموده مظهر عافیت جهان محبت و مایل انعام و عنایت کردیم.

خدا این سیایات محمود بادا که ایران زیر این سوادا (تسبیح)

الغرض در سایر بلاد اسلامیة خبر استیلای خوارزم که شایع گشت آنرا بجهت
 در احوال آسیای وعلی نه شده خیال میکند تاکنون امارت کاشغریه مدتی
 در بلاد استیلای روسها بوده و این عهد در تجارتی کاشغریه تجارت استیلای روسها

و آن تفسیح و تفسیح بل تشیخ را باز کرده علی العیا چار و یعقوب خان را بطن
 و لغز میگردد. اما این اسنادات که تاکنون و مقالات برز و مقرون نیست
 از عدم اطلاع بصیرت بواقع جغرافیایه و احوال سیاسی و اطلاق اقوام اسلامی
 آسیای وعلی بود اگر میدانستند این عهد چه حکمی داشت و از برای مسلمانان
 نافع بود یا مضر داشت اقدام این برز و سرانی نموده حسی یکی از روزنجات استیلای
 تفصیل آن را نوشت

همان مرکب عهد که یعقوب خان به حاکمیتش بجا نیده امضا نموده و بنگشید و
 اردوهای روس محمد بشایر و قبایل اسلامی آسیای وعلی کردند. بلکه استمداد حکومت
 یعقوب خان را در گزینان تقسیم اظهار سرست کرده چنین پنداشتیم که این حکومت در
 محافظت سعادت و حریت مسلمانان گزینان کافی و کامل خواهد بود و کمترین
 بوده و همان حکومت بار و بهار ساقه قباله مملکت اسلامیة بسیار ارباب استیلای
 روسها داد و دست افش

همانکه که روزنامه مذکور بوسه قباله مملکت اسلامیة اگر عهد نامه بود و براج تجارت
 مملکت در تجارت و استیلای خوارزم یعقوب خان نه علاقه داشت و منفعت روسها

با یعقوب خان عهد نه می‌شد در استیلای خوارزم مختار بودند و از جانب
 ابد او همه داشتند قیامین معاهده کاشغر و مجاریه خوارزم ابد استعی بود. از اینجه
 که هنوز حکومت خود را بر یک اساس صحیح متوسس کرده و محافظت سادت و
 اقوام اسلامی را در امن و امان داشت و از لاکت قیام مالی آسیای وسطی شانه
 تصویری است بل و خیالی است محال

الغرض یعقوب بیک میرخان بشارلیه سه ماه بعد از حرکت اهل بول براهی
 صاحب مضبان نظامی و نامیه و نشان رخص عثمانی و شیر و علم بعضی بیا بجه
 قوب و ملک و سایر اوقات مجریه که از جانب دولت علیه و خدیویت مسیر داده
 و بیک بیت سفارت که حال نامه مکه بود و دارد کاشغر شد

صاحب مضبان نظامی که از جانب دولت علیه رسماً از برای خدمت عسکریه کاشغر
 فرستاده آتی الاسلامی اشخاصند. یوسف افندی یا پریده نظام. پیر
 یوسف افندی سلطان سوار نظام. امین افندی سلطان توچی. زمان بیک
 از بیکرا دکان و خستون. مراد افندی از تربیت فغان عمارت سلطنتی. و چهار نفر
 دیگر که از منصب نظامی خودشان استعفا کرده و با برزوی و جدائی خودشان خدمت

عسکریه کاشغر را قبول کرده بودند

از سلطان مونیج بیتم جادی الشانی ۱۸۷۲ م - ۱۲۹۰ م و منوش افشار خراسانی
 از فتوحات و ترقیات همرا داره کاشغر و فرستاده شدن مامور و سایر شایع
 بیت سفارت انگلیس که در پشت نفر بود که (مستوفیت) ریاست (مستوفی)
 طیب یافت داشت یعقوب بیک که وارد هندوستان شد از جانب (کرد)
 فورث بروک (مظهر اکرام و ایل استرام کردید. بیت سفارت که قبل از یعقوب
 بیک براهی یک سده سوار نظام مرتب از سلیمان هند حرکت کرده و فرار شده
 رسیده بودند خبر درو یعقوب بیک را شنیده و در همانجا توقف و در درو یعقوب بیک
 بعیت آنها اتفاق نموده بودند

منار شعیب الله خواجه

قبلیت از قبایط ایالت فغانستان، واقع در دامنه شمالی کوه پور دراک
 پانزده هزار نفر. شهید افندی از خوایگان در یک جنگ پسینان بجا
 شهید شده و منوش او را در اینجا دفن کرده و بارگاهی ساخته چون سر راه
 واقع بوده زقه زقه آباد گشته و اکنون قصبه محموری شده است رودخانه

کمرک خستگانی شود رسم کمرک عینا استینا خواهد کردید و اگر اینصورت را هم طرفین قبول نمایند وقت دریافت رای و کلام طرفین متبر خواهد شد

۴ — از جانب دولت انجمن برای تخت کاشنفر سیر تقیم و در محضر که مناسب داند یک نفر قنصل افتاد و اقامه خواهد کردید و از جانب امارت کاشنفر در کلکته سفیر و در سایر بلاد هند هم قنصلها اقامه و اقامه خواهد کردید

۵ — از تبه انجمن بر شخص مآذون بستیاع و ملک ارضی و ناشایسته خواهد بود و حسب اقتضا بدون اطلاع سفارت با قنصلها بنا از جانب حکومت هیچ ماموری و نقل سکن و منزل حیت انجمن نخواهد شد مگر بر افاق مامور انجمن

۶ — هر دعوی فیما بین تبه انجمن ظاهر شود در حضور یک مامور امارت در سفارتخانه یا قنصلخانه رویت خواهد کردید و اگر یکی از طرفین حیت امارت باشد دعوی در حضور قنصل یا قنصل محاکمه گردیده ولی فصل دعوی تابع حکم امارت خواهد شد

۷ — اگر چه استخفافهای دعوی بنامیه در حضور و حضور محاکم امارت خواهد کردید ولی در این استخفاف کثیر مامور از جانب سفارت یا قنصل لکری در انجمن حضور خواهد داشت

۸ — هرگاه از مدعی و مدعی علیه یکی حیت انجمن یکی از حیت خارج قضا کی از آنها

اسلام باشد دعوی آنها در محاکم امارت رویت خواهد کردید اما این مسردود خارج مذہب اعلام باشند و رسمی حیت سفارت و قنصلها انجمن باشند حکومت امارت از برای فصل دعوی آنها در انجمن روی ممانعت نخواهد نمود

۹ — در دعوی که یکی از طرفین تبه انجمن باشد بعد از حکم سفارت یا قنصلها اطلاع محاکم نمایند که ماضی در آن دعوی واقع شده حق دارند که آن حکم مستعمل نموده دعوی را بسیار محاکم حواله کرده از جانب خود هم یک مامور بانگسکه بفرسته که در محاکمه و رافعه حاضر باشد

۱۰ — این استیارات تمامی تبه انجمن و تبه شاهزادگان و راجگان هستند که تحت حمایت دولت انجمن هستند قبول خواهد داشت و مرعی الحسبیری خواهد بود هرگاه امارت کاشنفر خواهد که با یکی از ان راجگان و شاهزادگان صلحه نموده نماید بدولت انجمن رسماً اطلاع خواهد داد

۱۱ — یادداشتها و سایر محررات رستمیه که بکند و مجلس موسوم به الادانق محافظت مامورین طرفین توین خواهد کردید تا از جانب سلسله آنها تحریر اجازة رستمیه داده نشود و مراجعت بنا ممنوع است

۱۲ — کسی از تبریزین در کاشغر و در هندوستان جاواریت فوت کند اموال و اشیای و بشارت یا قونولنی بکومت متوجه متوفی تسلیم خواهد کردید و سفیر یا قونولم قرض او را از مالش داده و طلبهای او را نیز تحویل خواهد نمود

۱۳ — شخصی از تبه بکلیس در کاشغر تواند قرض خود را ادا نماید یا منفس شود اول اادل بشارت یا قونولگری مرحمت خواهد کردید و انهام اموال و اشیای او را فرجه طلبکاران خواهد داد و اگر اموال او بقیشش دفات نماید بعد از تحقیقات اگر در هندوستان یا جای دیگر اموال و اشیای داشته باشد آنها را با هم سرخسته طلبکاران خواهد پرداخت انتی

خلاصه یعقوب خان مورین به سیرای یعقوب بیک از اسلامبول بکاشغر آمده بود مثل ان شش نفر در خانه همان کرد و ان شش نفر را که احوال استخلام نکرد و بطول ان زمانه نموده چهار نفر آنها را در آتشی بخت بیک قلی بیک انعام و دو نفر آنها را نیز در نزد خود استخلام نمود و از این تاریخ بعد اسم سلطان عبدالعزیز خان در خطبه مذکور و کلمات نیز با اسم ان سلطان سکوک کردید

استرویت در کاشغر چهار ماه اقامت کرده در روز دوشنبه بیست و نهم ماه محرم

سال (۱۸۷۳ = ۱۲۹۱) نیز یعقوب خان قریه از احترام و اکرام که ناان رد در حق خود او و شخصیت سی او از جانب امارت اجرا کرده و اظهار رضامندی در خود و رسم و ادعای اجماع کرده یعقوب خان نیز در مقابل این عقد و بیعتی منون و مسرور بودن خود را جوابا بیان کرده از سفیر التماس نمود که بجزت ملکه بقا چند از جانب خود عوض اخلاص نماید فردای انروز عیسی روز شنبه بکاشغر منوجه هندوستان شد امرای کاشغر و سبکخان عمارت امارت میت رفاه را تشییع کردند و از قلعه نیز یوزده تیر توب اگر انا انداخته شد و یعقوب بیک که در لاقان سفیر یا یعقوب خان حضور داشت بشارت مخصوصه بهرامی مراد افندی باسلامبول روانه گردید

در سال (۱۸۷۳ = ۱۲۹۰) آئی بی بی امیر بزرگ یعقوب خان باسلامبول از کابل بجانب مکه شرف عزیت و بعد از ایفای حج باز باسلامبول عودت نموده نایل احترام فوق العاده گردید و چند هزار مویهای مجید سفید بنوی علیه و آله الف التحیات که محفوظ است از احترام است بشمار الیه داده شد که بکاشغر برده او هم در ماه رجب المرجب سال مذکور بجانب ترکستان منوجه شد

یعقوب بیک سیرانارت کاشغور در اوایل سال (۱۸۷۵ = ۱۲۹۲) وارد

اسلامبول شده نامه و ایامی خود را در بیع الاول سال مذکور تقدیم حضور حضرت
سلطانی نمود

خواصه مضمون عریضه شرافیه را نیز قرار بود : نامه جایون رسید از فوط سر و
تعطیل یکصد تیر توب افستله انداخته آیین بستند و در تمامی قطعات علم عثمانی
شد چون آرزوی تجدید ارتباط و رفیق داشتیم که راههای می شایسته
و خطب را بنام نامی ظل العالی قرائت نمودیم »

عریضه حسب اگاهنامه درین مضمون بمقام صدارت عظمی نوشته بود و بیک لوح
بسیار نازنین و با صفت در میان به ایام فرستاده شده بود که این دو پست
بخطب یا خوب ریگانی نوشته بودند

عبدالعزیز خان که چوکان حسن را کوی شنش زیشان جهان برود
تا بهین برست که در ملک خطبه بنام و مکه بسیم و زود

به ایامی یعقوبخان در حضور سلطانی مقبول و مطبوع افتاد و یعقوب بیک از
جانب سلطانی مظهر اکرام و عنایا گشته کردید و بیک قطعه شان مجیدی

اول مبارک الیه محبت شده بنای شارت همایون یعقوب بیک جزای القیافت

سفیر دولت روس را دیدنی کرده او هم از یعقوب بیک باز دید نمود
در ماه جمادی الاخری همین سال یک قطعه شان مجیدی از درجه دوم به بیک
قولی بیک (و بیک قطعه از درجه سیم شان مذکور به) خفی قلی بیک (فرزند این یعقوبخان)
و بیک قطعه از درجه چهارم شان مذکور بصادق خان برادر زاده خان شرافیه
محبت کردید

چون نامه و عهد ایامی یعقوبخان باعث ممنونیت حضرت سلطانی شده و بعد
ترقیات قدرت اسلامی در آن حوالی از عمده امال سلطانی گشت و خطی
صادر شد که بعضی به ایادالات و اسباب آئینه الذکر را تهیه کرده برسم
بنوط سفیر شرافیه بکاشغور فرستید

یک پرده علم از اعلی سیر که از فرش محشی با کلاهون بایه اول سوره مشح و در
وسط طغرای عثمانی بود و تبه طلالی هم داشت و یک عدد ساعت کورنوتر

بسیار نازنین مرتفع و با کلاهون مزین بود و پانصد جلد قرآن و بقدر لازم
کتاب راجع به خفی و شش عریضه توب تیر پر سوزنی از فولاد با تمام

و آلات دوهزار دهنه تنگ انقید و ششصد کار توج بته مخصوص تورپا
و شش صد کار توج پشیر و چهار صد و پست عدد تاپه و هفتاد و نه دهنه و سی و یک
صد و قحطیات نازک و شش هزار و دویست و چهار عدد آلات و ادوات
و دوهزار عدد چاشنی شکمائی (بوکر) و دت دیگر (چاشنی) و پست تیز و
سی بن تبریز سرب و دوهزار تیر چاشنی و یک دستگاه کامل آلات از
برای ساختن چاشنی و هر آلات و ادوات که برای این اسباب لازم
داده شد که ثقت مجموع اینها پنجاه و شش صد پوند بود که تمام این را اینست
بیک سفیر تسلیم کردید و از برای شکر و توفیق خان کاشغر غرضی آقای یاور توگی
و علی آقای یاور استاد چاشنی ساز و کاظم افندی سلطان هندس و بایست
ساز سفیر شایسته ترفیق کردید و مخارج حمل و نقل این اسباب تا بندر بمبی که
عبارت از هزار و چهار صد و هشتاد تومان بود از خزانه پرداخته
شد

یعقوب بیک در ماه رجب المرجب سال (۱۸۷۵ = ۱۲۹۲) بحضور سلطان
داخل و با انواع الطغات نائل گشت و فرمائی که متبوق و مطهرت بغیر الخلیس

استیصال نموده بود که ترجمه صورت آن نوشته خواهد شد بر تسمائی سفیر الیه
بطریق سبورغ رفت که بحضور امپراطور داخل شده عرض نماید و طبعینان و دیگران
حال حکومت کاشغر بدخلت باختلال و اعتدالش خود نموده داشته و بعد
از این قسم نخواهد داشت و طوری رفتار نماید که بلکه وعد معادنت (در وقوع جنگ)
با چینیان از امپراطور بگیرد

یعقوب بیک نیز بوجوب رضائی سفیر شایسته سبورغ رفت در انجام نمود
الطغات کردید چون امپراطور سرمود که فقره معادنت را با جلال (توفیقان)
بدا کرده نماید از بطریق غریب راه تا نکند متوجه کاشغر شد

ترجمه صورت فرمائی که از جانب سلطان عبدالعزیز عالی اکبر صادر شد

جناب اصحاب عالی انصاب شرف الکتاب جامع آیات وینداری رفیع
رایات سعادت و کامکاری یعقوبخان حکم صاحب آلات با خط کاشغر
توابع و لواحق اطلاع اند تعالی بدو رعته من شارق القواء الاجلال مکتوب من
الوداد شما که بتوسط فخر اکابر و اکابر جمیع الماده و المکارم انخصر
غایت الملک الدائم یعقوب بیک که از خویشان خود تانت تقدیم حضور

نشور را که در منظور باشد و از مضمون این معلوم گشت که آثار خالصت و مصداق که
پیش از اینها بجانب جمع الاعمال پاوشا نامها را برآورده و نزد شرفیه چایون با مقرون
حرمت و تحنین گشته بود باعث شوق و مسر و مباهات و فخران و لا شده و
بالحکمه ارکان و انالی جسم دعای شانانه را ملاوت کرده به باب شوکتها
را بطاعت و انتساب نموده اند و فکر و داورانه شایانوی سدا حقوای قاصدا
و غلب و سکوکات بنام خلافت اتمام شمر بارانه نازیت یافت است
و چون اظهار شده بود که اگر مساعده شانانه را از آن شود که توارث اندر
اولاد کسب و ارشد جاری شود بعد از نیم بلا انصراف و انضمام در طریق اخلاص
و تقی و ثبات و دوام خواهد کرد و بعد از این مقتضای قوه جادیه اسلامی که
ارتباط و مودت سعادت در میان جاری بود در درگاه فیوضات پناه جهانداران
بایضورت اظهار و مکرار تا کمالیت و حقیقت آن ارتباط و مودت را فعل
هم موقوف حصول آورده مزید تحوطیت و در باره استحقاق امیرانه شایانوی عفت
توجه و محبت ناکت و همچنین آثار توجیه و اخلاص انالی استیلا و سطی که
مقسم جل شین شرح انور و مایای صفوت غای قلوبشان با نور و نور

و مقام معالی اتمام خلافت عیسی با بر ابرقاب منوبت نموده اند مستغرق
باشند و مطاوعت معروضه اند از نزد محسن پیوند پاوشا نامها را منظر حسن
شده است محض نش از عینی این استنسان از جانب بی انجانب ملوکانه نازیت
بشرطیکه خطبه و سک نام نامی تاجدارانه نازیت یابد و سخی و دولت علیه
که در آن حوالی گشوده شکل و رنگش تغییر نیابد و باین ارتباط و اتباع و عقاب
فصل طاری نگردد و سندانارت را در عمده استیال شایانگان انفا
و یک نام نامی اثر خاقانی و یک رایت مسود عثمانی که آبات بارت
سوره شمع را محتویت و بعضی به ایامی دیگر نیز از جناب نباهت نصبا
را ترش و کافه منوبین وزیر دستا را اقلطیف ارسال و اکر دید

فاما چنانچه عمده تکلیف متعس و مشروع ارباب حکومت که مامور حفظ و
حمایت عباد الهیند اعتقاد بظلم امور و تمیم اسباب آسایش و حضور
جمعیت بشریه است که مودع دست امانت آنها بوده و مست و محنین
محض اینیکه با انقباضات روزگار ناپایدار و تغیر اصول و انکار زمان
جمعیت بشریه گرفتار تفرقه و پیرانی نشوند تا باین استقبال کار ثبت و

و اتمام نمودن شمس از غروب و چو است و اول و آرزو که در سفر و وراثت آید
چون سستی بنامین استقبال کار بظن آمدند اراده مکارم معتاده شایسته باشند
در ضخیمه سوغ و صد دریافت که بوجوب استند عای خودمان سالف الذکر اما
ممکن که شغل شریک مسطوره الفوق با کبر و ارشد اولاد شمالی باشد الله تعالی
بعد بطن و عصر بعد عصر و ارشد و انتقال نماید

پس غنایات و مساعدات عالییه مارا که در حق احق خودمان باین وجه سرزده است
ظهور کرده بقصدضای درایت و فطانت مفسوره از سر توحید و تقدیر و سلام
سلامت انجام و محال تو جهات مرا جسم ات مارا که در مضائق انالی ان
حوالی شمس پاش است باشخاص لازم بحضور ابلاغ و تشریف نمایند و هر بار
بالیغی شریک خصوصیت بذل است و در قاطبه احوال سکینه و تبعه شریک
و داد نموده و از آنکه استحضال و سایل استراحت و ایت عامه از
واجبات امور است به این امر هم فوق الغایه وقت کنند و چون بزیه
و توفیر علوم و فنون و حرف و صنایع و زراعت و تسویه طرق و بنا
و تشریف و تسهیل و سایل تعلیم و سایل تقصیه حوایه بدین و معنویت است

اینار او نظر باشد و دو قابلیت انالی و احتیاجات مملکت سیر است
و آثار نافعه را ساحت فعل وجود احوال نماید

این یکی هم در نظر حقایق بین خودتان دستور و معنی نیست که محسوب
صحیح باشد استحال تجارت مجوله العاقبه و ازین رو سپرده و بیاضه نفوس
شریفه و اموال نمودن باعث خرابی مملکت و سبب شکست باروی قدرت و وقت
حکومت است و سائل مملکت غرض و صلاح صلاح و صلاح که امروزه بکار
در هر طرف عالم طریق صواب انتخاب و کرده است شدن من کل الوجوه
نافع تر است لکن محبت است که مملکتی که امروز در کنت تصرف امارت است
حسن اداره و ارتباط و حسن محافظت نموده و یک کوهستای مجاور نیز ارائه
معلومات دوستانه و نیات مسالمتکارانه کرده با سبب اسباب
توسیع دایره امرار تجارت بکوشند چه تجارت مدار ثروت و تجارت
هر مملکت و سبب صحیح اقتدار و کنت هر دولت و حکومت است و در حقیقت
نیز با حصول ترقیات لازم مدعی و غیرت فرمایند که عمده مقصود و مطلوب
و مستطرد و کانه است و این فرمان عایشان باین شخص اعلام و افهام

مذکوره از دیوان همايون با اصدار دستيار گردید. حرره في محروسه القسطنطينيه في
اليوم الخامس عشر شهر رجب الحرام سنة اثنین و تسعين و مائتين و الف من حج بک
له العرف الشرف (انتهی)

مختصر سباب و آلايکه از برای کاشف تبه کرده بودند در رمضان سال
(۱۸۷۵ م = ۱۲۹۲ هـ) بواسطه مراد افندي و ملا صالح از خيانت کاشف و افندي
ملا عبدالصمد و ملا قربان پناه باشي (نايب فوج) و ضد او بردي ارسله ببول
هندوستان فرستاده شد و حکومت هند نیز در حق مامورين احرار است
لازمه را با مال حسبه اخراج محل و نقل بارها را نیز تا (لاهور) داده چون پیش
از لاهور حکمش نافذ نبود بارها را به مامورين تسليم نمود و مامورين نیز
مراد افندي و ملا قربان را با بارها در لاهور گذاشتند و
کيفيت را هم بعرض يعقوب خان تحریر رسانیدند
يعقوب خان که مطلع شد از برای آوردن بارها مامورين
لازمه را بسبب لاهور و از ساختن و مامورين در آشنای راه
با دهنای

(1111)

(1112)

(222)

(222)

(1154)

(1155)

(1881)

(1881)

1157

1159

(122)

(121)

(1111)

(1111)

1881

1882

هندوستان قدری مله و مهمات خر تپه بنده امیر سالارین نام بر ملک
 انگلیسی در خفا یونان فرستاده و سفیر شاه سلیمان گفت که چون دولت این
 مبادولت چین معاطه و عیالند و دسترس شده فوج اندک لشکار را مدد بخوا
 نماید

شاه سلیمان سرزند خود پرنس حسن را به انگلستان و از آنجا بیستینی و از آنجا
 به لندن فرستاده است عاقله که دولت انگلیس حمایت مارت پونا
 را قبول نماید. چون دولت انگلیس استکلاف از قبول حمایت پونا
 نمود پرنس حسن به بارنامی سایر دول معظم مراجعت کرده و از هیچیک موافق
 آرزو و آمال خود جوایی شنیده و در روز اول ماه شعبان المعظم سال ۱۲۰۲ م
 ۱۲۰۹ هـ) باسلامبول واصل شد که در محبت شاه الیه (حاجی ابراهیم وزیر جنگ)
 و (جنرال یوسف) و (استرودر لا) و (مستقریر) بودند. در روز یازدهم ماه مذکور
 داخل حضور سلطان عبدالعزیز خان مرحوم شد بعد از تحقیقات لازم چون
 معلوم گردید بعد مسافت و سایر مانع با اتفاق این بابا بلیع بکمان حاصل است در
 اسلامبول هم بسزا کرام و احترام علی العاده چیزی ندیده و در پست و ششم

ماه مذکور با یوسا از اسلامبول حرکت و از راه جدول سیش و مصر قاهره متوجه
هندوستان شد. اگر چه شاه سلیمان در مقابل لشکر چین مردانه ایستاد
و از برای دفع حایل رستمه جنگیده و در اغلب جنگها غلبه بدشمن نمود ولی
کثرت لشکر چین وقت مافین سلیمان غلبات شاه سلیمان را چاقی حاصل گشت
و بعد از محاربات کثیره و ممتده مسلمانان از هر طرف رو به انزاع
نمودند

اعراض مختلف

در آن هنگام روزنامهجات اسلامبول می نمایند بر چه خیال بود که بعد از نوشین
مواقع خفیه ایضا مارت پونان چپا رسد برادر فرستاد با انگلیس چاقی و ا
نظامی و دشمنی و ادای می بخش کرد و نفس کمیت و در ویش سلم و باقی غیر سلم
بودن امارت شارالیه را با نظار عثمانیان رسانیدند و حال اینکه شاه سلیمان شتر
بجاه شتر از لشکر داشت که غالب آنها تیر تفک فقیله دار و تیر و گمان و در دست داشت
و سایر احوالش نیز در فصول و حواشی در فوق معروض افتاده بود
(انتهی)

مختصر در روز سیر و هم فی القندها الحرام سال ۱۱۶۱ = ۱۷۴۹ (شهر سیر)
پای تخت شارالیه با شتر و دو شتر از لشکر چین مجامعه کردید. چون شهر مذکور بسیار
متین و حصین و بیک دیوار استوار که دوره اش می گلی یعنی ده فرسخ بود و از راه
ماوراء محیط بوده علاوه برین بارین قلعه بسیار سخت و استواری داشت و زمین و آب
فیض این بارین قلعه و دیوار خارجی باغات و مزارع بود که در هنگام محاصره حصین
اداره محصولات آن اراضی کرده از هر یک کسکی قلعه با شتر تسلیم نمایند که غالب
شهرهای سیر و اخلاصین برین طریق بنا و اعمار کرده است. الغرض یافتن
بقدر یکماه و نیم ازین دیوار اول خطه لغیر انکار داشتند و چنانکه انکار داشتند
که در اصل در مزارع و باغات شوند. چون چینیان توانستند بر داخل
قلعه شوند طریق حبل را پیش گرفته یکی از صاحب منصبان فرود میاید و خابین ش
سلیمان را بر شوت و مواجید با خودشان جستند و در شکیله آن خان دروازه را
کشود و داخل در قلعه شده بعد از قتل افتادان چندین هزار نفر از اهلین قتل
غلبه بر مسلمانان کرده در آن اراضی جای گیر شدند و سلطان مجبور در حصین بارین قلعه
گشتند. چینیان مزارع و محصولات و آبادیهای غلات را ضبط کرده

مسلمانان را سخت محاصره نمودند. محصورین مدتی خوشحاله بدفع برآمده تا آذوقه داشتند
 قلع را پسینان ندادند. و فلانکه آذوقه آنها نماند و قطعه غلامانی حکامانی در میان آنها
 آنها که داشت مجبور به تسلیم شده چند بار التماس فرستادند که بشرا بچند قلع را تسلیم نمایند
 حبیبیان اطمینان شاه سلیمان را گشته بدون شتر و اسب تسلیم قلعه نکرده و بواسطه
 منادیه اعلان نمودند که اگر قلع را بدون تسلیم و شرط تسلیم نایند باطلی خسارت
 و جانی نخواهند رسانید. عاقبت کارانی از کرسی سبکی تنه آورده قرار دادند که شتر
 را تسلیم نمایند. چون شاه سلیمان از هر طرف پیوس شد اولاد و حیل و سایر متعلقان
 خود را جمع کرده خطبه آتی ترجمه را خواند: «اولاد و حیل و خوشاوند و سایر متعلقان
 بشنوبه و آگاه باشید که همه قاصد حبیبیان ازین حرکت خصمانه مرا و شما را زنده
 بدست آوردن اول در جلوبو ما تعرض ناموس و ملک عرض نامودن و بعد پیرانی
 از دگور و امانات کوسیر و صغیر را با انواع عذاب و عذاب جسمانی بر تبه شد
 رسانیدن است چون آخر کار گشته شدن است و خلاصیت صلاح این است
 که فلاکت حارث و ذلت ملک ناموس و عصمت را ندیده ما خود ما را اسما
 بمانیم و بزار عذاب و ذلت را بکشیده دست نصیر و نیاز بمانیم

و محنت کربا پسندانیم اینک من شربت سموم را حاضر کردم هر کس خط ناموس خود
 را بخواهد و عسیرت و محنت اسلامی را دارد از این شربت یک کاس
 خواهد نوشید:

حضار که این خطاب را شنیدند چاره جز از قبول این تکلیف نیافتند گریان و نالان و کوه
 و نوان و بزرگ و صبیان یک یک از این جهانستان نوشیدند با هزار ناله و زاری
 جان شیرین را تسلیم جان آفرین کردند: ... و سلیمان شاه نیز در یک شکر توان گشته
 خود را تسلیم حبیبیان نمود و حبیبیان تخت روان را بر دوش کرده پیش سردار کل
 خودشان بردند چون او هم در تخت رده این اران شربت هم آلوده شده بود او را هم
 میت نیست سرش را بریدند و بنا به عادت خودشان در یک قصص حبیبیان سر
 او را گذاشته به (کلیف) فرستادند. آنچه بعضی بر آنند که چون هم تاثیر شاه سلیمان
 مکرده بود حبیبیان زنده بدست آورده با انواع عذاب او را بر تبه شد
 خلاف وقت صحیش این بود که معروض افتاد. اما حبیبیان که داخل در شهر
 شدند بر خلاف وعده خودشان حبیبیان و نوان مکره تجاوز از پنجاه هزار پایی گناه
 را بقتل رسانیده اموالشان را با خشم و فضاحتی غارت کردند که برقع و شیکری گنارند

و بعد از شهر (طالینق) بر سر شهر (مومین) رفته بعد از دو روزه در محاصره آن شهر را نیز
 نداشتن استحکام مثل شهر (طالینق) ضبط کرده و در نزد حاکم ایالتی سال مذکور داخل
 شده در اینجا هم مثل شهر (طالینق) حرکت ظالمانه را پیشه گرفتند. اینها دیدند که کار
 مخوف و ناخوشایندشانی باقیه کاپوسانست و سایر جاناکرشیه پریشان شدند از ده
 نفس این پریشان شدگان زن نفس در سفرها و در شانی راه رفت شده و پشت ده
 هزارشان هزار فلک و پشت بگومت مندا و خالت نمودند. اگر چه بعد از آن
 در نتیجه هم یافتند از شدت مطالب حسینان نبوده اقدام باقیه سورشش با پوشتا
 نمودند ولی از غایت قدرت برودی اطمینان را حوزده بالضروره تحمل مطالب
 حسینان گشت

ترجمه احوال شاهرزاده قیق

این شاهرزاده فرزند (آ - او - قو - آتخ) خاقان سابق بود و در (ای - آتخ - قوقق)
 خاقان سابق و اسم اولی آن (توج - صو) بود. در جلوس (ای - آتخ - قوقق) بقیق
 (قوقق) کردید بسیار عاقل و در اندیش بود. موقعی که قدرت چین و احوال
 حکومت اروپا را خوب میدانست در زمان ترک حکومت (ای - آتخ - قوقق) قوقق

بر مسند ریاست بیعت امنی خاصه استغفر بهر سائیده سیر و ده سال در آن مقام
 داخل و خارج دولت چین را بطور مطلوب اداره نمود و بعد سرور شد. و بسبب عجز
 این بود که او تلقی بجای امپراطور داده و از قبول سفرای ارضیه نموده این فقره بخت
 و خصوصیت حسینان و بسبب غزل و کبک آن شاهرزاده شد اما خاقان ش را لیکه در اصل
 سن شده و عثمان اشیب سلطت را دست گرفت و در آن شاهرزاده کار کرده و را دست
 باز ریاست بیعت و زراعی خاصه سرافراز نمود ولی بعد از فوت او که فرزند شاهرزاده
 (چون) ابرو و رنگ خاقانی شست بصواب و صیه نامی برادرش که پدر خاقان بود و بجا
 او رئیس و زراعیسین گردید (مترجم)

کلکت

دارالملک فرزندانی چندستان نخلیس و مرکز ولایت بکالاست. در طرف شرقی
 هندوستان و در نقطه انصبیب یکی از شعبات رود خاندنگلنگ بیکرگاه بکال واقع و
 همیشه در انقض را جامع انواع امانتیه اسلامی و تاسیسات مدینه را و ادیکت شهر
 شهر آباد است (مترجم)

بوئی - بوئیای

این شهر مشهور است مغربی هندوستان و در ساحل دریای عمان واقع و مشهور است
بهزار نفوس و اشغال مرکز اداره و دارای انواع آثار و بناهای اسلامی و غیر اسلامی است
در سال (۱۵۳۰ م = ۱۱۳۷ هـ) در تحت اداره (پورتو خال) بنیاد اخل شده در سال
(۱۶۵۱ م = ۱۰۵۲ هـ) بهت انگلیسها افتاد و طرف محاذ رود گشتی رودی از اسکندریه ^{سطح}
جدول پوشش این شهر میرسد . (ترجم)

— باز کا سفر —

یکبار از عودت سفرای روس که کمال خاندی از حسن قبول و شکراناکرام و احترام
یعقوبخان داشتند بنا به توفیق و سهولت و همکاران جنگ با کاشغریان چینیان متوجه این مکان
شده چون حرکت چینیان را (لو جود این) (شود و این) شدند بدون فوت وقت این فقره
را خبر را به یعقوبخان اطلاع . یعقوب خان آنچه او را از همه پنهان کرده حتی به یکدیگر
هم نگفت . اما در سهای و سایر بلاد آسیای وسطی بطور دیگر این حوادث را نشر کردند
و نشریات آنها بعضا راست و بعضا دروغ بود که از غیر راست : (دولت چین برادر چینی
شو شون) یک اردوی صدهزار نفری از برای استیصال یعقوبخان ره کاشغریان
ساخت میت هزار نفر آنها جلو آمده در سرحد قالموستان منتظر اند که باقی میتها را هم

با آنها قتل شوند انوقت نصف این اردو بطرف «ایلی» و نصف دیگرش بطرف کاشغر
حرکت نمایند

الغرض یعقوبخان در روز چهارشنبه سیزدهم ربیع الآخر سال (۱۳۸۵ م = ۱۲۹۲ هـ) بمحکم
تفتیش حرکات و احوال امانی بجای چهار پانصد نفر کواکب حرکت کرده به یکجا
رفت و بعد از یک روز اقامت در یکی حصار پیدا کنند عزیمت و از آنجا بمقدریه
از راه کندی هم برآل باقی و از آنجا نیز به آقسو رفته در شهر مذکور بمشاهده اقامت افتاد کرد
با اینکه مقصودش را به خود را بر جبهه رسیدن بود این وضع مسافرت را بجهت
اختیار نمود که مبادا امانی خبردار از حرکات چینیان شده کوشا رخنه و بجهت
و معین و منافقین نیز از پستی و در افتادن خود را نسبت کرده و اخلا امانی
برپا نمایند . این بود که بهر شهری رفت آنها را که میدانت نشا و جنبای فدا میسند
بود یک بهانه گرفت در زمان کرد و ولات و حکام قدغن اکیه نمود که به تفتیش
و تحقیق بوده فرصت حرکت بصاحبان ثقات و نفاق نمیداد و در میان عیقات
نموده غافل از اوضاع ملک و خیال امانی شوند . یعقوبخان از مقصود مبارک نشد
یعنی حکم فرستاده از یک قبیله یک زمان یک و اسمعیل حق و هر دو یوسف افتد

خواست و شایسته که آمدند مأمورینش شکر و نظم افراخت نمود. و بقدریکال به استقامت
آمد و علم را که از اسلامبول آورده بود به یغیوچکان تقدیم نمود. این علم شایسته این جهان بود
شرافت التوای حضرت نبوی بود که در سینه نهاده بود و خطرات و خطب سید جامع سلطان
سلیم از روی همان لوای سعادت این علم را اعمال کرده بود و یغیوچکان این علم را بسیار
مقرب داشت حتی سه روز علی التوای در زیران عدل و داد نمود. یعقوب یک کعبه
یکماه در وطن خود ماند خان شایسته باز او را بشارت مخصوصه باسلامبول و بدین
دولت کلینش که جسد و جسد معجزه چارچوب بیان نماید

در این هنگام یک هیئت مجتهد از جانب خوانین تراکه باقی آمده از یغیوچکان ایستاد
کردند که مقداری از قشون با آنها به یک سر راه را از سر خودشان دفع و رفع نمایند. چون
خان شایسته بر و سه معاظم و ملک در چلبوچینان مجامعه بود و خواست که در این هنگام
دولت روس را از خود بکند سعادت خواست. چون ترکها از ظلم و زبون کشی رسیده
پیراز شده و راه گداشته بودند که یک جنگ حیاتی و محالی بشکست دولت شایسته تا
بعد از آنکه از یغیوچکان مایوس شدند از امیر بخارا و از امیر خوقند هم استاده کرده اند
انجام جواب بایس گرفتند. در آن هنگام از خوقند هم هیئت سفارتی آمده است

نمود که بسوادای یک قالی یک پیکر شش در شکر نظام خوقند بنشینند و بعد از
آنکه رفع انباشت شود ملک فرخنده را تسلیم میرویی است نمایند. چون یعقوب
پایه و مایه خوقندیان را خوب سنجیده بود میدانست که آنچه آنها تحمل کرده اند بجز
نخواه نیست و دولت روس را هم پیوسته و بی اختیار بخت بزرگ اندازد و یک
کر بخند از سر انداخت

— استعاره مؤلف —

نظر بحیران طامری این وقوعات عبارت یغیوچکان را نوشته اند که هر چه برآ
خوقندیان و ترکها که دشمنان روسها بودند و استاده و گردن بانهایی
کرد و اگر بانهاده است و سید اتمام انالی اسلامی استیاری و طی درکت لوای خان
جمع شده روسها از آن خاک پیرون بگردند ولی بر احوال از زبان آن سالان
اگر نظر علی بنی بنگریم خواهیم دید که اتفاق قبایل و عشایر و امرا و خوانین و انالی است
ان حوالی در آن هنگام عبارت از کلمات لا طایل و پیوسته و جعلی و بی دوام و در
اتفاق و اتحاد محال ولی انجام بود زیرا آدمی در سباط نبود که منافع عام را مرجع برآ
شخصی دانسته محض سلاشی بی نوع خود بکوشد و آنها که روسا و اعیان و اشراف

افواهم مذکور سبب و دهنده مغرض و خود خواه و رحمت نخت کن و ستای می باشد
بودند و معلوم بود که با وجود اینها خود خلیفه ثانی یا عبد الملک مردانی هم سیو بودیدند
از عده کار و سهام چون باین نظر با موضع یعقوب خان را نباید مواخذة نمود که چرا
توقدیان و ترکمانان امدادی نداده و کشتن چید کرد که با حرکت و سهام از کجاست
دشمنی آنها را در حق خود نفرموده است (اشقی)

الفصل یعقوب خان در آتسو بود که از افغانستایک بیت مغارت آمد آنها
هم خان شراییه با جلال تمام و اترام بالا کلام پذیرفت و فرمود مثل بیت مغارت
روس برای اینها هم عرض نکردند. سبب آمدن این بیت این بود که عبد الملک
خان سرد خان بخارا که اتقیا به یعقوب خان کرده و در کاغذ سر درخت صبر نظر می
بود و همان عریضه بشیر علیخان امیر افغانستان فرستاده است همانده بود که او را از بخارا
دوستانه طلبیده با افغانستان برده و سفرهای شراییه هم برای اینکار آمده بودند. این مطلب
که یعقوب خان اظهار کرده و او را عبد الملک خان را با بارت افغانستان بفرست
خان شراییه کران آمد و گفت (افزوس) ارم که قبل از ترغیف شما اجازه زیارت
مکشد و خواستند و ستم لوازم سفر شراییه را تکمیل نمی شایم کردم متوجه انجا بفرست

جانب شده و حال بکند از لاجرم که کشته باشند. اما قبل از آنکه سفر از کاغذ حرکت نمایند
لازمه عبد الملک خان را داده و خود را و خجاست بجز مغارت هر از ده انداخت که خان شراییه
بعد از ایفای و سیو چو و بیابان مبول هم بر سر بود. چون موقع بدست آمد سبب الحاق نمودن این
شراییه را نیز نباید بود که در فوق کرده بودیم لازم است بعضی مطالب که کندگان
برسانیم:

در کده ۱۲۸۰ هـ = ۱۸۶۲ م که امارت بخارا از روسها شکست خورده امضا بان عهد نموده
که که است و سفر قندهار و سهام ترک نمود این سفره باعث انفعال عبد الملک خان بنظر
خان امیر بخارا شد که اذیت حاکم (کومت) بود. همین سرمان رستم صورت که در حقیقت مجسمه
و خیرت بود مصاحبه در رستمبول کرده بنای جنگ و جدال را با روسها که است. و
حرب و قتال برافروخت. چون صورت و جلالت و عظمت ششیر خان شراییه با شکست
روسیها شکست روسها از خان شراییه بطرف الدین خان امیر بخارا شکست کرده و مقدار
از لشکر خواسته که در دفع حمله خان شراییه نیز تعدادی از لشکر پاشا بروسیها فرستاد
ضد فرزند خود استمال و اتحاد نماید. عبد الملک خان فهمید که توده حمله خود را
عسکرین بخارا و روس غنیواند سبب و کشتن بخارا و سهام را که در خدمت جهاد از جانب

و خیال خودشان دست کشیده باشد و به هر ای مکررند از خاک برآیند و آمدن ایشان
امیر خانشان نموده است و عاقر برای تحویل روسیه بعد از هر شکرش بن نظام داده
چون شیرعلیان در جانشین گشته بود که استخوانه وقت این کار نیست اگر قدری وصله می
در وقت مریدان اسعاف سول می شود و از آنجا از خان را به ما بوی شده به هر ای سواد
خود کاشته آمد و این اناس را از بعضی بکان نموده بود. چون بعضی بکان تقوات در بود
حسینان دشمن دولت روس را هم برای خود دشمن معیده برآید اناس او را قبول نکرد
و مددک خان شد و به راهیم گذاشت که اگر کاشته برون رود. از آنکه سوارهای خان
تجسس و بهادرین عاقر کجا را بودند این را به یار خان شد و به او کرده ان نموده
و ده میت نفرین را به شهری میسر به ملک کاشته و ستاده سکون داشت. و مدتی نگذشت
که بعضی از کاشته بران خیال افانند که بعضی بکان را گشته عبد الملك خان را امیر کاشته
بعضی بکان که از خیال آنها اطلاع بهر ساند خان شد و به او را که گشت که بیل خود حرکت
در تحت حریفه کرده بود تا که بنا به اسن امیر شیرعلیان بجانب حجاز روانه
مخت

در بیان نتیجه احوال امیر خاندان

در سال ۱۲۷۵ هـ - ۱۲۹۱ بود که بهر سفارت کاشته باز ناسنگه بخود یک صفت
روس وارد شد. این سفارت مرکب ازشت جوان چهل و پنجاه نفر صاحب خدمت
بود. همه قصد این سفارت را به نامی کاشته از نقطه نظر سوق آبش تقش
تخمس بود. چیده است روس خیال استیلای کاشته را داشت. چون در بکان
قرغیزان یا قیما می کشیدند و یا در خان امیر خود را ضعیف گشته کاشته را در بر
که از جانب قبایل خاصه آسیایی بهیت سفارت وارد آید. و بهیت سفارت اعتقاد
خدا یار خان کرده حرکت مودولی ای که گرفتار مانده بودند (اوش) رسیدند
اما در کجا قبایل خاصه من غریب نمانده و آنها هم مجبور انجوخه معاودت نمودند. بنیان
خدا یار خان بهر نگین و تنه قبایل خاصه سرداری عبد الرحمن (ایده جی - آیتا بردار)
و عبی اولی نام سر کرده عاقر کافیه سوره های قرغیزه و تحقیق ارسال داشت. چون در آن
سکام خدا یار خان بار و سهام حاشا کجا را که معالک میکرد و در سواد و مطلقا دوام داشت
یکمشت از امانی شایه و ضد خدا یار خان علم حسینان برابر فراموشد. بنا بر این کاشته
خان فرزند کبیر و ارشد خان شد و به یار خان پوشت بیان نمود و در آن موقعی ایما کاشته
عاصبه را تنه کرده داخل اردو انزه اطاعت نموده و در سکام مراجعت اطلع شوی

امالی بجز سائیده آنها هم نمی شود شبستان شده و ملاقات ناصرالدین خان را در شهر
 (ایلیکان) بر سر برامارت جلوس دادند. این خبر که در خوقند شایع شد برادرش در آن
 خان ش را به نیز از خوقند که بخواهد ناصرالدین خان بپوشیده است کردند. اگر چه خدا را
 از برای خاموشی کردن آتش اختلاف مقداری از شون بسمت ایلیکان فرستاد ولی آنها هم
 ندی الورد دست بخت ناصرالدین خان داده و بقیه نوکری را بر رقبه خدمت نهادند.
 خان ش را به اطلاع یافت که لشکر هم باو خیانت کرده بعضی از پیش پوخته اند و از او که
 باقی را برداشتند بجهت عازم ایلیکان شده و شورشیان را بجهت ناید اما و عاقل باقی
 لشکر را به امر ایلیکانی فرزند دوم خان ش را به او داشته بایلیکان که بخواهد خدا را
 را بی بار و معین تنگ و نهاد و خوقند کد است شده و با اینهمه خان ش شده و بعضی از خان ش
 امارت متوجه خوقند شدند. خدا را به خان که از آمدن شورشیان آگاهی یافت و برای
 وقت شده و بعضی از لشکر را به امارت را به دست بیاورد و زنان و اطفال
 و نامورین روس را و از آنها را خود و باقی نفوذ و جواسیس و سایر اسباب و اشیاء و غیره
 برداشته متوجه ناکند شد. اما و سها این اختلاف و اختلاف سال گذشته را عرو و عطف
 بجز نکات بیخوبان کرده و او را میباید که تمام اختلافات خوقند را بکلیک بیخوبان نمود.

القصد ناصرالدین خوقند را ضبط و بایلیک آوردن و ایلی بر سها اعلام جنگ نموده و در
 فراوانهای سرحد و هر چه از لشکر و سها بود و مقول و سطر و دوطرف مرا سها ناکند و خجسته
 سمرقند را متعلق ساخت. چون غلبان افکار که دول امالی حاصل شده فوق آمد بود که
 و ناکت و کسیر و صیر السحر برداشته و جرم نموده بودند که در سها را تا مار استیای و سلی
 و تکلیف نمایند. عبدالرحمن (ابدا به جی) و عیسی اولیا بپردازی لشکر انجوی را بجهت
 محاصره گرفته و تا ناکند چایچی فرستادند. و در سها فیه که بودند و خود خدا را به خان
 در ناکند خانی را بخواهد بخت خان ش را به او و دایک بعد از دفع شورش باز
 بر سها امارت جلوس خواسته و ادب (اورا بوجی) روانه گشته. جزال و خان
 و دیگر روز بروز مخا طره بزرگ شود و ناکت طریح بیل شده ایلی بزرگ و در این ش
 ایلیا و سها و اطهار نمود که هرگاه لشکر خود را از آن خجسته عقب کشید و بوجب عهد
 معصوده و بیا این بین خدا را به خان حرکت نمایند ناصرالدین خان را راندا میر خوقند
 دیگر هیچکدام نماند با مور خوقند کما هم. چون بعضی از ایا و مقداری تقدم از برای
 سرداران و عا که خجسته بجهت فرستاده بود سرداران ش را ایلیا و بجز جزال و خان
 را خورده لشکرشان را از خجسته عقب کشیدند و در سمنج حکم موسوم (مهرم) اودن

خو قه اردو دونه . بنا بر چنان حال قوفان شکر دوس که در ناکند و سر قه سا خوب و جمع کرده
 متوجه دهرم) شد و لدی الورد بنای جنگ و ستیز را با سرداران شاد را به کاشت . چون
 لشکر اسلام غیر منظم و جاغل از قونین هر چه جدید و مخصوص از لای تفکما می رسید و دارو
 چاقا قه اردو تیر و کمان و داس و نیز و شمشیر بودند و علاوه برین چنان االی دوات و تصنیف
 و حصار و قبال که در اردوی این دوسه داشت که بودند قه اردو نفاق بود و در مقابل که
 منظم و مسلح جدید و توانمند ایستادگی نمایند منظم و مجبور بهت خو قه شدند . حال
 انکرو و سها پیش از آنکه لشکر بنقطه دهرم) گشتند بعضی با سله ها را بخو قه فرستاده
 امیر و املی را احتفال کرده و محب و بر نموده بودند که با ر و سله ها ندانند خو قه دین راه
 دخول را بر لشکران منظم به گماشتند که داخل در خو قه شوند و آنها هم با سوا متوجه
 (امید جان) شدند . جلال قوفان نیز با باین طفریت بقریه تپه واقع در سافت چنان
 میل خو قه داده ایچی بخو قه فرستاده و اظهار داشت که ما اید او ششی با خو قه دین ایچ
 و از آنکه و اهل قبال عاصیه فرخ و قیاق را تسبی کرده داخل دانه اخط
 نمودن است انکس و ارم که لشکر دوس را اسارت و شمشیر پیرید و بنا بر دوس خود
 سو کند یکیم که !!! بعد از تخیل غیب لشکر دوس را از شهر بیرون آورده شما تسلیم نمایم

و نیز در دغارسون رافیا بین ولایات آسیای روس و امارت خو قه قه
 فاضل شاد و دهم و سید ابید که شان شین یک سردار روس نیست که اختیار
 دروغ نماید این تخیل جلال قوفان از جانب ناصر الدین خان و اعیان امارت
 او منسبیل گردید و لشکر دوس داخل در خو قه شد و بموجب عهد نامه که چنانچه جلال
 قوفان و ناصر الدین خان منعقد گردید ناصر الدین خان رسامیر خو قه شناخته شد
 امارت خو قه نیز در مقابل این موافقت عظمی اشرا مکان) و اراضی منطقه
 امارت واقع در ساحل شمالی رود سوجون را بر و سها دادند و متقبل شدند که در نظر
 سوات معطوره شش کوه و منات یعنی دو کوه در تومان عزامت جنگ برو سها بیند
 . این منقره را که عبدالرحمن آبیاری و عیسی اولیا شنیدند پرا زانش غضب شده
 علم عسایر را بر ضد ناصر الدین خان بر افراشتند . جلال قوفان نیز ناصر الدین خان
 را بهرامی خود برداشتند و به شهر (مرغوان) توجیه رایت استیلا نموده بدو ان
 را قه مطهره خونی داخل در شهر مرغوان شدند و به سوا دینا با مالی اعلام نمود که
 صد و پنجاه هزار طلا بسویان عزامت جنگ ندید تا می شمار اسفول و شهر را و
 خواهم ساخت

امالی پچاره چون غنوا شدند و فعلاً این مبلغ را داد تا بیدار ریش سفیدان و اعیان
خودشان را پیش جلال قوفان فرستاده اند و هر کس که مصلحتی از برای جمیع
مبلغ با آنها بداد و مقداری از لشکر و سوار هم در شهر بگذارد که با سربازین کار باشند
جلال قوفان هم این اند عای امالی را پذیرفته و مقداری از لشکریان
خود در مرغلان گذاشته و متوجه از مکان شده و در اینجا ناصر الدین خان اجازه داد که
بجای خود برود و ... لشکر و سوار هم در مرغلان نامور تحصیل غرامات جنگ بودند چون
بنای مسلم و قندی را در حق قهرای امالی گذاشته حتی سلمه السلام داخل قتلگاه
مسلمانان شده و دست تعرض بعضی و ناموس امالی دراز کرده مسلمانان این
حرکت و شبانه روز ساخت بکنده و مایوس قیام و می کردند و سوار را قتل و اذیت
نمودند بقیه اسیران آنها بمکان کرکشیه اطلاع از وقعه مذکور بجلال قوفان دادند
درین اثنا قایل فرستید و تحقیق پولاد خان ابن مراد خان ابن محمد عالم خان را که
او بکنند اسوکه شده بود بشهر اندیکان آورده برای خودشان را برضایت
نمودند. جلال قوفان که ازین وقعه خبر داشت توجیه مرایات استیلا بمکان
کرده بنای جنگ و ستیز را ننهاد ولی شکت از لشکر اسلام خورده و بجهت بمکان

نمود. پولاد خان هم سراسی مقدار کافی از لشکریانش عبدالرحمن آید ابرجی را
در اینجا بجان گذاشته و سوارهای لشکر متوجه مرغلان شده و آن شهر را هم بقتضای خبر آورد
اما جلال قوفان لشکری که در پیشش بوده و وفقت می کرده یک فرقه را
اینجا بجا گذاشته و فرقه دیگر را بکف خط شمر (چوت) نامور کرده تا بکاف
و جلال اسکو بلف را بمکان اعزام نمود

— جلال اسکو بلف —

در سال (۱۸۲۶ م = ۱۲۵۲ هـ) متولد و بعد از تحصیل فن حرب داخل در قشون دولت
روس شده در سال (۱۸۷۲ = ۱۲۹۰ هـ) نائل منصب سرتیپی گشته بکوماندهائی
یک فوج سوار شتراق نامور بسفر خوانده شد و در سال (۱۸۷۵ م = ۱۲۹۲ هـ) بمنصب
جلال نائل و نامور با سیلای قوتند گردید و در سال (۱۸۸۱ م = ۱۲۹۸ هـ) جنگ
براکند و کوک تپه ظهر غیبات شده نام خود را با شهنار رسانید و در سال ۱۸۸۳
= (۱۳۰۰ هـ) خطاب که در مجلس رسمی کرده بود تمامی دولت معظّم به خصوص
دولت آلمان زیاده از حد تأثیر در همین سال فوت کرد و بقیه
مسموم گردید. (مترجم)

انقصه بسزای اسکو بلطف که در او نمک آن شد با نالی حکم کرد که جوانان و دلبران
 آنها و جنگا نیکان با لشکر خود حاضر باشند . چون نیکان جواب دادند
 که نیست توانیم با حدینان خودمان بکنیم بسزای ازین منتقل شده گفت دادکم
 شما با کتبی می دارید معلوم است با علی حضرت امیر اطوره دست منید پس کن
 و اجابت که شما را بخشیدیم بکنم برای این حکم قتل عام داده تو بهار بفرست
 شهر استمال کرد و چهل هزار و پانصد سجد و پنج کاره اسدای بزرگ و
 مدرسه و چند هزار دکان و مغازه را محو و دو هزار نفس را مقتول ساخت
 حتی در مسجدی که یکصد و پانزده نفس ادای فریضه مینمودند با سجد محرق شد
 . بعد از این برای این قتلها به نیکان اثرست ظفر یافت باز خود
 بر نیکان نموده از آنجا بقریه (بش در یک) واقع در جوار خوقند آمده ماموری
 بنزد ناصر الدین خان فرستاد که از برای طاقات بقریه مذکوره تسبیح آرد
 ناصر الدین خان بقریه مذکوره و اصل حمیه جزال داخل شد بعد از اتمام کار
 جزال باو گفت که میخواهم تو بهما که در خوقند است معاینه کرده بگویم که در ظهور
 بکار بخور دیا نه اگر بکار نخور دیا لازم است که مقداری کافی از تو بهای خودمان با تمام

در جای آنها بگذارم . بنا بر این خان شاد الیه آدم بختند و سازه پناه عزیمت
 که در قلعه بود از برجا پادشاه آوردند و بزرگوار رحمت با سایر تو بهما بروی جزال آورد
 جزال بعد از معاینه گفت این تو بهما بکار بخورند من آنها را بعد از اجرائی محض میراث
 باز بشمار سازه بکارشان بگذارم ولی لازمت که شما بکشند رفته با جزال تو همان کجاست
 معاهده نمایند و بعد بخوقند آمده بر ستمنا مارت جلوس فرمایند . بنا بر این خان شاد
 را با نفی فرستاد و به تاشکندروان ساخت و بعد از رفتن خان شاد الیه تو بهما را
 برداشته در یک صورت دو سازه داخل در شهر خوقند شده اولاد و عیال سلطان
 و خویشاوند خان شاد الیه را و علاوه بر این امر و اعیان و صاحبان حتی
 شیخ الاسلام خوقند را بهمانا بیک شاد و وقت ورود من از اسب پیاده شده
 گرفته و قید با تاشکندروان فرستاد که بسیر نفی و جلا نمایند . و بعد از ده روز به هزار نفر
 از لشکریان خود انتخاب کرده بر خلان فرستاده آنها هم لدی الوصول با
 پولانان حبس کرده ظفر یافته و پولاد خان را اسیر کرده بکشند آوردند جزال
 اسکو بلطف پولاد خان را که دید بعد از خطاب خطاب آئین فرمود این پناه
 را بردار و بگویند

— تاسف اعتدال و کماله بزم —

نظریه برنجی که مولف از برای این کتاب داده و در مقدمه ذکر کرده بود تمام این کتاب عبارت
از سه جلد میشد که جلد اول راجع به تاریخ دوم به ترجمه احوال جبال از معارف قدما و جغایا
سوم به احوال جغرافیایه و آنکه کرافیا و آرشیه و لوزیه و یونانیه و طبرستان و کرافیا و غیره
و هر جلد هم به ترتیب از چهل جزء ششزده صفحه. اما بنید اینچهارم مانع و عائق شد از
کتابه که فقط از جلد اول پست و شش جزء را طبع و نشر نموده از سال ۱۳۰۰ هجری
دو تا کنون صرف نظر از جلدی دیگر چارده جزء باقی جلد اول را هم طبع کرده
نرسانیده آثار خود را آنرا که داشته و رخصتی که در تالیف کشیده تسلیم بیدر نموده
که در حقیقت این ششقره موجب تاسف و توبه است

اگر چه سیر بی بضاعت در جغرافیا و تراجم بقدر مقدور در محل خودشان
اطلاعات مختصره داده تا بعدی مطالعه کنندگان فحاش را از مطالعه جلد دوم و جلد
سوم کتاب مذکور مستغنی ساختم ولی افسوس دارم که نه شایسته ماخذ و استیلا
را جده باحوال کاشف خیر را موفق بکمال این جلد و کتب این شرف نمود
مع ذلک محض تلافی این عدم موفقیت بتمیز بدست خود دانستم که جغرافیای بکار

بخارا و سمرقند و ترکستان و خوارزم و ترکستان شرقی و ترکستان چین

سیستان و درین کتاب ملک کاشف قلم داده بخارم

— جغرافیای ملک کاشف —

حدود این ملک را در شمال شرقی کوه (اندوگور) و در شمال سلسله کوه (کونور) از برفان
و بلایق (از برفان) و در شمال غربی برفان کوه (فاتیق) و (خوره) از ایالت
(تیاشان) - پی - لی - چین و در غرب شمالی بعضی نیمای شرقی (ایسی کول) و سلسله
کوه (تیاشان) و در غرب جنوبی کوه (ازامارت) و طوقه و طبله (پامیر)
ازامارت بخاری و در غرب جنوبی نیمای (پامیر خرد) ازامارت افغانستان
و در جنوب غربی رودخانه (زرانشان) از ایالت (اسقوم) و ایالت (نوبی)
کشیم و در جنوب کوههای (ان) (تورمانان) و (آلتون تاغ) و در جنوب شرقی شش
خوضه دریاچه (لوب نور) از ملک (تبت) و در شرق جنوبی شش خوضه
دریاچه (تورنوه) و در شرق بستر رودخانه () و در شرق شمالی سلسله کوه
چادقان بورقان (تور) از ایالت (قازان - سو) و چین و میانه

موقع جغرافیای این ملک عرض فیاضی و شش درجه و پست دقیقه و چهل و

در حد و چهل دقیقه عرض شمال و طول معادل در حد و چهل و پنج درجه و چهل دقیقه
طول شرقی و استعاره اس از غرب جنوبی الی شرق شمالی
است

طول این ملک از شمال شرقی الی جنوب مغربی چهار هزار و سی و دو کلومتر
یعنی شصت و هشتاد و دو فرسخ و عرض آن تفاوت و مثالی عرض هزار و چهل
صد و چهل کلومتر یعنی دویست و چهل فرسخ است. خط صد و ده که اطراف ملک است
را محیط است چهار هزار و شصت و شصت کلومتر یعنی شصت و ده فرسخ و حیات
نامی ملک دو کره رود و دویست و نه هزار و شصت و هشتاد و دو کلومتر است

میت از انشی ملک سخت و اعراض محیط کمال و بل از انشی از مغرب شرقی و
آبادیهائی تیره و ادیهائی کوهستانی در غرب شمالی و شمال شرقی و مغرب
جنوب غربی و وسط ملک را یک شتر از وسیع است که کرده است که طول
آن هزار و پانصد و شصت و شصت کلومتر یعنی دویست و چهل فرسخ و عرض آن تفاوت از صد الی
صد و پنجاه و پنج کلومتر است ولی اطراف بر تری رودخانه ناکه از وسط بهین شش را
عبور و طی دریاچه میشود خالی از آبادی نیست

برآمده و از شش شعبه کوه پنج رودخانه یکت شکل یافته و بر شیب
شده در دشتهای ولایتین سیریکان و قاسان عبور کرده با چند رود
دیگر از انسی ولایتین راجعه از اروا در دشت ولایت یارکند متجمع
شعبه را می شده بعد موسوم بره و خانه یارکند گفته در این رودخانه
کشتن مضب شود

و در جنوب هم از منابع در دای کوهستانات واقع در سرحد خجی ایالت قن
از چند شعبه رودخانه قن دریا شکل یافته بعد از شرب ساقین نیا
از انسی ایالت بسینه قن علی مسافت قریب بشند کیلومتر مسافت رو به شمال
شرقی جاری شده در زیر شهر آقو مضب بردو تاریم می شود
نظر به جریان آنها و رودهای این مملکت می توانیم تمامی کرستان شرقی را در حوضه
الوب بشماریم

در این مملکت سی پنج دریاچه موجود است - اقووت نور (نولای بلاق)
قولای بلاق (اقووسی نور) شامور (قولی نور) اوج نور (قوج نور)
اوستاس نور در ولایت قاس - اومن نور (آغ غنی نور) قاجی بلاق بلاق

(جائید قوتا) (اوج چین) که دریاچه است در ولایت (پنجان) و (بافراج کول) و
 (لوب نور) و (کجسیر) که یک دریا است (قره شمر) و (صاری قاش) و (باجا)
 در ولایت (کوچار) و (دران کول) و (قره کول) در ولایت (یکلی حصار) و (چچ خجی) که
 در ولایت (یارکند) و (شیر کول) در ولایت ختن واقع و نسبت بسیار (لوتی)
 و (بافراج کول) و (صاری قاش) بزرگتر است

احوال حیوانیه و طبیعیه چون این مملکت در وسط منطقه دوم است با وقت در تابستان
 آن بسیار گرم و زمستان بسیار سرد و وسط مملکت نسبت باطراف قبل الامطار و است
 پس و خسار از چهارده الی پانزده ساعت است

جزئین و گردن و زرافه هر نوع حیوانات شکاری و غیر شکاری مخصوص غزال شکی
 در جنگلهای مراتع این مملکت بکثرت موجود است. از حیوانات ابله شتر و (کاس)
 و (یابو) و (کاد) و (کاویش) و (کوسفند) (مرغوز) بکثرت. (خر) و (قار) و (براعا)
 بندرت یافت میشود از حیوانات (زرافه) (مار) و (غریب) و (برنج) (زیر) و
 (مارپا) و بعضی حیوانات کوچک هم آلود مخصوص (غریب کز) و (زبور علی) و (خجی)
 بسیاری است امثال حیوانات هند و گستان مملکت و خارت رس نمیشد.

انواع طیور بجهت مرست قاعدهای طائی و منبیه و انواع کوش اقبال شکار
 (بجی چینی) و (آق شتر) و (خیره) و (کرمای) که در یک نوع مرغ بسیار بزرگ
 و (تلقی سیاه) در کنار رود (تایم) بزرگ است و دارد
 خبر از حیات کرکبات و ققوه چای و قمر و سایر ادویهات چین و هند و جز
 و زیتون انواع اشجار شمره و غیره در جنگلهای آن و باغات زیت بخش
 این مملکت است

حیوانات و قولات از هر نوع انحصار کندم. ج. پنج. جودار. آن
 باقله. حدس. نخود. غلر. ماش. کنگد. بزرگ و کوچک. غیره
 و غیره از خون و جغری هر نوع را همین قولات مخصوص آسیا در سابق و اربع
 و غیره انواع صفت و پیازهای کلهای کاکوان و از مار و کمانک و غیره
 (پنج) و (جو) و (خود) و این و این مملکت منحصر است

مساجد و قلعه و قصر و آئین در جبال این مملکت و غیره و زرات طلا در سراسر
 خیره ساز و دیده هر سال فراست سایر معادن مخصوص و خال سنگ بکثرت
 زیاد است اما قیمیات و لایات: این مملکت حسب اداره تقسیم به (۱۲)

ایالت

اول - ایالت (غوچک) و دارالملک آن شهر (غوچک) واقع در ساحل شمالی رود
ایلی است. حدود این ولایت را در شمال ولایت (تیاشان) - پی - لی
چین و در غرب ترکستان غربی روس و در جنوب و مغرب ولایتین آقسو و کپان
محدود میازد و وضع طبیعی این ولایت مسطیل و استقامت آن از مغرب الی مشرق
نصف این ولایت را که شهر رودخانه (کتر) است دولت روس استیلا کرده
و باین جهت خاک روس مثل زبان به اخذ این مملکت ممتد و غوچک بالا نام داده شده
دوم - ولایت کوچار و دارالملک آن شهر کوچار است حدود این ولایت را
شمال ولایت (غوچک) روس و در مغرب ولایت آقسو و در جنوب ولایت کوه
و در مشرق ولایت پیمان مشروب میازد این ولایت در زمان اداره یعقوب خان
تا (آبو نور) بود اما چینیان حالا در جمعی و مناس را جده الحاق بولایات تیان
منفی نموده اند

سوم - ولایت آق‌صود و ارملک این شهر اقصیات حد و این ولایت را در شمال
خونجه، روس و در مغرب ولایت (اوش) و در جنوب مارالباشی (و ظیق) و در شرق

(رقعه شهر) محمد و عباس زود .

چهارم - ولایت اویش و دارالحکومت ایکی بوق نام قصبه است و ولایت اویش
در شمال ایکی کوه تاشان، و شمال و شمال شرق ولایت قصو و در جنوب و در بین ایکی کوه
و کاشغریه و در مسازو.

پنجم - ولایت کاشغر و داریکاش شهر کاشغرات حدود این گت را در شمال ولایت اوشا
در جنوب گت فرغانه و در جنوب انکی حصار وایکند و در شرق مارال شاهی محدود میاند
ششم - ولایت انکی حصار و داریکاش قصبه انکی حصار است حدود این ولایت در شمال
کاشغر و در غرب طبله پیر و در جنوب ولایت سیری گل و در شرق ایکند متحد می کنند
هفتم - ولایت ایکند و داریکاش شهر را که است حدود این ولایت را در شمال
مارال شاهی در جنوب انکی حصار و در جنوب قاسان و در شرق قنجد و میاند
هشتم - سیری گل و داریکاش قصبه تاشکوکان است حدود این ولایت را در شمال
انکی حصار و در غرب جنوبی افانسان و در جنوب گت کشمیر و در شرق قاسان ایکنند
تحدید می نماید

نہم — ولایت قباستان و دارالکیش نصیبہ کی کہ یہ است در شمال کہینہ و در غرب

سیری کل و در جنوب مکت کشیر و در شرق تنگ حدود بسیارند.

ویم - ولایت تنگ و پانچ شش شهر ایلمی است حدود این ولایت را در شمال بالائی و در جنوب بایکند و قاتان و در جنوب کشیر تبت و در شرق بیابان شنزار تمدید نماید

یازدهم - ولایت قایل و دارلکش شهر قایل نامی است این ولایت در جنوب شرقی شمالی مکت واقع و شرقاً و جنوباً بایالتین (قاصو) و (عین بی) و غرباً به (پجان) محدود است

دوازدهم - ولایت پجان و دارلکش قلعه تورغان است حدود این ولایت را در شمال نوستان و در جنوب و در شرق بیابان شنزار و در شرق قایل محدود بسیارند

شهرهای تبر این مکت که کمتر از پنجاه هزار نفوس تخمین کرده شهر ایلمی (تنگ) و (ایکند) و (کاشغر) و (آقسو) و (غولج) و (قایل نامی) است اما نفوس بایکند و (آقسو) و (کاشغر) قرب صدها هزار میشود

علاوه بر این دولت دوازده قصبه است در این مکت که نفوس سکنه بر یکی از آنها کمتر از چهار هزار و زیاده از چهار هزار است در دما این مکت که کمتر از دویست

نواوار باشد دیده نشده است

اما نفوس اصلی مکت بایالت (غولج) ده کرد و سیصد و پنجاه هزار و با مهاجرین و ساخوی چینیان زیاده از سیصد هزار و نیم میشود

چون در این مکت جوزق و ابرشیم و کتان بخصوص شیم شتر و گوسفند و دشت و کرک بسیار زیاد از برای کشیری حاصل میشود زنان و مردان غالباً بنفاد و جوزق و کتانکاری و لیستن و بافتن پارچهای پنبه و ابرشیمی گنای دشتی و کرکی میشوند. اگرچه این پارچهاست در پارچهای اروپا لطیف نمیشود ولی از حیث رنگ و دوام هزار مرتبه بهتر از پارچهای فرنگ و رومی و پارچهای عالی ایران است

هر نوع صنایع ضروریه اقبل آهنکری، مسکری، خراطی، ونجاری، بنائی، مجاری، موشه و از صنایع غیر ضروریه زرگری، جواهرکاری، نقاشی، حکاکی، و سایر صنایع ظریفه چین. مندرک ظروف لطیفه و کاشیکری و صنایع مخصوص این مکت است سنگهای قیمتی بسیار صفا از کوه تیانشان و از کوه بلور در آورده و در آسیاهای مخصوص آرد کرده ظروف

میانزد کاشیما که از برای عمارت صرف میشود غالباً از این مملکت برخیزند
میرند میتوان گفت کاشیما کاشی کاغذ است یا مختلف است چه لفظ کاشی
در زبان چینی معنی سنگ ملون را دارد

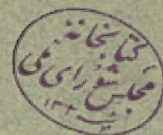
با اینکه در این مملکت همه شراب و خانات سکره بصول می آید مسلمانان تنها
افصول شراب عرق دارند و بنا به تدریج منع علمای تر یک و شاپاهه کاری میکنند
و ابدایش خیر هستند و بیل را طوری میزنند که معلوم نمیشود بیل داشته اند یا نه
اما در خفا بعضی شراب بسیار علی میگذرانند و شاپاهه هم کاشته غالباً در
چرخ میکنند . لواطه در این مملکت بقدری موجب نفرت عمومی است
که کسی صفتی بخند اقدار نفرت که از لواطی و زانی میکنند میکنند با اینکه چنان
رو کیری زنان در میان آنها نفهم نایقه است . عموم اهل اسلام نه در عکس هستند
نیز سر شهادت حق و علی کسی که دارند قدری احتفاد . مسافر غریب نو
وصاف درون و لیر و با صحت و عفت چشم سیر شد اچنین بر خلاف
اینجا میباشند .

داخل و وقتی نقطه عاکفست میشود و بنا به عادت مملکت ضعیف ضعیف ابریل جوابات

و منوجات و نصف بل ثلث ان نقد گرفته میشود و تمام مدخل و دلی را بنویسند
چهارده کرد و توان است اما بیشتر از این از امانی تحصیل شده و خل کسبه عمال
و حکام میشود

عموم تجارت این مملکت قریب چهل کرد و توان است که بارهش دهند و افان
و چین مینایند اما در این معامله کاشغریان همیشه پیش و سایرین پسینند انستی
ثم ترجمه نه کتاب المطالب فی دار الخلافة العلیه العالیه انما صری فی يوم الایام
غره شهر جمادی الثانی سینه عشر و ثمانه و الف من هجرة من له انوار و انوار و الف
علی ید الخلف العباد و اخر التبرعین را بر بیت الله احرام محمد عرف المعروف باسما چپی
پاشای از زمره الرومی ابن الحاج محمد شریف یک غفر الله له و لوالدیه این

بر حسب امر فرمان حضرت سلطان اهل امجد و انرا با فتح و حسب الشانج سلطان
مخبر الملک وزیر کوفه افاده مبارکه او ام الکملای ایام غره و قباله که با کترین بنده پرورد
خوان نعمت و بر آورده دست رحمت و اشارت فرمود که این کتاب سلطان ترجمه
تاریخ کاشغرا برشته تحریر در آورده اکنون که دو ساعت بطول میبرد ترجمه پنجم شهر است
ماذو سجد اللهالی و الله از کتاب آن فرغت حال نموده در این وقت که موقع



(۲۷۵)

دعاست از صمیم قلب بکشته است مدت عمر غزوات آن حضرت تسبیح از درگاه
 احدیت سئلت نمایم و امید حاجت دارم این دعوت را بجا آورم که این کلام
 جبریل و این اولین نسخه است که از رونسخی خط مترجم سمت تحریر یافته است
 و اما العبد الدلیل موسی بن اسماعیل استوفی العلل ابجدی المازندرانی
 فی شهر رجب المرجب سن شهور سنه اربع عشر ثمان
 بعد الالف من هجرة النبوی علی صاحبها الصلوة

۱۳۱۲

(۲۷۶)

